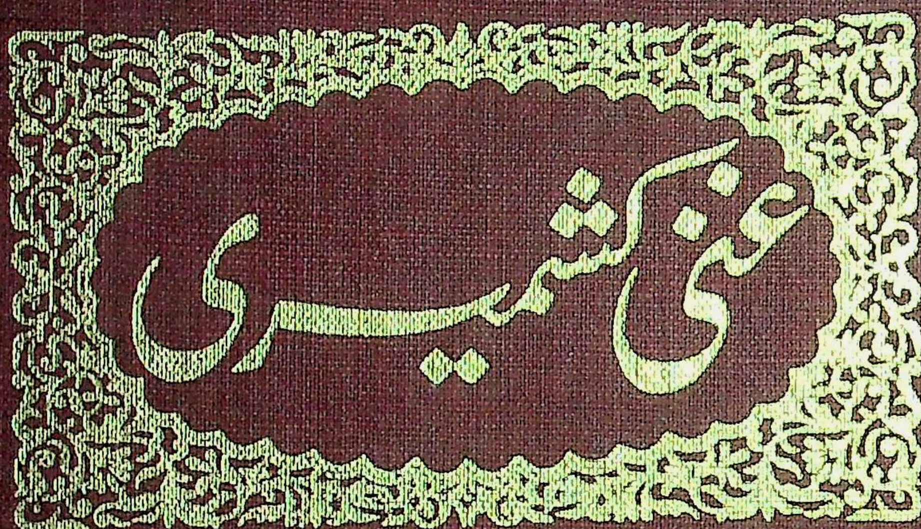


احوال و آثار و سبک اشعار

اثر:

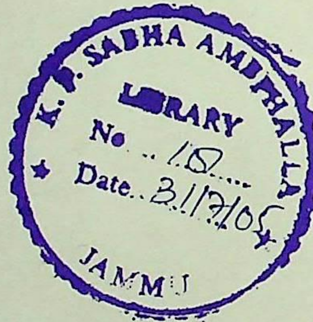
دکتر ریاض احمد شیروانی

جموں اینڈ کشمیر اکیڈمی آف آرٹ کلچر اینڈ لینگویجز سری نگر



غنی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعارِ او

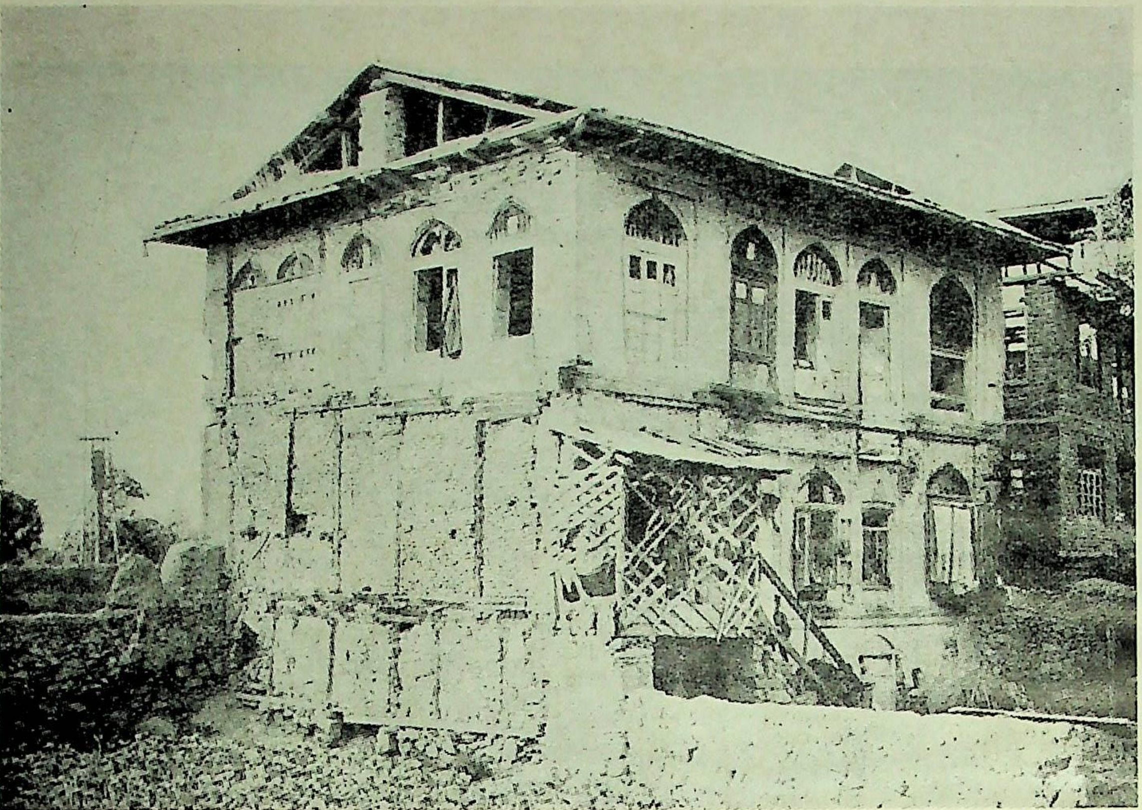


اثر:

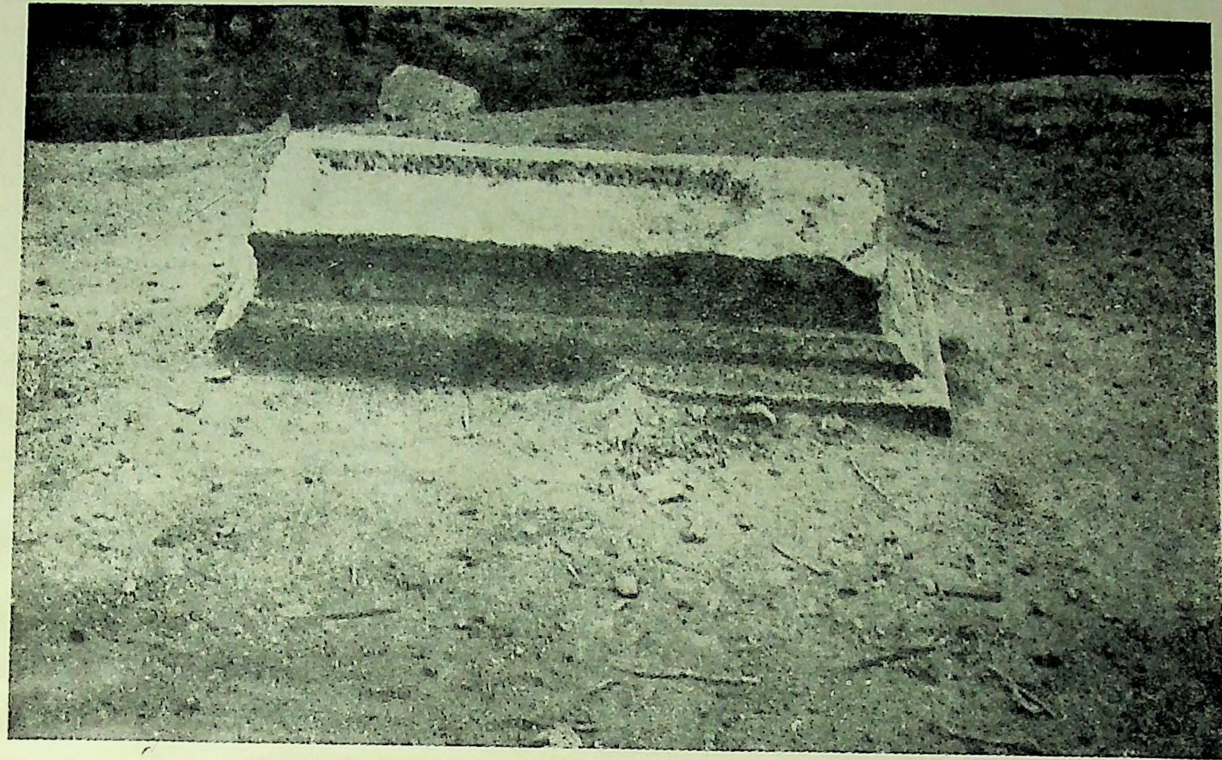
دکتر ریاض احمد شیروانی



فهرست مندرجات



رہائش گاہِ غنی (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)



مزاری نزد منزل غني. محققين دعوئ دارند
که غني درين مدفون هست.

عرضِ ناشر

"دیوانِ غنی" مدتی است که بکوششهای مُشترکه آقایانِ محمد امین دارآب و علی جواد زیدی تالیف شده بچاپ رسیده است. اکنون یک دیوان غنی دیگری که آن را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم بخوانندگانِ عزیز می کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنی بمنزلۂ یک پیشرفت بشمار خواهد آمد.

غنی برجسته ترین شاعرِ کشمیر می باشد و اُمیدوار هستیم که این کتاب در همه جاها که شعر غنی دران خوانده می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود. نظر باین که این تالیفِ اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهائی که اکادمی تا این روز بزبان های اُردو و کشمیر شائع کرده است، امتیازی بخود خواهد گرفت.

شهید گنج. سرینگر

۲۰، مارس ۷۲

محمّد یوسف ٹینگ

ڈپٹی سیکرٹری

چھاپ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس ۔ دہلی۔
ناشر : سکرٹری جموّں اینڈ کشمیر اکیڈیمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز۔ سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی۔

مقدمه

کمال خورسندي داریم کتابي که سر از جوزاي ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه درشماره های مجلهٔ ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون درهند بصورت رساله اي جداگانه طبع میشود . دران وقت اظهار امید کرده بودیم که روزي برسد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند واینك آرزوي ما بزودی براورده شد .

این کتاب در شناسائی افکار واشعار یك شاعر برجسته غني کشمیري ونیز درفهم یکی ازصفحات دلاویز سبك هندي شعر دری نقش وارزش عالي دارد . شادمانیم که دوست هندی ما - دکتور ریاض احمد شیرواني باینوسیله نتیجهٔ تحقیقات چند سالهٔ خود را به محیط علم وادب که بتاریخ شعر دري علاقمند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینهٔ ادبي بین هند ومردمان دري زبان وصله اي مي افزاید .

ادباي افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان وآن ادبا که ازینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوي جنوب شرق سفر میکردند ، در پرورش و پیشرفت سبك هند سهم برجسته داشتند . امروز افغانستان درجملهٔ چندین رسالت فرهنگي که دارد یکي هم مأمن سبك هندي شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملك الشعراء عبدالله قاري کابلي و مرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابلي شیفتگان آن بودند .

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشهٔ عمیق دارد زیرا در آغاز ازمنهٔ تاریخي وپیش از اسلام وهمچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگي افغانستان ونیم قارهٔ هند را پیوسته مي داشت وگذرگاه هاي کهسار افغانستان عمده ترین دروازه هاي اسیاي مرکزي و جهان شرق میانه بسوي جنوب آسیا بودند .

مؤلف این کتاب در افغانستان و ایران داراي دوستان ادبي متعددند . همه چشم آن دارند آثار وکتب دیگري درین زمینه پهناور به کوشش دکتور شیرواني به شر

ب

برسد تا علایق نیم قارهٔ هند با محیط دري زبان بیش از پیش به اهتمام یک دانشمند گرانمایهٔ هندي، استوار تر شود .

کابل - ۵ دلو ۱۳۴۹

روان فرهادی

معین وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکر و سپاس بیحد و حصر مر خدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمي هنر و فرهنگ و زبان استان جمو و کشمیر این رساله بدست دوستداران باذوق شعر و ادبیات فارسي تقدیم میگردد. نگارش این صفحاتي چند و کاوش اینجانب درباره احوال و آثار و سبك آثار غني کشمیری یکي از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکي است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند. نویسندهٔ این مقالات درسال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت وطی چارسال وچند ماه اقامت خود در آن مرکز علم و ادب باکمك و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسي از دانشگاه تهران بپرازد. در اینجا ذکر این مطلب خالي از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستاني که برای تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسي به ایران و بالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغاني و گورگانی هند بسرمی بردند تالیف نموده اند وجمع آوری ونشر این رسالات بوسیله یکي یا بعضی موسسات علمی هند و ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم و ادب مشترك این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث بایکدیگر نزدیك و ریشه مشترك فرهنگی را دارا می باشند.

انتخاب موضوع احوال و آثار و سبك اشعار غني کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت . اولا آنچه که تا انهنگام درباره شعرا ونویسندگان فارسي زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که در خطه بي عدیل کشمیر بسر بردند وکمتر کسي بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابرین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان وادبیات فارسي در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین وبرجسته ترین شاعر پارسي زبان کشمیررا که در عین حال ازگویندگان سبک هندی ومعاریف آن مکتب است وخصایص آن سبک بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه وتحقیق درباره او پرداختم . ثانیا افکار واشعار این شاعر نامدار که شهرت ومعروفیت او نه تنها درکشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسر خراسان آن زمان راگرفته بود از آوان جواني نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستاني از شهر خود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصي به قصبه ایکه دائی مادر گرامیم رحمهم اله درآنجا زندگي میکرد مسافرت نمودم - آن فقید از ادب ودانش بهره وافي واز معرفت وبینش نصیبي کافي برده بود ومانند سایر نجباء وشرفای آن عهد بزبان فارسي علاقه بسیار داشت واشعار وامثال پارسي را همیشه درضمن صحبت ومجالست بعنوان شاهد بزبان میاورد . من بنده که دران عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف وعنایت آن جناب واقع شد ومرا به استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسي بیاموزم ومن نیز هر بامداد درکنار آن استاد زانوی ادب بنا زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان وبوستان سعدی وصفوة المصادر ودستور زبان می پرداختم واوقاتي را نیزکه در خانه بسر میبردم از تحسین وتشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم . روزی درمیان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

از نم احسان کس دست طلب را ترمکن　　آبرو خواهي بنان خشك چون آینه ساز

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است　　پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معني این ابیات را برایم توضیح وتشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غني کشمیری است. این اشعار ونام سراینده ازآن هنگام بمصداق " العلم في الصغر

كالنقش في الحجر» در لوح دلم نقش بست واين نخستين باربود كه گوشم به اسم شاعري غني نام آشنا ميشد . از آنگاه بازكه اندك اندك به گلستان ادب فارسي راه يافتم و توانستم مشام جان را با ازهار ورياحين آن بيشتر معطركنم وبا غني كه هنوز ، آن بيت حكمت آموزش در سراچه دلم طنين افگنده بود پيوند ارادت استوارگردانم اين علاقه و پيوند همچنان باقي ماند تا كه فرصتم دست داد توانستم اين رساله را تدوين و قدرآن شاعر بلند مرتبت و سخنور كشمير را حتي الامكان بشناسانم .

روش كار و تقسيم مطالب

در تهيه اين رساله به اضافه كردن دو فصل اول مبادرت ورزيده ام . اين دو فصل كه يكي از آنها " مختصري درباره جغرافياي كشمير وتاثير مناظر طبيعي وآب وهواي آن در طبع شاعر» وديگري تحت عنوان " مختصري درباره رواج زبان فارسي دركشمير» است. شايد ظاهراً ارتباطي باصل مطلب نداشته باشد ولي بدون ترديد براي هرخواننده ، مخصوص خوانندگان افغاني وايراني حايز مطالب تازه وجالبي ميباشد ونشان ميدهد كه زبان دري ازچه طريق بسرزمين كشمير راه يافت وچگونه نفوذ عميق و محو نشدني را در زبان و فرهنگ كشمير وكشميريان باقي گذارده است . فصل سوم اين رساله به اوضاع سياسي واجتماعي وفرهنگي و اخلاقي هند وكشمير در عهد ما اختصاص يافته وبه سه بخش تقسيم گرديده است .

بخش اول وضع سياسي واجتماعي

بخش دوم وضع ادبي وفرهنگي وهنري

بخش سوم وضع مذهبي واخلاقي

فصل چهارم رساله درباره سرگذشت وزندگي شاعر وافكار وعقايد او است و در فصل پنجم اشعار غني و سبك آنرا بررسي نموده به نقد آن پرداخته ام .

در باب احوال و شرح زندگي غني بايد متذكر گرديد كه شخصيت اين شاعر نامور و معروف سرزمين كشمير مانند ساير رجال مشرق زمين در پرده ابهام مستور ودرميان داستانهاي دور از حقيقت نامفهوم باقي مانده است - بنا براين نگارنده كه

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه وواقعیت را از داستان جدا سازد - تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء ومعاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف وانتخاب اشعار ویکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند واین امر کار بنده را مشکلتر ساخته است - بنا براین اساس کار را بر تجزیه وتحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) باگفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام وسعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکي داستانها و حکایات بي اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان وسخن شناسان متعارف نمایم و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهي نکرده واز پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است باهمه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و تضاوت این موضوع که تاچه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان باذوق است -

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبي خود را بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبي که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم- سپس از دانشمند گرانمایه وادیب وسیاستمدار بلندپایه افغانستان اعني جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب برارزش آن افزوده اند مراتب شکر وسپاس خود را اظهار نمایم - همچنان براین بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تي آن کاول سفیر کبیر اسبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعي آن ذات گرامي این رساله بشکل کتاب مستقلي بکمک ومعاونت اکادمي هنر وفرهنگ وزبان جمو وکشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمک ومعاونت دوست گرامیم آقای احمد طاهری عراقي که در تحریر این رساله بمن کمک های شایاني نموده اند واز مساعي رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدیر اسبق باکفایت مجله وزین "ژوندون"

کابل که در سال ۱۳٤۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید.

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق ولا قوة الا بالله.

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی

فصـــل اوّل

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن

کشور پهناور هند از هرحیث مظهر تنوع ونمونه بارز وحدت درکثرت میباشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خاك پهناور را از تمام مزایا ونعمتهای جهاني سهم فراواني اعطاء کرده است - این کشور بزرگ که بیشتر به یك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقي است که از لحاظ آب وهوا مناظر طبیعي و وضع جغرافیائي کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایر است. کشمیر که از قرنهای متمادی قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع وپهناورله دست طبیعت چون مشاطه ای ماهرآن سرزمین را بازیبائي وجمال غیر قابل وصف زینت داده است - این خطه دردامنه کوههای پربرف قراردارد که مانند پاسبان کهنسال لباس سفید دربرکرده آمادهٔ نگهباني هستند - این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برف است ازسلسلهٔ جبال معروف همالیا یعني "خانهٔ برف" میباشد - وادي کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ٤٠ کیلومتر درپای این کوههای سربفلك کشیده قراردارد - این قطعه زمین با عظمت طبیعي وخدا داد و مرغزارهای سرسبز وکشتزارهای زعفران وجنگلهای انبوه ودریاچه های آرام وباغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده وهست.

چگونگي بوجود آمدن کشمیر واساطیر هند دراینباب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر وافسانه های است وچنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها با فریضه های علمي زمین شناسي نیز

مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربة النوع شکتی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکي ازخدایان ثلاثه هندو است در محلي بنام ستي سر (دریاچه ستي) بشکل آب زلال مصفي ظاهر گردید - بعد از مدتي یکي ازاهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعني آب آفرید) براین دریاچه تسلط یافت وبا پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای درجوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوۀ برهما (خدای آفریننده ونگاهدارنده ویکي ازخدایان ثلاثه هندو) ازجنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع دراستان پنجاب) قدم نهاد ومتوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ درصدد نابودی آن اهریمن برآمد وبرای رسیدن این منظور بعبادت وریاضتهای مذهبي پرداخت تا مگربتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بثمر رسید و بعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) براو ظاهر گردیده وعده کمك به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد وباران بکمك همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفرازمریدان اوراکشت وآنهائیکه ازدستش فرار کردند زیرآب دریاچه مخفي شدند - کشپ با کمك وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن ازترس وشنو زیرآبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گرازنرقوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایك ضربه شدید شگاف بزرگي درکوه بوجود آورد که در نتیجه آب بجریان درآمد ودریاچه خشك گردید واین محل باسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارامولا) (۱) معروف شد - اهریمن منحوس چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره

---

(۱) باره مولا شهر یست کوچك که در ۳٤ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است.

دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند. دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولي چون زمستان فرامیرسید مردم بعلت سرمای غیر قابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دو مرتبه بر اوضاع مسلط مي گشتند. سالي از سالها برهمني درغاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سر رسید واهریمنان بر این وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیر کرده آزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سارنیلي) برده در دریاچه ای غرق نمودند. این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید. بحضور او باریافت و داستان مصایب وآلامي که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت. نیل ناگ بکمك او پرداخت وکتاب مقدسي را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد. این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب را بمردم آموخت ودر نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگي کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید.

تطبیق اساطیر با شواهد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن وآبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي با وقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یك دریاچه وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که درغرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل وتغییرات بزرگ ارضي سائیده شد وشگاف برداشت. همچنین درهٔ موسوم به بارامولا نیز درنتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید وآب این دریاچه ازاین راه بطرف پائین جاری شد ولي این کار که نتیجه تغییرات طبیعي بوده آهسته ودرمدت طولاني صورت پذیرفت وشاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آبادی وکشاورزی حاضر وآماده گردید. درآن زمان هوای این منطقه که درکنار کوههای

پر برف قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگي کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان
چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرامي رسید بسوی جنوب
رهسپار میشدند ولي باگذشت زمان و سپری شدن مدتي دراز هوای این منطقه رو به اعتدال
گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگي گردید و بتدریج اجتماعات انساني در آن تشکیل
شد و آنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتي پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق
افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت منحوف پیروز
شد واین قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند
که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند "مر" که بزبان سانسکریت معني محل
ومقام دارد واین اسم بمرور ایام وکثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپیدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید - " در همان ابتدا اسم این سرزمین را
بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمي ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگیني - RAJ)
(TRINGINI - مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای مار است) - نژادهای دیگری که در
این سرزمین وکوهستانهای همجوار آن زندگي میکردند گاندهاری، کاسا و درادها نام دارند
احتمال میرود واژه کشمیر از نام کاسا ها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا
ودرادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار میآورد (۲)

دکتر صوفي درکتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد
"اسم سابق ستي سر باسم کاسمیرا مبدل گردید و معني آن قطعه زمیني است که آب (کا)
آن بوسیله باد (سمیرا) خشك شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیر الغتي
است ازلهجه پراکریت (PRAKIRIT) - این واژه که از دو جزء کاس (یعني فضا) و میر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهامي ص ۵۲ - ۵۳
(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دو کوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف درمیان کوههای بلند قرار گرفته است.

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند. کش ها یکي از قبایل سامي بوده که شهر کاش دربخش بخارا (درراه سمرقند وبلخ) که اکنون باسم "شهرسبز" معروف است وشهر کاشان در ایران وکاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودراینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان ـ ولي این عقیده هنوز کاملا" محقق نشده است ونقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزك بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (۱). دراسماء بلاد وقراء غیراز کاشان وکاشغرکه فوقا" گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالا" باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (ازشهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (ازشهرهای ماوراءالنهر) (۳) وکاشکن (ازقرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (ازقراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (ازقراء ماوراءالنهر) (٤) وکشفل (ازقراء آمل طبرستان) (۵) وکشمر (ازقراء نیشابور) (٦) وکشمر (ازبلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمي نیزگفته اند" (۸)

---

(۱) کشیر ـ دکترصوفي غلام محي الدین جلد اول ـ ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ٤ ص ۴۳۰ ـ صفي الدین عبد مومن بغدادی در مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷٤ ج ۳ ص ۱۱٤۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس".

(۳) معجم البلدان ج ٤ ص ۴۳ ومراصد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱٤۳

(٤) معجم البلدان ج ٤ ص ۴۳۰

(۵) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۲

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۳ در مراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است.

(۷) نزهت القلوب: حمدالله مستوفي طبع دبیرسیاقي ص ۱۷۵ وفرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱٦۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصري .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمي است و تجزیه وتحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث واختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجي از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند وبقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارك استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولي خود این اسم خیلي بیش از آن قدیمي تر است. ساکنین کشمیر خاك خود را کشمیر و مردم وزبان خود را کاشور یا کوشور میگویند و ظاهرا هردو کلمه باتغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهي شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمر" تخفیف کرده اند وپیدا است مراد از آن غیر از "کشمر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیك از اوصاف معدوده با "کشمر" ترکستان مطابق نیست وخاص کشمیر است. خواجوی کرماني گوید:

شه آسمان قدر دریا دل آنکو زسهمش همه چین وکشمر بلرزد (۱)

ونیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا وخلخم همدم نسرین بران قندهار وکشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائي

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو وکشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ وبخش دوم باسم بارا مولا معروف میباشد ــ مساحت این وادی درحدود ۵۱۲۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یك سوم خاك سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب وهوا درحدود یك میلیون ونیم جمعیت دارد وگذشته از اهمیتي که این وادی از لحاظ مساحت وجمعیت دارد ازحیث زیبائي وتنوع ووجود مناظر بدیع ومرایای دلکش عدیم النظیر وبي مثال است چنانکه اگر سیاحي از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هرصد پا باگل وگیاه وهوای مختلف روبرو میشود ودر مسافت کوتاه

---

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلي خوانساری ص ۲٤

(۲) ایضاً ص ۸۱

۴۵ کیلومتری از هوای گرم وسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوامیرسد.

وادی کشمیر با وجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولي هوای آن مانند سایرجاهائیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورا دوراین قطعه زمین کوههای بلند ومرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالي و باد تند وسوزان جنوبي محفوظ ومصئون میدارد. کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمه ۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت دازماه ژوئیه تا نیمه ارت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد. فصل پائیز از سایر فصول سال زیباتر ودلکش تراست - ودراین فصل هوا صاف وآفتابي است ولي شبها قدری خنك وروح پرور میباشد. درماه زمستان بسختي سرد میشود وحتي پست ترین نقاط وادی کشمیر پربرف بوده ودر آن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد.

مردم کشمیر و مختصات آنها

مردم کشمیر با چشمان درشت وآبي بیني بلند وباریك قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها را از مردم ونژاد های دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران رابخود جلب میکند. سیاحان خارجي بویژه اروپائیانیکه ازقرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویا با یکي از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکو هستند ودر امور کشاورزی، باغباني و بستانکاری مهارت دارند. کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که در تمام دنیا شهرت دارد در کارهای دستي دیگرچون قلم زني روی چوب ویا ظروف نقره ومس وبرنج وغیره توانا وماهراند. آنان نیزچون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر وتنگدستي بسرمیبرند وبقول شاعر:

---

(۱) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹۴۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهر هرگز هنرمندی چو ار محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی در کتاب سیاحتنامه خود مینویسد:
"کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج وزیرکی هستند ونسبت به سایر هندیان با هوش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت کش ومستعدی می باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصی باروح وپرنشاط هستند وبه خوش گذرانی متمایلند . هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتی اندک پولی بدست آورد بید رنگ بادوستان وآشنایان بطرف دریاچه روی میآورد وتا آخرین درم آن را با دوستان بعیش وعشرت صرف میکند. (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف وعرفان ومردمان با ذوق ومتخیل هستند واین خاصیت به علت محیطی است که در آن زندگی میکنند. کوههای پربرف ، رودخانه ها وچشمه سارهای مصفی وگوشه های ساکت وعاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری وشعر دوستی در آنان میکند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین ومردم تارك الدنیا ویوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپرد ازند بوده است - مذهب بودائی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت واصول وفلسفه ودانتا وتعلیمات تصوف اسلامی عواملی بوده اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه وعرفان ریخته و یا در ترویج وتشدید آن کمك کرده اند. ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبی

---

(۱) Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford University Press, 1914.

(۲) Journey from Bengal to England through the northern part of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea — Forstar George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني واساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئي و غیب گوئي و تعبیر خواب وطلسم وجادوگری معتقد میباشند.

زنان کشمیراز زیباترین زنهای دنیا بشمار میروند. آنان دارای رنگ سرخ وسپید چشمان سیاه گیسوان مشکي و دراز قامت و قیافه جذابي میباشند. حسن و زیبائي کشمیر وکشمیریان الهام بخش شعراء و بالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید —

به شعر حافظ شیراز میگویند ومیرقصند سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

و ملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان راچنان محبوب و مقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند —

به ترکان غارتگر صبر و هوش به کشمیریان ملاحت فروش

وشاعرما ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید —

کشمیراز صباحت روشنگرجمال است حسن سیاه اینجا گرهست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي و آرامش طلبي آنانست واین خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب وطرایق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است.

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي باهند دارای تمدنيست که درنتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم واسلام بوجود آمده است. در این وادی بهشت آئین که جزوی ازخاك هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند وتعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولي همآهنگي درطرز زندگي لباس خوراك و رسوم و سنن اجتماعي وحتي طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیك گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرك ازموحد نیست. گذشته از این کشمیریان مردماني با استعداداند ودرتمام زمینه های ادبي وهنری کارهای نمایاني انجام داده واشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند.

کشمیر و شعرای پارسي گوی:

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده و بدایع و غرایبیکه از فلک صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائي شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا وخرمي ضرب المثل خاص وعام ساخته است. شاعران پارسي گوی از دیر باز کشمیر را به زیبائي و داشتن زیبایان ستوده اند ولي گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب واطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخي از اساتید متقدم ومتاخر ووجه بیان و مقال آنان میپردازیم.

شاعران پارسي بعلل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن بر شمرده اند واز جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخي از آنها را میشماریم.

۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید وبدین مناسبت شعرای دربار وی اشعاری سروده اند واز آنجمله فرخي سیستاني است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد واز جمله قصیده ایست بمطلع ــ

هنگام گل است ای بدورخ چون گل خودروی — همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همي آرزو آید — وقتي ره غزو آید و هنگام تگاپوی

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی (۱)

ودر اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نامبرده از لشکر وفتح وستدن وجهانگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیرابواحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی — لشکر ساخته خویش بکشمیر بری (۲)

ودر ستایش عضد الدوله امیریوسف گوید

او همان است که پیش تو ستد — درهٔ کشمیر از لشکر رای (۳)

---

(۱) دیوان فرخي سیستاني مصحح دبیر سیاقي تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضا ص ۳۷۸
(۳) ایضا ص ۳۸۸.

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میر جهان گیر که با لشکر کشمیر　　　آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرده اند قاآني است که در قصیده ای در مدح قهرمان میرزا حکمران آذربائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش　　　فتح کشمیر و قندهار کند (۲)

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابي و آباداني و خرمي است چنانکه قاآني در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان　　　شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (٤) فرخي گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشک　　　همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)

منوچهری راست —

بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر　　　بده پر و تهي گیر که مان نیک نبرد است (٦)

قطران تبریزی گوید —

ای بخوبي بر بتان کابل و کشمیر میر　　　ماندم از بس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (۷)

امیر معزی گوید —

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار　　　بزر و زیر همي مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضاً ص ۳۹۱ (۲) دیوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاآني ص ۳٦۹ (٤) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آن دیار را نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخي ص ۲٤۵ (٦) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقي تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح محمد عباسي تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید ــ

دامن خرگه بر افگن ای بت کشمیر　　　سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر (۱)

و مولانا جامی فرماید ــ

زکشمیری بتان دین بر انداز　　　دلم بتخانه کشمیر گرود

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش وروی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید ــ

راغ از تو پر از متاع خرخیز　　　باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)

قطران تبریزی گوید ــ

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر　　　سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)

و شیخ اجل سعدی فرماید ــ

آن کیست که میرود به نخچیر　　　پای دل دوستان به زنجیر

همشیوه جادوان بابل　　　همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید ــ

بلند قامت ایشان چو سرو در کشمر　　　بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (٤)

قاآنی گوید ــ

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشمر　　　با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)

نیز او راست ــ

عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون　　　نازیک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن (٦)

ج) جادوی کشمیر ــ فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید ــ

نرگس جادوت دل من ربود　　　گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ۲٦۸ (۲) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین. همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱٦۹ (۳) احوال واشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۱۷۹٦ (٤) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (٦) ایضا ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

۴) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید ـــ

در به کشمیر برد حاجب تو تاختني | او فتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)

و نیز در قصیده دیگر گوید ـــ

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم | اخبار اوست از در چین تا به نیروان (۲)

و خواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید ـــ

موجب حکم ترا مطاوع و منقاد | از در کشمیر تا نواحي طمغاج (۳)

و قاآني در مدح محمد شاه غازی گوید ـــ

از سطوت تو ویله به خوارزم و بخارا | از صولت تو مویه به کشمیر و لهاور (۴)

و نیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید ـــ

از چار طرف توپ دژ آهنج ز خاکش | در چار محل چار که آورده فراهم
یك کوه بخوارزم و دگر کوه بکرمان | یك کوه بکشمیر و دگر کوه به دیلم (۵)

و نظامي گنجوی گوید ـــ

یکي گفتا که در اقصای کشمیر | نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است | بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي و زیبا بس غني است (۶) چمن زارها و گلستان های پر گل و ریحان و درختان سرسبز و خرم و جنگلهای انبوه و درهم و آبشار های خروشان در هر گوشه و کنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار و تابستان وچه در ایام

---

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ۴۹۶ (۳) دیوان خواجو کرماني ص ۱۸

(۴) دیوان قاآني ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (۶) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم و شرح ۲۲ مرغزار ـ ۶۰ آبشار ـ ۵۹ چشمه سار و تقریباً ۱۰ دریاچه و ۶۱ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است.

پائیز و زمستان تاثیر ابدی و فراموش نشدنی بر دل و جان هر بیننده باقی میگذارد - شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود او اصلا از خاک کشمیر است گوید —

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر ‏ ‏ ‏ ‏ دل از حریم حجاز و نوا ز کشمیر است

دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر او را باندیشه ای نیلسوفانه میکشاند و شاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنرا با مشرب عرفانی و ذوق اشراقی خود می آمیزد و میگوید —

کوه و دریا و غروب آفتاب ‏ ‏ ‏ ‏ من خدا را دیدم آنجا بی حجاب

و دیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت می نماید —

رخت به کاشمر گشا کوه و تل و دمن نگر ‏ ‏ ‏ ‏ سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر

باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج ‏ ‏ ‏ ‏ صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر

تا نه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز ‏ ‏ ‏ ‏ بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر

لاله زخاک بر دمید موج به آب جو تپید ‏ ‏ ‏ ‏ خاک شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر

دختر کی برهمنی لاله رخی سمن بری

چشم بروی او گشا باز بخویشتن نگر

و همچنین فیضی فیاضی چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلی است ‏ ‏ ‏ ‏ بهر نظاره بتازد نظر به صنع قدیر

و یکی از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسی در تعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفی ملک الشعرای دربار اکبر شاه باشد که مطلع آن اینست —

هر سوخته جانی که به کشمیر در آید ‏ ‏ ‏ ‏ گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

و در آن میگوید —

بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا ‏ ‏ ‏ ‏ جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل ‏ ‏ ‏ ‏ آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است و باغ و بستان زیبا در آنجا فراوان است - در وسط شهر دریاچه ای زیبا درجریان است که آب صاف و شفافش رشک کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند و بحقیقت رباینده دل و جان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش درچندان گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر —

نهي چون پای بر تخت سلیمان شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشاني آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند وخانه های چوبین و گلین ییلاقي و میدانهای وسیع وقله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازد که همانند آن در کمترجای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر عرض دارد و در طول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپیوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای کوچك و سرسبز تقسیم شده که پر از گل وریحان و سنبل وضیمران است - ظفرخان احسن یکي از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید —

زسیر دَل دِل وجان تازه گردد به ساغر عهد و پیمان تازه گردد

گلستان زیر آبش بي شمار است مگر آبش نقاب نو بهار است

زگلها روی دَل رشك جنان شد به شوقش مرغ آبي میتران شد

ودر جای دیگر مي گوید —

به دور دَل گلستان بي شمار است که هریك آبروی صد بهار است

ابوالفضل برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکاني هند کشمیر را گلستان همیشه بهار و کوهها را دیوارهای بلند و آسمان را گنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح وخوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا وخدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد وحقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبز وخرم قدم نهاده از هر طبقه و گروهي بوده است عارف یا عامي - سلطان یا فقیر صوفي یا فقیه — شاعر یا فیلسوف — بیگانه یا آشنا و...... همه در توصیف و تعریف آن یکدل و یکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید —

کان الکشمیر لسکانها — جنت عدن هي للمومنین
قدکتب الله علي بابها — من دخله کان من الآمنین (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ـ۸۷۴ هجری) که بسبب دادگستری ورعایت حال مستمندان وعلاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری — که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم — چه مینازی توای کابل همین یك ارغوان داری

وبطوری که قبلا گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند ودر زیبائي وزینت آن مساعي زیادی بخرج دادند. این سرزمین در سال ۹۹۴ هجری در زمان اکبرشاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد واین پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد. جهانگیر پسر اکبرشاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه درکشمیر بماند وآن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت وحتي بقول طغرای مشهدی شاعر دربار ــ

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند — باخواهش دل گفت که کشمیر ودگر هیچ

وسیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامهٔ خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند ومي نویسد مغولها کشمیر را بهشت روی زمین می پندارند وجهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر احفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن وثبات وکارهای آباداني وعمراني و ساختمانهای تاریخي عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود وخودش علاقه مفرطي به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است ــ

خورد آدم گندم ازجنت کشیدندش برون — منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسان

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ وواقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲

ظفرخان احسن یکي از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید ـــ

کشمیر مگر رشك پری خانهٔ چین است　　　القصه بهشتي است که برروی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگي و طراوتي بخشند - این مسافرتهای شاهانه باتشریفات خاصي همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سرگذاشته به کشمیر مي رسید شعرای دربار تشریف فرمائي بادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست - همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي وجنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحت‌زای این خطه جنت نظیر خستگي جسم و جان را برطرف میساختند - شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائي در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید　　　گر مرغ کباب است که با بال وپر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگي خود را در کشمیر گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعي آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمیر وخاك پاك کشمیر　　　که سر برزد صفا از خاك کشمیر

چه کشمیر آبروی هفت کشور　　　نگاه از دیدن آن تازه و تر

چه کشمیر آب ورنگ باغ وبستان　　　اسیر هر نهالش صد گلستان

خوشا ملکي که از فیض هوایش　　　بود گلدسته جاروب سرایش

خزان را در گلستانش چکار است　　　که صید هر نهالش صد بهار است

بخوبي آنچنان کشمیر طاقست　　　که معشوق خراسان و عراقست

خروشان زنده رود از آرزویش　　　عرق ریزان عراق از جستجویش

نباشد شرم بطحا گر عنان گیر　　　حجاز آید بطوف کوی کشمیر

در این گلشن زجوش خندهٔ گل نمي آید بگوش آواز بلبل
جوانانش چومي روشن ضمیران چو نرگس از قدح پرچشم پیران
شده دست چنار از فیض باران چو دست اهل همت گوهرافشان

ودر وصف باغ موسوم به نرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است ومي گوید —

چودر خلد آنچه بایستي ندیدند از آن باغ نرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته خجل چون عندلیب پر شکسته
ندیده درجهان کس اینچنین جای نرح بخش و فرحناك و فرح زای

وهمچنین درباره چشمهٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد —

همین آب است آب زندگاني برو از خضر بشنو گر نداني
زمشرق تا به مغرب گرشتابي چنین سرچشمهٔ دیگر نیابي
زشوقش چشمه سار کوه الوند رساند اشك حسرت تا دماوند

وابوطالب کلیم ملك الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج والمهای زندگي وخستگي های روحي وفکری راازیاد میبرد. وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد —

چرا آشفتهٔ ای چرخ دلگیر تماشا کن که کشمیر است وکشمیر
پراز گل دشت وکوه وراغ بیني هزاران باغ را یك باغ بیني

ونصیحي کشمیری خاك پاك وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد ومیگوید —

نسبت کشمیررا باروضه رضوان چکار این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

وبدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع وسرسبز وشاداب وحصار بیضوی شکل کوههای پربرف دست نخورده منطقه ایست که خاك آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها مجلل رود خانه ها پرآب دریاچه ها زیبا گل هاخوشبو ودلربا ، میوه ها شیرین وگوارا و مرغانش خوش نوا میباشند ولذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید.

خلاصه اینکه طبیعت درکشمیر برای اشخاص ازهرنوع سلیقه وذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاه شناس انواع گیاه و نباتات وجهت متخصص حیوان شناسي طیور وجانورهای مختلف برای مطالعه موجوداست - همچنین این اقلیم و مناطق همجوارآن باداشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند - آنانیکه با علم زمین شناسي سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش‌خود بدست آورند - باستان شناسان بادیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند - برای دانشمندان ومحققین علمي وادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هندو که مخصوص کشمیروکشمیریان میباشد وپیوند وبستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي وهمچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ وشعروادب وسنن ورسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجوداست - علاوه براین قله های بلند و سربفلك کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

واز این همه مهمترآنکه گلهای رنگارنگ و باغهای خوش آب وهوا وآبشارهای خروشان ودریاچه های ساکت وکشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای را بوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف وفکر بلند پرواز یك شاعرحساس و طبیعت دوست برده ونیز ملهم تفکر و اندیشه یك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت وکنه آفرینش عالم واشیاء میباشد - شاعرما ملامحمد طاهرغني از همین خطه بهشت آئین برخاست واو درین باغ وبستان طبیعت ومهد علم وحکمت و تصوف وعرفان تربیت یافته روح وفکرش از صفا وبلندی این وادی الهام گرفت ودرآوان جوانیش کوس شاعری را بصدا درآورده جاه ومنزلتي بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

---

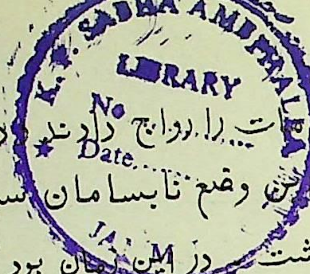
فصل دوم

مختصری درباره رواج زبان فارسي درکشمیر

برای بررسي موضوع ترویج زبان فارسي در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات وحوادثیکه در قرن چهاردهم میلادی وحتي قبل از آن درکشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای اسلامي از قدیم الایام مشاهده میشود چنانکه نگاهي به کاشي های معبد هارون نزدیك شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه اند. علاوه براین استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسي درکشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) وگنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگي اسلامي درکشمیر مي باشد. (۱) ولي نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگي ومذهبي حتي سیاسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ میلادی بود که حکومت اسلامي درکشمیر استقرار یافت ولي با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگي و معنوی قدیمي وباستاني هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است. آخرین بارشاه مقتدر هندو در کشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما (SANGARAMA.) (۱۰۰۳ - ۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسي را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق وفتق امور دولت بپردازند وگره کار مشکلات مردم بگشایند بعیش وعشرت وخوشگذراني روزگار مي گذراندند. وضع اقتصادی ومالي وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافي بدست آوردند و برای استحکام موقعیت وادامه قدرت خود برمردم اصول اساسي مذهب را در پس

---

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol Hasan, Calcutta 1959 p 253



پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهي حيات
مذهبي مردم فراهم گرديد - اين وضع نابسامان سياسي واقتصادی ومذهبي تا آغاز
قرن چهاردهم ميلادی ادامه داشت - در اين زمان بود که تماس کشمير باکشورهای ديگر
اسلامي واشاعه دين مبين اسلام درکشمير بپايهٔ اساسي گذارده شد - در اينمورد بايد متذکر
گرديدکه تماس کشمير با مسلمانان خيلي قبل ازاين شروع شده بود - تازيان در قرن
هشتم ميلادی چندين باربرای بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (۱) و تاحدی
موفق شدند ولي نتواستند حکومتي درآنجا مستقرسازند - همچنين تماس ترکها باکشمير
نيز بعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادی شروع شد - محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲
ميلادی جيپال حکمران لاهور را شکست داد وآن مرد غيرتمند باحميت تاب اين ننگ نياورده
خود را به آتش افگند و سوخت - سپس پسر وجانشين اوکه آنند پال نام داشت در سال
۱۰۰۹ ميلادی در حمله ديگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استعداد
بسوی سانگاراما حکمران کشمير دراز کرد و بپا بمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بميدان
جنگ روی آورد ولي لشکر محمود در سال ۱۰۱۴ ميلادی سپاه متحدين رااز پای درآورد و در
صدد انتقامجوئي ازمعاونين تری لوچن پال برآمد وبرای برآوردن اين منظور افواج خودرا بسوی
کشمير هدايت کرد وتاحدی پيشرفت نمود ولي بامقاومت سخت کشميريان روبروگرديد- باوجود
اينکه محمود قلعه لوهارکوت را برای مدت يکماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف وبارندگي
وانقطاع خطوط مراسلات وفقدان وسايل حمل ونقل مجبور به ترک محاصره گرديد ودر موقع
مراجعت دچار قهر طبيعت شده بسياری از سربازان ومهمات جنگي راازدست داد - خود
محمود بعداززحمات بسيار توانست جان سالم ازاين معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولي آتش
انتقام محمود نه تنها فرونه نشست بلکه تيزترشد وبارديگر درسال ۱۰۲۱ ميلادی تجهيزات
بيشتری برای حملهٔ کشمير بسوی هند رهسپار گرديد - اين بارنيز محمود همان راه سابق

---

(۱) ايضا صفحه ۲۷ و ۲۸

(۲) THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA, M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

را در پیش گرفت وچون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لوهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را برروی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سررسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست ازمحاصره برداشت ودیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر وحمله بآن سرزمین برنیامد (۱) بعدازاین مهاجمینیکه ازراه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند وحتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

---

(۱) ـ ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد ومي نویسد ـ "..... وسلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت وتره لوچن پال از تعاقب سلطان خبریافته بجانب کشتوار وجمون مفرور گشت وسلطان با جیش وجنود فراوان داخل کشمیر شد. ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل درخود ندیده باتحایف ونفایس بسیار خود را بملازمت رسانید. سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت وتواضع مهمان موجب افتخار وترقي اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریراو محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود وخراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت وسلطان مدت سي ویك روز در سیروسیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر وطلا که در بتخانه های بیجباره (درتقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهرسرینگر) وپرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود وجمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که درپای آن شهرسرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد وموذن سر دروازه اذان گفت. ـ سلطان درمیان بتخانه نماز پیشین اداکرد..... ودرسنه ۴۰۹ هجری سلطان...... برای سیروسرور وتفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام راج تحف وهدایای لایق ونذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف واعطاف جهانباني گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵ ولي قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تائید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ۴۲۹ هجری) شاعردربار محمود که در معرکه های قنوج وسومنات بالشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود وهمراهیان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمتهای شمالي هند شدند باز هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه های پرخطر و صعب العبور دارد برنیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند - چون در قرن ۱٤ میلادی حکومت کشمیر بدست مسلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در برنداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلي بود که در آنزمان در کشمیر بوجود آمد -

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی روبوخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت - پادشاهانیکه درمدت این سه قرن بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند باستثنای بعضي اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند - آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و باباده و ساده بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند - دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بي استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند - دراین زمان مردم کشمیر زیربار مالیاتهای گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند - آبرو و زندگي هیچکس تامین نبود - امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های توطهٔ بوده بر علیه راجگان مي شوریدند و جنگ و خونریزی یك صحنهٔ عادی روزانه شده بود - درنتیجهٔ این همه نا امني و اغتشاش زندگي مردم راکد شد - کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همي آرزو آید — ماز آرزوی خویش نتابیم بیکموی

گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه کنیم از سر بت گوی

شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد — امسال نیارامم تاکین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳٦۵)

وجای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دو قلوی امیر مسعود چنین گوید -

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی — لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت واز مذهب واخلاق خبری نبود - نتایج این بي سروساماني وشکست ارزشهای دیني ومعنوی وفقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهرگردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر وخوفناکترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲٤ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمراني راجه سهدیو(۱۲۹۲ — ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتي فرار کرده در کشتوار پناه برد-سربازان زولچو(۱) به کشتار مرد وزن وآتش زدن خان ومان وغارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استوران خود لکدمال میکردند مردم خانه ومسکن خود را ترک کرده به غارها وکوه ها پناه بردند - چون زولچو از کشمیر خارج

---

(۱) حسن اورا بنام زوالقدر خان یاد میکند ومي نویسد — " زوالقدر خان از نبایر هولاکو خان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر اورا زولچو میگویند -" (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱٦۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسي زبان کشمیر" اورا " فرمانده ارتش والي کابل" نوشته است - ابوالفضل در آئین اکبری ونظام الدین در طبقات اکبری وفرشته در تاریخ فرشته زولچو را فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولي محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و۳٤ این ادعا را با دلایلي رد کرده میگوید — " اینکه گفته میشود زولچو از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود واصلش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائي جانشینان چغتائي پسر چنگیز خان بود و اردوی وی مشتمل بود بر سربازان ترک ومغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمي از سرداران چغتائي بدین اسلام گرویده بودند وبیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه واجدادی خود پا برجا بودند -" درباره اسم این مهاجم محب الحسن درحاشیه ٤ ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسي اورا زولچو خوانند - جونا راج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده ودر نسخه دیگر راجا ولي (اسم تاریخي که جونا راج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دولچ نوشته ونارائن کول (مصنف تاریخ کشمیر) واعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامي داده زوالقدر خان خوانند -"

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت را کمي سر و صورت داد بفکر امور مذهبي و اخلاقي برآمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بودائي بود اکنون حکومت سرزمیني را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئي بودند - ولي این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقي این مذاهب باستاني را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زر و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود - پدرش "لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستاني را کشته فرار نمود و از گردنه زوجي لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رامچندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رامچندر در آن پناه برده کوششها نمود ولي بعد از برگشتن زولچو مانند بعضي افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولي میدانست که وجود رامچندر مانعي در راه او است لذا در صدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتي رنچنا با کوتاراني دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راون چندر را بمقام فرماندهي کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن وقتل رامچندر را از دل زدوده بحمایت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - "طلوع آفتاب دین محمدی" تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتاراني و راون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگي قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضي بر آنست که او برهمنان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت وسیاحت کشمیر آمده بود وچون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت واو اولین حکمران مسلمان کشمیر بود. سپس زن و برادر زنش راون چند وعدهٔ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولي این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید - گروهي عقیده دارند که او بعلت خرافات وموهوماتیکه در دین هندو و بودائي نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام درآید - (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله)

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation,

Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است - تاریخ حسن چنین مینگارد - "وقتیکه برسر جهانباني استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاهب وملل مذهب اصلي را خلل رسیده خواست که در ملك ماتحت خود یك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود وور مذاهب دیگر متردد ماند پس بادل سنجید که فرداکسیکه اول صبح مي بینم بمذهب او گرایم - بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه (۲) دید که برساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنوني) نماز میخواند و نماز ونیاز او پسندیده با اهل وعیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملك صدرالدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملك صدرالدین در نتیجه توطئه ایکه بدست یکي از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتي در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد -

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید - خواجه محمد اعظم دیده مری درباره این درویش خدا شناس مینویسد - " اسم مبارك آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دين ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضي مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) . ملك صدر الدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتي فراهم آورد و مسجد و خانقاهي برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور بطي مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضي کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بحضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدین شاه نعمت الله ولي که ازمنسوبان ومخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقر الامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است وظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ درکشمیر اتفاق افتاده بود یکصد وسه سال درمیان فاصله است - براین تقدیر برتوسل ایشان بلاواسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عند الله تعالي".

دکتر صوفي در کشمیر مینویسد - " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ۱٤ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید.

آنکه در راه الهي روشن از بدر و هلال — بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال — شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتي)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود. برخي اسم این سید را عبدالرحمن و بعضي دیگر سید شرف الدین و گروهي شرف الدین سید عبدالرحمن

(بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید یك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم و آن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای ایران و افغانستان و تماسهای ادبي ودیني وسیاسي بین این سرزمین ها کاملا مستقیم و بلا واسطه بوده و نه از راه هندوستان که در آنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - با استقرار حکومت اسلامي در کشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي اسلامي از دیر باز برقرار بود برپایه اساسي گزارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي اسلامي بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود وثغور جغرافیائي نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند وآسیای صغیر نیز پراگنده بود. موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام وکشورهای اسلامي دارای علل مختلف ومتعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر بافعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همداني (۱)

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده وبسیار سیاحت نمود. مدتي در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است." (کشیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میداند که با او بکشمیر آمده بود.

(تاریخ کبیر- حاجي محي الدین مسکین - امرتسر- ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبلشاه درسال ۷۲۷ هجری وفات یافت. خواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه   بلبل قدس گفت خاص الله

ودو باره کمالات معنوی وی مینویسد = "... میفرمود که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم و همین بدن را توانم تا ابد الاباد محافظت کرد اما هرسه امرچون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت وطاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است." (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) ازصفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني وامیر کبیر درکشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

وپسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میرشمس الدین عراقي (۲) وغیره که از سرزمین ایران وافغانستان ودیگرکشور های آسیای وسطي به کشمیر مسافرت میکردند بستگي نزدیکي دارد. این درویشان وعرفای اسلام فقط مبلغین مزهبی نبودند بلکه حامیان ومشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامي نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱٤ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱٤ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسیني ومادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفرالبدخشي شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي علیه السلام میرسد. وی در کودکي قرآن کریم را حفظ کرد وسپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمناني خال خود الهیات وعرفان و تصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقي الدین علي دشتي بود وبعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقاني رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت وسیاحت پرداخت وطي مدت بیست ویك سال سیاحت باعده زیادی ازعلماء وعرفاء تماس گرفت و از محضرآنان ستفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود وبا ۱٤۰۰ درویش ملاقات کرد وسپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید تاج الدین وسید حسین سمناني را برای مطالعه اوضاع وامکان اشاعت دین اسلام درکشمیر ارسال داشت وخود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه درسال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت دومین وی بکشمیر در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت ومدت دو سال ونیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامي اتفاق افتاد که تیمور برای سومین باربرایران حمله آورد وبعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلي نفوذ فوق العاده ای داشتند ازدم تیغ بگذراند. چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید باگروهي ازسادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیررخت سفربربست ومورد استقبال گرم وصمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید. این واقعه در

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحاني از کشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد - بنابراین محصلین ودانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامي بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها وعرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشند واو و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم وعادات غیراسلامي راکه مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید وحتي سلطان راکه دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالك اسلامي را بپوشد وکلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت - شاه همدان در سال ۷۸۶ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بربست - بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست - آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است - مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نبود - او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است - کشیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب ورساله راکه بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد - علاوه براین سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر تیز کوششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشمیر ص ۵۶۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود - علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ ازاو تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
تا غزالي درس الله هو گرفت	ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش وتحصیل علم وفضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم ومعرفت فرونشانند. ثالثا اززمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالي این مراکز علمي ودیني که از تشویق وحمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند ووجود آنها برزندگي اجتماعي و فرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت. در دنبال ایجاد روابط فرهنگي واشاعه و تبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت. قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیززبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطهٔ مینو نظیر	میرودرویش وسلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین	داد علم و صنعت وتهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر	با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه[۱] ازصفحه ۲۹)

— میر محمد علي همداني پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷٤ هجری) در شهر ختلان چشم بجهان گشود. وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق ومولانا نور الدین بیاموخت. چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت ومسافرت پرداخت. در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست وباگروهي ازسادات وعلما که عدهٔ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد. در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱٤۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود. میر محمد همداني مثل پدر خود شاه همدان نویسنده وشاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری دربارهٔ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد. وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید وسپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند. میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید. از آنجا به ختلان برگشت وهمانجا در سال ۱٤۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود ونزد پدر خود آرمید. شخصیت این

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

زبان رسمي کشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتدريج جای زبان سانسکريت را گرفت واين زبان نه تنها در امور دولتي بلکه درمحافل ادبي و فرهنگي و سياسي نيز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهر و قصبه ودر دهکده و روستا که در زمان حکومت سلاطين تاسيس شده بود و ذکری از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعليم فارسي آغاز گرديد -

---

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بيوه بايد با جسد شوهر مرده خود بسوزد خيلي موثر واقع افتاد - علاوه براين بنا بگفته وی شراب خواری وقمار ورقص زنان وغيره نيز ممنوع گرديد -

(حاشيه (۲) از صفحه ۲۹) مير شمس الدين عراقي از سادات موسوی و پيرو فرقه نقشبنديه صوفيه بود - سلطان حسين ميرزا بايقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ ميلادی) وی را بعنوان سفير بکشمير فرستاد - در مورد تاريخ ورودش در کشمير اختلافي هست - مولف کتاب "کشمير در زمان سلاطين" عقيده دارد که او در سال ۱۴۸۱ ميلادی به کشمير رسيد ولي دکتر صوفي در کشمير جلد اول سال ۱۴۸۷ ميلادی مينويسد - مير شمس الدين عراقي در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲ - ۱۴۸۴ ميلادی) وارد کشمير شد و مدت هشت سال در اين ديار گذرانيد - وی که پيرو فرقه نور بخشيه صوفيه بود اين فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه و تبليغ عقايد اين فرقه پرداخت و تاحدی در کار خود موفق شد - دوتن از معروفترين ومهمترين شاگرد وی بابا اسمعيل کبروی و بابا علي شاه نجار بودند - وی بعلت مخالفت علمای متعصب مجبور بترك کشمير شده به هرات بازگشت - سلطان حسين ميرزا چون از عقايد مير شمس الدين مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد وسپس وی برای اقامت دايمي پيش شاه قاسم پسر سيد محمد نوربخش به ری رهسپار گرديد - اينجا شاه قاسم ويرا مجددا برای انجام کارهای تبليغاتي در کشمير مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ ميلادی با عده ای از همراهان و پيروان خود وارد اين سرزمين شد - فعاليتهای مير شمس الدين در اين مسافرت بموفقيت بيشتری انجاميد و باوجوديکه اوضاع مغشوش وتعصب زياد بود ودر نتيجه خود او نيز زحمات بسيار ديده وحتی از کشمير

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند.
سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند
که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني بجرای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و
آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجددا تبعید گردید ولي باکمك مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده
توانست عده ای از امرای دربار واعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه در آورد. میر عراقي درحالیکه
در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد ودر نتیجه بسیاری از پیروان
مذهب بودائي بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند. علاوه براین شخصي بنام
موسي رینا یکي از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نور بخشیه پیوست واقدامات
وکمك او دربنای خانقاه وتقویت این فرقه خیلي موثر گردید. بعد از وفات میر شمس الدین
که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمك
وهمکاری وتشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد. سلاطین سلسله چك
که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نوربخشیه
بوده اند.

---

(۱) - بنیان گذار سلسله شاهمیریها شخصي بود بنام شاه میر یا شاه میرزا. بعقیده
فرشته (تاریخ فرشته ص ٦٤٧) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاهمیر یا شهمیر از سلسله
پاندوا PANDAVAS قهرمانان مها بهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان
بوده. ولي حسن بوده. ولي حسن اورا از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱٦۱).
محب الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترك نژاد باشد. اسم پدرش طاهر و
جد او وقور شاه بود. وقور شاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت. شاه میر در سال
۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد. سهدیو اورا بخدمت دولت
پذیرفت. بعد از حمله زولچو وی رنچنا را در جنگ علیه رامچندر کمك کرد و چون
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان در کشمیر سي سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ - ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ - ۱۳۸۹ میلادی) وهمچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ - ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده. در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسته القران تاسیس یافت وعلاوه براین مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید. سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت. از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبدالستار مفتي بوده اند. علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة الوثقي

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران واو بمقامات مهمتری ارتقا یافت وبالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتا راني همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت وبعد از وفات او چون کوتا راني عنان حکومت را بدست گرفت وروی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشي برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقي ماند.

---

(۱) - شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس و بنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگر چك نیز مثل شهمیر در دوران حکومت سلطان صدر الدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او و افراد خانواده اش بتدریج در حکومت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تاسیس یافت وسرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق وخراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی درنزدیکی مسجد جامع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی واقتدار درکشمیر بوقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و ورود میر شمس الدین عراقی درکشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق و همدان اهل تسنن بوده وچون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میرشمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز و برای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست براوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چك پس از بازگشت میرزا حیدر براوضاع مسلط شد وسلسله چکها ازاین ببعد بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی وحمله و غارتگری میرزا حیدرجبران نشد ولی از نظر فرهنگی وادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالآخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد و سپس بعد از تقریبا سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی از خاك هندوستان شد.

و ملا صدر الدين كاشي استاد فلسفه و افضل بخاري درس حديث ميگفت و ملا محمد يوسف و ملا صدر الدين كاشي استاد فلسفه و
رياضي بودند وسيد حسين منطقي درس معقولات و منطق ميداد. سلطان زين العابدين
دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزديكي سرينگر تاسيس نمود. ساختمان اين دانشگاه
در نزديك قصر سلطان بود و رياست آنرا ملا كبير نحوي شيخ الاسلام كشمير بعهده داشت.
علاوه براين ملا احمد كشميري وملا حافظ بغدادي و ملا پارسا بخاري و ملا جمال الدين خوارزمي
و مير علي بخاري و ملا يوسف رشيدي نيز در سلك استادان اين دارالعلوم بودند. در زمان سلطان
زين العابدين تنها فارسي و عربي و علوم اسلامي پيشرفت ننمود بلكه در نتيجه تشويق آن پادشاه
بلند نظر غير متعصب كه در تمام شئون زندگي عدل وانصاف و مروت ومردانگي را رعايت
مينمود علوم وسانسكريت و هنر و موسيقي و فن معماري نيز مراحل ارتقا را پيمودند. دوره حكومت
وي را بايد يكي از درخشان ترين ادوار تاريخ كشمير و درخشنده ترين دوره تاريخ پانصد سال
حكومت اسلامي در كشمير دانست. اين سلطان علاوه بر اصلاحات اداري و اجتماعي از قبيل
تاسيس بيمارستانها و كاروانسراها و پيشرفت صنعتي از قبيل فن كاغذ سازي و قالي بافي براي
توسعه علم وادب وبراي بنيان گذاري كاخ ادبيات فارسي در كشمير سعي فراوان مبذول داشت.
سلطان زين العابدين عشق وعلاقه زياد به توسعه دانش داشت وبراي بدست آوردن نسخه
هاي خطي كتب ادبي وديني در زبانهاي عربي وفارسي و سانسكريت هداياي بيشمار به
حكمرانان ايران وافغانستان وگجرات وسند و ساير نقاط هند مي فرستاد. عشق وي بدانش
منحصر به علوم اسلامي نبود بلكه هندوهائيكه در زمان سكندر بعلت فشارهاي مالي و ديني
به هند مهاجرت كرده بودند به تقاضاي سلطان بكشمير بازگشت ودر زادگاه آبا و اجدادخود
سكونت گزيدند. طبق اطلاعاتيكه از كتاب « نوادر الاكبر» تاليف ابوربيع الدين احمد غافل بلخي
كشميري بدست آمده سلطان زين العابدين در مقابل هداياي كه فرستاده بود شش نفر
دانشمند وكتب بيشمار از سلطان شاهرخ (١٤٠٤ - ١٤٤٧ ميلادي) دريافت نمود. او براي
اينكه دريچه هاي علم ودانش را برروي همه كس بازكرده باشد دارالترجمه اي تاسيس
نمود تاكتب عربي وفارسي بزبان سانسكريت وكتب سانسكريت بزبان فارسي ترجمه شود.
ملا احمد ملك الشعراء دربار كتابي موسوم به راج ترنگني (تاريخ كشمير تاليف پانديت
كلهانا (KALHANA) كه درسال ١١٤٩ ميلادي بزبان سانسكريت نوشته شد) و

مهابهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری ورا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفي در کشمیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما وفضلای فارسي و عربي و ده نفر علمای سانسکریت راکه بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱)- خود سلطان طبع موزون داشت وحتي في البدیهه شعر میسرود - یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری راکه شملهٔ آن روی پیشانیش آویزان بود برسر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و في البدیهه این شعر خواند —

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین　　　　گر ندید ستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت —

شاخ پیشاني خدیوا کرگ واری داشتم　　　　تا نیایم درمیان ماده گاوان در شمار

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد -یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست فقط بدربار خودش ویا به دارالسلطنته محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسي مدرسه های متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسي و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند- علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسته العلوم سیالکوت(SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (٤)- چون امراء وروسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین وپادشاهان خود سر مشق میگیرند وضع راچنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم وتاسیس مدرسه ها ودادن کمك مالي بدانشجویان کمرهمت بربستند وحتي زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار ازمردان عقب نماندند . بنا براین در دوران حکومت سلاطین

---

(۱) KASHIR VOI1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (٤) ایضا ص ۲۶۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم وادب بطور عموم وزبان وادبیات فارسي بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد ازوفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانیشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي واشاعه علوم دیني ودنیوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي ونا امني های داخلي فرصت کافي برای این کارباقي نگذاشت و کشمیرتا سال ۱۵۶۱ میلادی درنا امني واضمحلال بسر برد وسلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکي ازوقایع مهم این دوره آمدن میرشمس الدین عراقي به کشمیراست - نامبرده باراول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد وپس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه وسلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیرسبب شد که فعالیتهای سیاسي ومذهبي وهمچنین ادبي تحت تاثیراو قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه درکشمیر بشمار میرود - چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود رامرا وروسای دربار به فرق وگروههای مختلف سیاسي ومذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه وسني آغاز وبرای مدت ۸۰ سال ادامه داشت ودرین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری راازتخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت ودورهٔ حکومت سلسله چك آغاز شد - شاهان چك که شیعي بودند وفقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج وتشویق زبان وادبیات فارسي کمرهمت بربستند - ازجمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه وعلي شاه ویوسف شاه ذوق شعر داشتند وشعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چك (۱۵۶۳ - ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود ودرآمد بعضي ازدهکده ها را برای مخارج وهزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی وکتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت وآخوند ملا درویش وشیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه برآن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکي باسم دارالشفا که درزمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود - ازلحاظ شعر نیزاین دوره حکومت سلاطین وشاهان کشمیر خیلي غني وپرارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقي اویسي وملا احمد کشمیری وملا ندیمي وملا فصیحي وملا ملیحي وملا جمیل وملا احمد رومي وملا محمد رومي وملا نورالدین

و ملا علي شيرازي و ملا نادري و مولانا حسين غزنوي و سيد محمد امين اويسي وغيره معروفند.
در عهد شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم ميخورد كه ميتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود - شعراى دسته اول كه بطور مستقيم ويا غير مستقيم تحت نفوذ مير شمس الدين عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي و ملا مهري و ميرزا عليخان و شاه ابوالفتح و محمد امين مستغني و ملا عيني و ملا آني. شعرائي كه از دسته دوم ميباشند و تحت نفوذ واثر شيخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از اين قرار اند. بابا داود خاكي - خواجه حسن القارى وخواجه ميرم بزاز.

كنون كه گفتار از شعر و شعرا بميان آمده ناگفته نماند كه سبك شعر فارسي در اين دوره در كشمير كه دوره اول ادبيات فارسي محسوب ميشود (و دورههاى ديگر دوره مغولها و دورهٔ افغانها و سيكها و دوره معاصر ميباشند) همان سبك رايج آن زمان يعني سبك عراقي بوده است زيرا رابطه فرهنگي كشمير با مناطق فارسي زبان مستقيم و بلاواسطه بوده و هيچ عنصر خارجي درميان نبود. علاوه براين اطلاعات كشميريان در اين زمينه وتدريس وتعليم آنها بزبان فارسي بيشتر دست اول بود زيرا يا آنها خود شان براى تحصيل علم وادب به مراكز فرهنگي وعلمي خراسان مسافرت ميكردند ويا از محضر آن عده اى از علماى اسلام استفاده ميكردند كه بكشمير آمده بودند وبنا براين فارسي آن دوره هنوز هم با كلمات محلي آميخته نشده بود وثانيا چون تاكنون زبان فارسي زبان يكعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول براى امور مذهبي و علمي و در مرحله دوم براى امور ادارى. و دولتي بكار ميرفت از آلايش مصئون ماند. از لحاظ معني وافكار ميتوان گفت كه فارسي را مبلغين و صوفياى كرام بكشمير راه دادند ولذا آثار ادبي قرن ۱۴ و ۱۵ ميلادى بيشتر گرد عقايد مذهبي وتصوف و عرفان و خداشناسي دور ميزد. علاوه براين كشمير كه هميشه بعنوان مركز عرفان وتصوف بودائي و سپس شيوائي معروفيت داشته و دارد در روح عرفاى اسلام كه باعقايد ودانتا آشنا شده بودند يك جنبش فكرى جديد بوجود آورد كه اينجا مجال ذكر و بحث آن نيست ولي فقط بعنوان اشاره بايد گفت كه اين تماس موجب شد كه افكار وحدت الوجود وحتي نظريهٔ ترك دنيا و روش فكر و انديشه و عبادت در كنج تنهائي و در داخل غارهاى كوه كه مختص مرتاضان هند است در فكر درويشان مسلمان نيز رخنه كند. اينك بندى از ترجيع بند سيد محمد امين منطقي اويسي متوفي ۸۸۹ هجرى (۱۴۸۴ ميلادى) براى نمونه نقل ميشود -

جمله‌ی کائنات آن منست برتر از لامکان مکان منست

تن من عالم است ای عالم جان عالم بدان که جان منست

نکته‌ای راکه عقل کل حیران همگی بر سر زبان منست

چون سلیمان روزگار منم جمله شاهنشهي ازآن منست

هرکجا خسرویست در آفاق کمترین کمترین شبان منست

من گرسنه زهی خیال محال ماه وخورشید قرص نان منست

استخواني که عالمش جویاست اینهمه لایق سگان منست

ای گدایان دهر گوش کنید قاف تا قاف جمله خوان منست

این جهاني که هست نیست بدان تو یقین دان جهان جهان منست

آنکه اورا توبي نشان یابي بردر حجره پاسبان منست

زان به کشمیر منزوی شده ام کین همه جمله بوستان منست

چند روزی که بوده ام بشما منتهی زان بسي بجان منست

منطقي در مکان شریك تو بود چونکه گفتي که لامکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت وشنید

کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چك درکشمیر حکمروائي کردند شعر فارسي بیشتر رونق گرفت واز مطالعه آثاری مختصرکه بدست میرسد معلوم میشودکه در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان ودر منقبت حضرت امیرالمومنین علي علیه السلام چون قصیده ملا مهری وقصاید عرفاني مثل قصیده لامیه بابا داود خاکي و همچنین مثنوی های اخلاقي وعرفاني مثل وردة المریدین بابا داود و غزلیات ورباعیات میپرداختند- خواجه میرم بزازکه مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است - غزلیات او جنبه عرفاني دارد واهمیت اودر آنست که مضامین عرفاني و عشقي را بهم آمیخته کلماتي مثل گل وگیسو وبهار وساقي وباده ووصل وفراق وآئینه وغیره

---

(۱) - پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر گ-ل- تیکو- تهران ۱۳۴۲ - ص ۷۰

برای بیان مطالب عرفاني بکاربرده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسي درکشمیردر اینمورد پیشرو دیگران بوده است -

حالاکه به پایان این مقال نزدیك میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکي از آنها زبان و ادبیات فارسي است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان و ادبیات سانسکریت وزبان و ادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنین معني وافکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسي موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسي کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامي مراحل انحطاط را میپیمود واین دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند وتوجه بیشتری بزبان فارسي نمودند این انحطاط وتنزل شدت یافت ولي باوجود آن این زبان باستاني که گنجینه های علم وادب را درخود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضي از سلاطین دانش پرور به تشویق و پشتیباني علمای این زبان پرداختند و آنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها برآثار قدیم وباستاني آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری ورا - پراجه بهت وشوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - از جمله آنها شری وراکه بازبان فارسي آشنائي کامل داشت مثنوی یوسف وزلیخای جامي را بزبان سانسکریت ترجمه کرد وعلاوه براین تذکره وجنگي حاوی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند وکشمیر را تالیف کرد - ناگفته نماند که باوجودیکه زبان فارسي در همه جا و سایر شئون زندگي مردم رخنه کرده بود ولي بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملا از دست نداد واستعمال این زبان درامور شخصي و بازرگاني و دولتي بپهلو بپهلوی زبان فارسي گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شیوخ اسلام درکشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هردو زبان فارسي وسانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسي زیرمتن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ مخدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفي ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت وفارسي نوشت واین وصیتنامه که بر پوست

درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرینگر محفوظ و مصئون باقي است - در نتیجهٔ این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد و کلمات فارسي در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبیر و گنج آور بعلت نفوذ ساسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده و کنون برعده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد واژ های فارسي را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد. همچنین کتبي که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند واژهها ی فارسي و عربي و ترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه ورباب (بشکل رواو - با فتح اول) را دارا میباشد.

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری و وسیله تداول و تخاطب مردم بود و آثار گرانبها و باارزشي نیز در این دوره بوجود آمد. سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسي قرار گرفت و آثاری که در این زمان بوجود آمده نشان مید هد که این زبان هم از حیث لغت و معني و هم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني وغیره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمایه ادبي گردید - قدیمترین شاعر این زبان زني است باسم لالي ایشوری یا لله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفي و اخلاقي میباشد. زبان وی خیلي ساده و روان است و حتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز برزبان هر کشمیری جاری و در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود. در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد و لغات فارسي بندرت بچشم میخورد.

---

(۱) - لوك پرکاش کتابي است بزبان سانسکریت که تالیف آن بیك نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی برمتن آن افزودند - این کتاب دارای چهار فصل است و اطلاعات مهمي در باره کشمیر فراهم میسازد.

بعد ازو شاعر دیگر بنام نورالدین رشي (باکسراول) متوفي سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتراست - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقي وپند و اندرز میباشد - این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط وآمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي درکشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسي میراویسي ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالسویه دوست دارند وبدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری ومذهبي از کلام آنان لذت میبرند وحتي هندوان و مسلمانان هریك برآن دو نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری درنزد مسلمانان باسم لله ماجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان باسم نند ریشي یاد مي کنند - این دو شاعر به وضع اجتماعي و دیني انتقاد میکنند ، از تشریفات وظاهرپرستي وریا بیزارند وعمل نیك رااصل دین میشمارند - برای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان باترویج و توسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت وبتخانه از سنگ ساخته شده است

آنها چیزی غیراز سنگ نیست

ای برهمن نادان توچه چیز را مي پرستي

خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فرا گرفته است

بین هندو و مسلمان فرقي قائل مشو

اگر بخواهي زیرک باشي به اصل خود پي ببر

و نورالدین رشي مي گوید —

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند

اوکي میتواند بااین سوز بخواب واستراحت بپردازد

سوز عشق مانند نیش های بیشمار زنبور هااست

آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده ، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نورالدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادي میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائي بود و در مکتب دهکدهٔ خود قرآن وکتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه راگویند. زون روزی که درکشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چك حاکم کشمیر متوجه او گردیده اورا بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت وآن نوع شعر چیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبي واحساساتي ناشي ازفراق وجدائي وبي وفائي معشوق وآرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعرکشمیری راازتنگنای خشك فلسفه وپند واندرز بیرون آورده آن را بارمان وزیبائي طبیعت وکیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه براین اشعارحبه خاتون شاهد نفوذ بیشترزبان وادبیات فارسي میباشد. دراشعارش لغات وتشبیهات وترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارك درویش کشمیری بحور و اوزاني راکه در شعر فارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعارآن شاعره نامدار راکه بعداز اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبرشاه امپراتور مغول هند درهجر و فراق وجدائي او سروده است در اینجا نقل میکنیم -

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند

آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای

بیا باهم به مرغزارهای دورافتاده برویم

تا گلهای راکه درقلب جنگل شگفته اند بتونشان دهم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است -

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي و مذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار وافکار هر شاعر و نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری راکه آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه ودقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع وآشنائي از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هراثر هنری وادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد واین امر در مورد شاعرکه نسبت بدیگران دارای قلبي حساس تر وروحي دراك تراست بیشتر صدق میکند. شاعرما ملامحمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکاني هند را درك کرد وآنان عبارتنداز:

۱ـ نورالدین جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱٤ ـ ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ ـ ۱۶۲۷ میلادی)

۲ـ شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ ـ ۱۶۵۷ میلادی)

۳ـ محيي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ ـ ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱٤ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعرماست تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینك بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي واجتماعي ـ ادبي و فرهنگي و همچنین اخلاقي و مذهبي هند وکشمیر آن زمان (زیراکشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبرشاه درسال ۱۵۶۸ میلادی یعني ۹۶۵ هجری بعنوان یك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول در آمده بود) درسه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا عني بود در چه محیطي تربیت یافت وازچه افکار و اوضاعي متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه های است.

وضع سیاسي واجتماعي هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابرشاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس وباکمك شاه طهماسپ صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) برپایه اساسي گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یك امپراطوری مقتدر بوجود آمد. کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث برده بود از نظر وسعت و آباداني وتشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمراني در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد. ثبات سیاسي، امنیت وآرامش داخلي وپیشرفتهای علمي وادبي وهنری وهمچنین توسعه تجارت وکارهای عمراني برای رفاه وسعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد. جهانگیر در زمان خود به فتوحات وجنگهای بزرگ و مهم داخلي یاخارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او از نظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهاررا در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت وازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند.(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقي ایران تاغرب آسام وبرما واز کشمیر تااحمدنگر گسترده شده بود یك پارچه امن وآرامش بود و مردم آن سرزمین ازظلم وبیداد امراء مصئون و محفوظ بودند.

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یك مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعدا او واولادش این سرزمین را وطن خود ساختند وحکومت آنان بتمام معني یك حکومت بومي وهندی بشمار میرود. اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود ودلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه

---

(۱) India Since 1526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow 1956, p126

داشت همین است وشك، نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید وارعاب برمردم
فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك يبقي مع العدل ولايبقي مع الظلم دوامي نداشت. بعضي ازنويسندگان
اروپائي مانند برنير وتاورنير و مانوخي واسميت حكومت مغول را حكومتي كاه مستبدانه و
مطلق العنان نمایانده اند واظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانوني جز اراده
شاه وجود نداشت. ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که
قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچك تر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای
خود نمودند وچه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب برمردم بیچاره وطن خود روا نداشته
اند. اگر نیك در احوال پادشاهان مغول بنگریم در میيابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند
برای بهبود ورفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان
ودر عین حال خیرخواه مردم نامید. سرریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر
حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که" جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان
میدادند مرگ بوده است درحالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندوئي بگيرند (۱) ولي نویسنده
علتش را بیان ننموده است وبایددانست که در آنزمان رسم هندو بر آن بوده است که چون
شوهرزني بميرد او باید باجسد شوهر مرده اش خود را بسوزانند. چون
جهانگیر ازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه وغیر نساني
را ازبین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در
آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافراه
را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد وبرای هندوان
از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد. جای بس تاسف است که این روش انساني
ونوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبي جلوه
داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر
خوشوقت وسعادتمند بودند وجهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان
مشهور شده است وداستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطوراست وحتی در قرن
ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p 181 (1)

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بي نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجاني داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که مأموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم وتعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیداً مجازات میکرد. او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعي علاقه بسیار داشت و بهمین جهة زیبائي و دلکشي سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع وعوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آن دیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو وتمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند   باخواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلي مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات وانشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششي فراوان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخي وادبي است ذوق وسلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل واچه بل و ویرناگ وغیره جستجو کرد. جهانگیر طي حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱- نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵	تا ۱۰۱۹	هجری
۲- هاشم خان	از ۱۰۱۹	تا ۱۰۲۱	〃
۳- صفدر خان	از ۱۰۲۱	تا ۱۰۲٤	〃
٤- احمد بیگ خان	از ۱۰۲٤	تا ۱۰۲۷	〃
۵- دلاور خان	از ۱۰۲۷	تا ۱۰۲۹	〃
٦- ارادت خان	از ۱۰۲۹	تا ۱۰۳۲	〃
۷- اعتقاد خان	از ۱۰۳۲	تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷	هجری

دوتن ازاین حکمرانان نسبة ظالم ومستبد بودند که یکي از آنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان برعلیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود : " حکومت پناها ! داد خواهان تو بسیار - شکرگزاران توکم - آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز." (۱) حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهده داشت اعتقاد خان بود - وی بطوریکه حسن مي گوید " بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اثمار باغات ودهات و جنگلات وطرح گل زعفران وسلامانه وغیره از بدعات اوست " (۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر باعدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutch East India Co. درسال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند . وی از اقداماتیکه از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند ومي نویسد که خانه های مردم شهر نشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید . مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برای شان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد . وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که از انواع مختلف میباشد ومشکبار را به آگره صادر میکنند ودر مقابل آن متقال وپارچه های نخي بافندگي رادویه و پیاز وارد میکردند .

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خودرا در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان " رسوم فوجداری " گرفته میشد لغو کرد - کشمیر درآن هنگام دچار رسوم کهنه وفرسوده چون کشتن دختران نو زاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا باتاکید و فشار ازمیان برد - جهانگیر یك تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

---

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلددوم ص ۴۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262

هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصي داشت طبق آئین آنان حل وفصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصي و مذهبي وسنن ورسوم دیني بهندوان اعطا نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است.(۲)

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از یك سلسله جنگهای داخلي بکمك ویاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید ولقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده واساس سلطنت را استوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سي سال بوده است و دوره حکومت او بعنوان دوره طلائي امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوك طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلي وراجگان هند وهمه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری در آمدند. شاه جهان بزودی شورش وطغیان مخالفین ودشمنان داخلي مانند ججهر سنگ وخان جهان لودی را فرونشاند. علاوه براین افواج وی در تسخیر خاك وسیع دکن پیروز شد ولي اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود ومجددا ازدست رفت) کاملا بي اثر ماند واین امر بي کفایتي لشکر اورا در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت.(۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ باحکمران بلخ است که درنتیجه آن شهر بلخ در سال ۱٦٤٦ مسخر شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت ودرایت فوق العاده ای از خود نشان نداد ولي برای اصلاح امور اداری و مالي که دراواخر حکومت پدرش رو بخرابي نهاده بود سعي کرد (٤). عمارات مجلل ومتعددیکه در زمان او ساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبردهای داخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ ملیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگیني بر خزانه مملکت وارد آورد وازین رو نقصان امور مالي از املاك

---

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لاك وچهل وسه هزار وسي وسه نفر. از آنجمله سپاهیان بومي نود هزار وچهارصد پیاده وچهار هزار وهشتصد ونود ودو سوار."

(۳) The Cambridge History of India Vol IV P 319-20 (٤) ایضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید.(۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك و ملت نظارت ورسیدگي دقیق میکرد و بعدا کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگماشت. یکي از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه براین وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات بر املاك که قبل ازین یك سوم برده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان وسایر ممالك همسایه عاقلانه وتوام بادرایت وزیرکي بود واو هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعني باشاه صفي و شاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال وشکوه به منتهي درجه خود رسید واساسي که جلال الدین اکبرپي ریزي کرده بود در این عهد صورت اتمام واکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان وامنیت وآرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم وآباد در آید وعواید ومالیاتها افزوني گیرد. دو وزیر کاردان یعني آصف خان و سعد اله خان با تدبیر ودرایت امور مملکت را اداره میکردند و غنایم وپیشکشها ومالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر و پر بهاتر از روز قبل میشد - امنیت وآرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجي را بهند جلب کرد ومحصولات هند ببازارهای آسیا واروپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت وثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت ودر هندوستان پیش ازآن تاریخ وچه بعد ازآن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳٤ میلادی صورت گرفت ودرحین این

---

(۱) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید. سفر دومین بسال ۱٦٤۰ و سومین در ۱٦٤٥ و آخرین بسال ۱٦٥۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار برکشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

۱- اعتقاد خان	از	۱۰۳۷ — ۱۰٤۳ هجری
۲- ظفرخان احسن	از	۱۰٤۳ — ۱۰٥۱ 〃
۳- شاهزاده مراد بخش	از	۱۰٥۱ — ۱۰٥۲ 〃
٤- علي مردان خان	از	۱۰٥۲ — ۱۰٥۳ 〃
٥- ظفرخان بار دوم	از	۱۰٥۳ — ۱۰٥۷ 〃
٦- تربیت خان	از	۱۰٥۷ — ۱۰٥۹ 〃
۷- حسن بیگ خان	از	۱۰٥۹ — ۱۰٦۱ 〃
۸- علي مردان خان بار دوم	از	۱۰٦۱ — ۱۰٦۷ 〃
۹- لشکر خان	از	۱۰٦۷ — ۱۰۷۰ 〃

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي بطوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت وغیر عادلانه در راه کشاورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات وکشتزار های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه واعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار شاهنشاه فرستادند وشاعری از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید:-

اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه — خسروا دانشپژوها دادرا دین پرورا

آمدند از زعفران در گریه جمعي بیگناه — زعفران گویند خندان سازد اندهناک را (۱)

چون دادخواهي ها و تظلمات پي در پي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول وابوالحسن تربتي به استانداری کشمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر وکهنسال شده بود و نمیتوانست بار

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۲٦۸.

سنگین اداره یك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد.
اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه وکارهای مستبدانه ای راکه اعتقادخان در کشمیر رواج داده بود وادامه آنها موجب نقرومسکنت و بدبختي ومذلت کشمیریان بود باطل وفرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدریك خانواده" برمردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي را صادرویك نقل آن روی سنگ نقرکرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگرنصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید وپس از آن که پدرش که استاندارکشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام اوصادرگردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان رانیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی میباشد در زیبائي وزینت دادن کشمیرسهم بسزائي داشت. حکمران دیگراین دوره که شایسته ذکراست مردان خان میباشد. مردان خان ازطرف شاه ایران قلعه داری قندهاررا بعهده داشت ولي بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذارکرده بهند پناهنده شد وشاهجهان اورا به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیرکه دو بار بوی محول گردید کارهای عمراني وآباداني انجام داد. اونه تنها به احداث باغها وگلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطروصعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها وکاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي ودادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط وخشکسالي درکشمیر بوقوع پیوست ودراین موقع او غله وحبوبات رااز پنجاب وارد وبنرخ ارزان وحتي رایگان بمردم نقیروبینوای کشمیرتوزیع نمود(۲) آخرین صوبه دارکشمیر درعهد شاهجهان لشکرخان بود وکشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت وسرور و فراواني و ارزاني را گذرانیده وغله واجناس آنقدر ارزان بود که "یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند"(۳)

---

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهة آسوده وخوشحال بودند وکشوراز هرحیث بسوی ترقي وتعالي گام برمیداشت تااینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزندان افتاد و حکومت و پادشاهي بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونیني وکشتار برادران برای حصول تاج وتخت درمیان مغول یك سنت خانوادگي بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان بعد ازقتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان وخویشان واسیرکردن پدرخود سریرآرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت رادر سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت واقتدار رسیده بود. درزمان حکومت این پادشاه تقریبا سراسر هندجزو قلمرو مغول گردید وحدود آن ازکشمیر تاکرناتك واز برمه تا غزنني گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود رابه بیست ولایت واستان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرارداشت. این پادشاه از اوان جواني درزمان شاهزادگي فنون لشکرکشي و تجارب ملکداری راآموخته بود وانتظار میرفت که عظمت واقتدار شاهنشاهي وی به اوجي مافوق تصور برسد ولي سرنوشت دیگری در انتظارش بود. دراین امر شکي نیست که قلمرو اواز لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هرپادشاه دیگری بود ولي سیاست اوآرامش داخلي وثبات سیاسي رااز بین برده وآثاراضمحلال و انحطاط در دوران زندگي خوداو پدید آمد. عالمگیر درطي حکومت چهل ونه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ ولشکرکشي وتسخیر و فتح ممالك اشتغال داشت بیست ونه سال اول حکمراني اوبه کشایش قلاع وفرونشاندن شورش وطغیان درنواحي شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. دربقیه زندگاني توجه اوبتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند وسرکوبي مخالفین سرسخت درجنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها ولشکرکشیهای این پادشاه جزخسارات مالي وهرج ومرج وناامني نتیجه ای عاید نگردید. مخارج هنگفت جنگها خزانه راتهي کرد وپرداخت وظیفه ومقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.(۱)

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خرابکاریهای که جنگ وخونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نیزظاهر گردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام واغنام بمردند (۱) و هیچکس در پي جبران یا تعمیر این خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها ولشکرکشیها پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ او میباشند (۲). ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن وانعطاف ناپذیر او در امور دیني بود.

این امر مسلم است که هندوان در تاسیس وثبات وتوسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزائي داشتند واکبر وجهانگیر وتاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدرتر ووسیعتر سازند وبپاداش خدمتهای گرانبها صلات ومقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که در امور مذهبي تعصب شدید داشت این سیاست را کنار گذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولي هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبي او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبي و مدني رعایای غیرمسلمان درزمان او رعایت نشد حتی او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي واجتماعي کشمیر در زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر برخلاف پدر ونیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶٤ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني وروحاني بکند وآغاز و انجام این سفر نیز توام باحوادث سوء وناگواری بود - بدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای اردو بمرگ چندین زن واحشام منجر گردید واین واقعه اورنگزیب را خیلي متاثر کرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت. عالمگیر طي حکومت ٤۹ ساله خود ١٤ استاندار بکشمیر اعزام نمود واز جمله آنان ابراهیم خان

---

(۱) ایضاص ٤۲۱ و ٤۲۲ (۲) ایضا ٤۲٥ (۳) ایضاص ٤٤٤ و India Since 1526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دوبار باستانداری مقرر شدند - ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعني تا سال وفات شاعرما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم .

لشکرخان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقررشده بود تا سال ۱۰۷۰ باقي ماند .

۲ - اعتماد خان	۱۰۷۰	تا	۱۰۷۳	هجری
۳ - ابراهیم خان	۱۰۷۳	تا	۱۰۷۴	"
٤ - اسلام خان	۱۰۷٤	تا	۱۰۷۵	"
۵ - سیف خان	۱۰۷۵	تا	۱۰۷۸	"
٦ - مبارز خان	۱۰۷۸	تا	۱۰۷۹	"
۷ - سیف خان باردوم	۱۰۷۹	تا	۱۰۸۲	"

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمراني لشکرخان بهترین ایام آرامش و فراواني راگذراند . حکمرانان دیگر نیز در عدل وانصاف ورسیدگي به خواسته های مردم و سببه تزئین وخوشنمائي این سرزمین فعالیتها کردند - حادثه مهمي که از نظر سیاسي قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست .

وضع ادبي وفرهنگي و هنری هند وکشمیر

اکنون که از وضع سیاسي واجتماعي هند و کشمیر اطلاعي پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگي و ادبي و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه وپیشرفت این جنبه حیاتي چه کوششهای از خود نشان دادند . ترقي فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن وآرامش وفراغت بال وآسودگي خیال است چنانکه نظامي عروضي بدین معني اشارت کرده وگوید = " هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشي شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سیاسي وچنانکه میدانیم هند در آغاز قرن یازدهم میلادی از ثبات سیاسي وامنیت داخلي برخوردار بوده وبیم وترس حمله خارجي نیز اورا تهدید نمیکرد. بنا براین این سرزمین بایستي گهواره فرهنگ وهنر ومهد شعر وادب باشد وچنین هم بوده است.

شعر وادب وفرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي وادبي در هند مشوقي نیکو برای دانشمندان وشعرا ونویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملواست ازداستانهای مبني برتشویق آنان از هنرمندان وادبا وشعرا واعطاء صلات گرانبها بدیشان. همین امر موجب میل ورغبت شعرای ایران بمسافرت هندوستان گردید وشعراء وادبا رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند میکردند واز نعم آندیار وصلات سلاطین کامگار آنجا برخوردار میشدند. اینجالازم است نکته ای تذکرداده شود وآن اینست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودندکه به هند رحلت وهجرت میکردند بلکه اصحاب سیف ومردمان دلاور وشجاعان جنگ آور نیز بدانجا روی نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درمیآمدند وخدمات شایاني انجام داده بمقامات بلند میرسیدند. پادشاهان مغول صاحب السیف والقلم بودند وهمین نکته داني وسخن سنجي وشعر شناسي آنان بود که درکشش شاعران بدربار آنان بس موثرافتاد ویقینا این امرباعث آن شدکه نااهلان اندك مایه به آستانه آنان نگرایند چه آن سلاطین میتوانستند گهررا ازخزف ونیك رااز بد بازشناسند. این پادشاهان در محافل شعروادب مثل میدان نبرد تنها نقش یك ناظر وسامع رانداشتند بلکه دراین میدان نیزگوی نقدمي افگندند وبه تصحیح وتنقیح وانتقاد واقتراح سخن شاعران میپرداختند وبي مناسب نیست که در اینجا بنقل یك دو داستان کوتاه دراینباب بپردازیم.

اکبرشاه باوجود اینکه بمکتب نرفته وازسواد بهره ای نداشت ولي اورا طبع شاعرانه وفکری نقاد بود. روزی این شعر فغاني را

مسیحا یاروخضرش همرکاب وهمعنان عیسي

فغاني آفتاب من بدین اعزاز میآید

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

وازین نوع مثالها خیلي زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگي خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو بار آمد وبهترین شاهد این ادعا تزک جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت وسپس بعلت بیماری ورنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این تزک بخوبي میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود ودر علوم تاریخ وگیاه شناسي وحیوان شناسي نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه وذوق شعری او نقل چند اقتباس از تزک بیمورد نیست. دریکجا مینویسد — "بتقریبي این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق — یك زنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من مرزون است گاهي باختیار وگاهي بي اختیار مصراعي ورباعي درخاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بي تو یك نفس — یك دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمي داشت دراین زمینه بیتي گفته گذرانید علي احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیر مغان بترس — یك خم شکستن توبه صد خون برابر است" (۲)

همچنین وی از تحقیر وانتقاد نااهلان وبي مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان درآمده واز شعروادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع — ای تاج دولت برسرت از ابتدا تا انتها — بود. جهانگیر از او سوال کرد که از علم عروض آگاهي؟ شاعر پاسخ داد نه — جهانگیر گفت خوب شد وگرنه حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که — لت برسرت — بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

---

(۱) بزم تیموریه — سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) تزک جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه ها پیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری درکار خود خرج بدهند. خلاصه دربار مغول بصورت یك مدرسه شاعری و سخنوری در آمده بود. بنا بر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یك شاعر به دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین درکتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملي و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلي و حیاتي و مولانا شکیبي و موزون الملك ملا لطفي تبریزی و ملا احمد علي نشاني و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکي و حکیم عارف و ملا شیدا وغیره.

غیراز دربار پادشاه صدها امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفه مهمي داشتند. ازاین عده بیرم خان - ابوالفتح گیلاني - عبدالرحیم خانخانان - علي‌قلي خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفرخان و غازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلاني و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستي شعرا یك کانون بزرگ ادبي تاسیس کرده بودند و خواجه حسین و ثنائي و میرزا قلي میلي و حیاتي گیلاني از تربیت یافتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایرکرده بود که شعراء و ادبا و دانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. از خصوصیات این کتابخانه یکي این بود که دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمك شایاني نمود و خان خانان دراین امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر از شعر و ادب جهانگیر در ایجاد مدارس وانشاء مکاتب سعي بلیغ داشت وچندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال و ملك امرای را که بدون وارث فوت میکردند به این کارخیر اختصاص داد و مدارسیکه از دیر زمان ویران مانده بود تعمیر کرده برای درس و تدریس آماده ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبي و فعالیتهای فرهنگي که جهانگیر از اکبر شاه بارث برده بود برای پسر خود شاه جهان بوراثت گذاشت واو باوجودیکه مانند پدر خود شاعر یا نویسنده توانا ویا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم و ادب گامهای برداشت و در دوران

---

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه ودار العلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (۱) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامي محسوب میشود. علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم وتعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم وتدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس وتدریس ومطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند. علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي وعلوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف واعیان بوسیله استادان ومعلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند. زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق وحمایت شاهجهان قرار گرفت وبطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه براین بسیاری از کتب علمي وادبي بزبان فارسي تالیف شد. ورود فارسي زبانان با علم و ذوق وآمیزش آنان با هند یا نیکه زبان وادبیات فارسي را در کشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي از آنها مکتب هندو فارسي ودیگری را بنام مکتب اصیل فارسي میتوان یاد کرد. آثار وادبیاتیکه دراین عهد در هند ظهور کرد از جنبه ای که صرفا فارسي باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی از محیط جدید وقوی خود بي اثر وجدا بماند وازینروزبان فارسي افکار وعقاید هندی را در خود جذب کرد وتدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید وناچار خصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت وبدین وسیله سبک جدید هند و فارسي بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت وآثار متکلف ابوالفضل که درآن به افراط بصنایع توجه شده وزبان بحد وافر از آرایش وپیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود وبنا برین شاه جهان برای وقایع نو یسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد. شاید یکي از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست با استعمال

---

(۱) آثار الصنادید ـ سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۲

نمودن کلمات و اصطلاحات متکلف و آمیزش لغات و عبارات دقیق و مشکل عربي ابهت و جلال پادشاه را به بهترین وجه در قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنا براین آن سبک با سازمان مجلل و با شکوه دربار کاملا سازگار بوده است .

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء و توجه وزراء و امرای ایراني نژاد قرار گرفت . در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گروه بزرگي از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایراني را گرامي داشت و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین قزویني و جلال الدین طبا طبائي بسیار معروفند . چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را باهم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادبا و فضلای ایراني بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است . مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن و آشکار میسازد .

چنانکه در زمان اکبر شاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتي برای هنرنمائي و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و برعکس آن در خاک هند مقتضیات را از هرجهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند . عده شعرائیکه در دربار شاهجهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب - قدسي - کلیم - ظفرخان احسن - میرزا طاهر آشنا - ملا شیدا - چندربان برهمن - حکیم رکنا کاشي - سعیدای گیلاني - سلیم تهراني - میرالهي همداني و محمد علي ماهر وغیره . علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری - چندربان - ملا شیدا - طغرای مشهدی و افضل خان میباشند . در فن تاریخ نویسي عبد الحمید لاهوری مولف بادشاهنامه و ملا صادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند . فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی - منتخب الغات - شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید . علاوه براین در فلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد . خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسي بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلائي بشمار میرود . هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي برزبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي برسميت شناخته شد وکلیه مکاتبات وفرامین واوراق واسناد ودفاتر کشوری ولشکری بزبان فارسي نگاشته و صادر میگردید. علاوه بردربار سلطنتي امرا وروسای کشور مانند آصف خان و سعیدای گیلاني وظفرخان احسن و مهابت خان وافضل خان وراجه جي سنگ وسعدالله خان که بعلم وادب وفرهنگ وزبان فارسي علاقه داشتند نیزازشیوه مرضیه شاه جهان پیروی نموده بتشویق شعرا ومعاریف و ترویج هنروادب همت میگماشتندوسعي میکردند دراین زمینه از دیگران گوی سبقت بربایند.

دوره جهانگیروشاه جهان از لحاظ ترجمه کتب اززبانهای سانسکریت وفارسي نیز دارای اهمیت بسیاراست - قبل ازآن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا واتهروید وهمچنین کتاب ریاضي بنام لیلاوتي ترجمه شده بود. دراینزمان داراشکوه پسرشاه جهان در این کارازهمه بیشتر علاقه نشان میداد. وی کتب مقدس سانسکریت مانندایانیشاد — بهگوت گیتا - یوگا وشست ونیزاصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگرداند. علاوه براین ترجمه حماسه معروف وباستاني هند بنام رامایں بوسیله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

ازآنچه که تاکنون مطالعه گردید معلوم میشود که نهال زبان وادبیات فارسي در هند باتشویق وکمك پادشاهان وامرای دربار غرس وآبیاری میشد واین وضع منحتص بهند نیست بلکه درسایرکشورهای مشرق زمین احوال برهمین منوال بوده است. قدردانیهای اکبرشاه وجهانگیروشاه جهان شاعران وادیبان وسایرارباب علوم وفن را از ممالك دیگر بخود جلب کرد. هرصله وپاداشیکه بشاعرداده میشد موجب ترقي شعر و ادب میگردید. گاهي در انعام یك بیت زیبا ونغردهان شاعررا اززر میانپاشتند و گاهي اورا باسیم وزرنقد وزن میکردند. همین امرموجب ترغیب شعرا ونویسندگان میشد تا اینکه ازایران وممالك دیگربسوی هندرخت سفر بر بندند. ولي بعدازروی کار آمدن اورنگزیب عالمگیراین تشویق وحمایت های بي شائبه بتدریج از بین رفت وچنان بنظر میرسید که اوضاع واحوالیکه درایران موجب مسافرت ایرانیان از وطن خود بکشورهند

---

(۱) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

شده بود واثر ونفوذ فقها که میدان فعالیت و هنرنمائي شعرا را بر آنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد وراه تشویق و دلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان وسید حسین خالص اصفهاني و میرزا محمد طاهر اصفهاني. ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته و نتوانستند بمقام ومعروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهي عالم ودقیق النظر بود وشوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود. وی علوم دیني مانند فقه وحدیث وتفسیر را بخوبي فراگرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانائي بود. مجموعه نامه ها ومکاتیب او بنام " رقعات عالمگیری" که به پسران خود ورجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسي هند مقام شامخي دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل ممتنع میداد ند. (۱) اورنگزیب که طبع او بامور دیني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتني بر مبالغه وتملق و مدح بیجا باشد هرگز نمي پسندید و مانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسپ (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح وثنای وی آلایند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئي را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار اوراه نمییافتند وآنانرا گروه بیکاران میدانست وسزاوار هیچ تشویق نمي شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر وشاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود واین نهال زبان وادبیات فارسي در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضي و عرفي و ظهوری وکلیم وصائب که آثار آنان در ادبیات فارسي مایه افتخار است بشمار آورد. ولي ذوق شعر وادب که سالها در نهاد مردم وطبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان وادبیات فارسي را فراگرفته شیریني وحلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

---

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳ - ۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي - اسکندر بیگ - ج ۱ ص ۱۲۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسي برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه و امراء و مربیان خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي و اخلاقي وامور مربوط بمسائل زندگي توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبك سخن و سخنوری نیز تحولي پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسي که در این سرزمین با مهاجمین خارجي راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمي را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجله خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا براین ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده از محیط و فضای جدید متاثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل ـ محمد علي ماهر ـ ناصر علي سرهندی ـ معزالدین موسوی ـ سعید اشرف گیلاني ـ نعمت خان عالي ـ محمد زمان ناسخ ـ رفیع خان باذل و محمد افضل سرخوش وغیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر بر آن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني ایندوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری و نعمت خان عالي مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم و از مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ را نام برد.

اکنون که بحث از شعر و ادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایی دارد و سزاست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی دیدیم که شاهان مغول توجه خاصی به تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا میشد برای گذراندن تابستان وگریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلی ولاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبی وفرهنگی دربار آگره و دهلی آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلی واستانداران کشمیر هماره برای اشاعه فرهنگ وعلم دراین سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد وخانقاه هاکه کانون ومرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارسی نیز دایر گردید که از آنجمله است مدرسه‌ای بنام درسگاه معلی حیدر که در عهد جهانگیر درنزدیکی باغستانهای خوش منظر شهرسری نگر بنا شد. تشویق وتقدیر این پادشاهان که فقط برشعرا محدود نبود نویسندگان و علمارا نیز فرصتی برای اظهار لیاقت وانجام کارهای مهم وتخلیق آثار علمی فراهم آورد. چنانکه اکبرشاه در موقع اقامت در کشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجورا فرمان داد تا فرهنگی تالیف نماید و او به این کار پرداخت ودر سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را بانعام واکرام و صلات فراوان جبران کرد واورا بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش دراقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همدانی برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهانی و ملا محمد علی کشمیری که در ایام جوانی به احمدنگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علی در سلک ملا زمان سعادت خان دکنی در قلمرو سلاطین نظام شاهی در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملک پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمدنگر را گرفت ملا محمد علی ملازم اوشد و به کار ترجمه وتالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهانی راکه تذکره ای از معاریف واعلام ورجال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکری از یکی از زنان نامور کشمیر بکنیم. اوحافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند زوق وشوق شعر و ادب و سخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت‌خان نیز مرد لایق و فاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری نوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبي بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین ارد بیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیررا بزبان فارسي ترجمه کند. وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملاسیف‌الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت. (۲)

در عصر مغول شعر فارسي در کشمیر وضع خاصي بخود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسي سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبني بر آشنائي کتبي و غیر مستقیم از شعر فارسي بود و فارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعررا از جنبه اوزان و قوافي وذکر فلسفه وانکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ورلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کارآمدن پادشاهان گورکاني و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایراني الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قرار داده واز کلام شان تقدیر میکردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه درکشمیر به پیشرفت و توسعه زبان وادبیات فارسي کمك بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن اله پسر خواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیررا دوبار بعهده داشت و جمعاً یازده سال عمرعزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسي بویژه شعر اهمیت خاصي دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعربود ودیوانش تقریبا مشتمل بردو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هرشاعر باخط خود شعری چند درآن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۳۹۱ (۲) کشمیر جلد دوم ص ۳۵۷

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل را بعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد و از آن ببعد صائب برای مدتی با او بوده است. علاوه بر صائب شعرای دیگر نیز از بخشش و عنایات وی استفاده میبردند که یکی از آنها میرالهی است.
خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد. میر الهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهی رفیق و امین باشد ـ منظور شد ـ با ظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)
از جمله شعرای فارسی زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکانی در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجی ـ ذهنی ـ محمد صالح ندیم ـ فطرتی ـ ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعی ـ حافظ محمد خیالی ـ جمیل بیگ علوی ـ بزرگی شاعر ـ میر عبداله غریبی ـ ملا مظهری ـ حبیب اله گنائی ـ ملامحسن فانی ـ ملا محمد طاهر غنی ـ ملا فروغی ـ عبدالرسول استغنا ـ ملا صبحی ـ محمد زمان نافع ـ ملامحمد ملا ناطق ـ درویش یوسف ـ دیوان شاه ـ آذر برهمن ـ میرزا داراب بیگ جویا ـ میرزا کامران بیگ گویا ـ میرزا اکمل الدین بدخشی کامل ـ محمد اسلم سالم ـ لاله ملك شهید وغیره را نام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که بر هر دو زبان فارسی و کشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائی است که تخلص فارسی او حبیب و تخلص کشمیری اوجی است. مطالب و افکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معنی و فکر یکی است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفانی میباشند

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو ـ کراچی ـ ماه اکتبر ۱۹۶٤ ـ ص ۱۳۳

چنانکه گوید:

زهي حالي که دروی لا نگنجد . چه حد لا درو الّا نگنجد
مقامي برتری از چند وچوني است . که درو ی کیف وکم اصلا نگنجد
بگویم یك سخن من پوست کنده . که آنجا بنده و مولا نگنجد

وجای دیگر میگوید:

یا منم اندر جهان و یا جهان اندر من است
خرمني دردانه و یا دانه اندر خرمن است

وهمچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد:

خداوندا تو از من راضي هستي
زیرا من بتو پناه برده ام
ای رفیق بیا و بخلوص نیت وصداقت بخدا پناه ببر
شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد
این آن شرابي است که ترا با دریای زندگي وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره‌ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره‌ٔ پیشرفت و ترقي شمار میرود وعده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار وی که دارای درسهای اخلاقي و پند و اندرزهای ذیقیمت میباشد وتا امروز زبان زد هرخرد وکلان و هرمرد وزن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) در استان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي و عدم مداخلت در امور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان و ادبیات هند کمك

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسي اقتباسي است از رساله آقای نیکو بنام «شعرای پارسي زبان کشمیر» ص ۷۳

زیادی کرد. شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان – بگوان داس
رمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیر بل
راکه یکي ازرجال دربار بوده بلقب کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف
عبدالرحیم " رحیم ست سای" (دیوان رحیم) است. علاوه براینان دو شاعر دیگر بنام کرن
ونرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر
بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد
از چهل سال عمراثرجاویدان خود را بنام " رام چاریتر مانس" (یعني کارنامه های رامچندر –یکي
از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال
آوازه خوان خوبي هم بود کتابي از داستان کریشنا یکي از خدایان هندو بنظم آورد. اسم
این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگي میکرد. از شعرای دیگر
این دوره میتوان ازنند داس – ویتال نات وکومبن داس یادکرد. کومبن داس عارف و
درویش بزرگي بود. گویند چون اکبر شاه ویرا به فتحپور سیکری دعوت کرد او جواب داد
" درویشان را در سیکری چکار؟ رفت وآمد موجب میشود که کفش پا پاره واسم خداازیاد
رود وآنجا رسم براینست که بکساني که حتي دیدن شان نه آنها باعث آزار واذیت است
سلام کنند – کومبن داس عقیده دارد که غیراز خدا همه چیز هیچ است وهیچ". شاعر
معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خودرامرید
لرد کریشنا میدانست واثر مشهور خود را بنام " پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال
۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز واسلوب بیانش بسیار جالب وپراز احساسات عاشقانه میباشد.
کشوو داس ونابا جي نیز هم عصران جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشوو داس بسیار
پیچیده ودشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاهجهان
مانند اکبرشاه وجهانگیر عهده ملك الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد
وی شاعری بنام سندر بلقب کاوی رای وسپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای
دیگریکه دراین زمان میزیسته اند عبارتند از سناپتي – بوشان ماتي رام – بیهاری لال.
بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست وبرای استقلال وطن خود از حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمي برمیانگیخت . از همه اینها سور داس وتلسي داس وکشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ماهتاب آن

کشور کهکشان آسمان شاعری است

ولي شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که

گاه بگاه بپرواز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد ودیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ گفت بوجود نیامد ولي زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسي محسوب میشود ممزوجي ازلغات فارسي وعربي وترکي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاین در جنوب هند نشأت یافته بودودردربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنرهای زیبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت واین فن در عهد او پیشرفتي ننمود. نور جهان همسرلایق وشایسته اش که در سایر امور وزمینه ها ذوق وسلیقه ظریف ایراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا از سنگ مرمر برای پدرخود اعتمادالدوله که در عهد اکبر شاه وسپس در دوران حکومت جهانگیر مقام ومرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بنا کرد. این آرامگاه که در شهر آگرا بنا شده یکي از نخستین بناهای است که در آن سنگهای مختلف الالوان وقیمتي باظرافت ونازکي خاتمکاری شده است وبعنوان نمونه ای از هم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وایراني محسوب میشود. ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بناکرد آرامگاه شوهرش جهانگیراست درشهر لاهور. شاه جهان برخلاف پدر عشق وعلاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وکاخهای مجلل ـ مساجد وسیع وزیبا ـ دژهای محکم ـ باغهای دلکش ودیگر ابنیه باشکوه در شهرهای دهلي ـ آگرا ـ لاهور ـ احمد آباد ـ کابل ـ کشمیر ـ اجمیر وقندهار بنا گردید این ساختمانها که باهزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالي وجالب توجه از حیث فن وهنرمیباشد

وهمچنین نمای خارجي آنها پرشکوه وجلال است وبدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. ازمهمترین ساختمانهائي که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام ودیوان خاص ومسجد مروارید در قلعه سرخ ومسجد جامع در دهلي وتاج محل ومسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بناهائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر وبطرز بهتر تزئین شده است وبیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است وهمین است وهمین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائي که شاه جهان بنا کرد بطورکلّي بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلي دارای سادگی، خوش سلیقگي وظرافتی خاص است درحالیکه مسجد جامع دهلي ساختماني وسیع ودر عین حال ساده وبا شکوه میباشد. ولي بالاتر از سایر بناها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق وصفا ومحبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل دراعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که باهزینه تقریباً پنج میلون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری در آنزمان است ویکي ازعجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه وبنای این ساختمان مجلل زیبا بدست یك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پي ریزی شد واو بلقب نادر عصر ملقب گردید. دراین مورد بحث وگفتگوی زیادی است. برخي اسم بعضي معماران اروپايي را بعنوان معماران اصلي این آرامگاه میبرند وعده زیادی استاد عیسي آفندی را طراح این بنا میدانند ولي اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلي وبنّای واقعي این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد وآن شعر این است (۱)

---

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع «طراح واقعي تاج محل کیست؟» در یکي ازروزنامه های انگلیسي هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید وعده از محققین ومهندسین معماری واستادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره (رك به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتي ستان	رو شني دوده صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش	صد قدم از اهل هنر بود پیش
از طرف داور گردون جناب	نادر عصر آمده او را خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا	روضه ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه	شاه جهان داور گیتي پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر	کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختماني و تزئیني این آرامگاه هنرمندان واستادانیکه از گوشه و کنار ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند و این گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگاني ابدی ودیعت نموده خودشان و شاه جهان و بانوی محبوبه اش را شهرت بي پایان و فراموش نشدني بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها و جواهرات وطلا وغیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلاني هنرمند و زرگر معروف ایراني امر فرمود تختي زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلاني بعد از زحمات هفت ساله تختي ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت وعرض آن ۷½ فوت وارتفاع آن از زمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلي آن باطلا مذهب کاری شده وسقف مرصع آن دارای دو طاوس خوشرنگ ودر وسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد و مروارید قرار داشت. شاهنشاه. درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها و لقب بي بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضي دانشیار رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه وچاپ نامه های مختلف که در این باب در روزنامه منتشر شد بشکل یك کتابچه چاپ کرده واسم آنرا «طراح تاج» گذاشت.

اسارت ومرگ شاهجهان این هنرنمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشك مذهبي خود همچنانکه به شعر وادب لطمه وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد در لاهور و مسجد شهر بنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد براین مدعا است.

نقّاشي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری اندوره برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است که فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند ونقاشي ایران و هنر یوناني وهنر مغولي قرارگرفت واین هنر مخلوط در قرن سیزدهم میلادی درکشور ایران رواج وتاقرن شانزدهم باقي ماند (۱) و پادشاهان گورکاني همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اکبرشاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینکه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند که از سبك اروپائي وایراني کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود راازداستان اساطیر هندو وحماسه های باستاني آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگاني مردم رادرآن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء وپادشاهان وازدربارآنان الهام میگرفتند.

همایون واکبرشاه مشوقین بزرگ هنر نقاشي بودند. همایون دو نقاش معروف ایراني بنام میرسید علي وخواجه عبدالصمد را بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشاني که از ایران وسایر نقاط هند در عهد اکبرشاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر وبزرگتر میباشد. در این زمان مکتب نقّاشي ملّي هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدروجد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

---

(۱) India Since 1526, p. 232

فن را دیده بود ودر آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری درتزك میکند که میتوان آنرا نوعي خود ستائي دانست . نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ - محمد نادر - محمد مراد - آقارضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشوو برادرانش منوهر - مادو و تلسي . . هریکي از آنان در رشته ای از این فن ید طولي داشت ولي بشن داس درعین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمي میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت . گویند هنگامیکه سرتوماس رو بعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد واز آن تعریف و توصیف بسیار نمود . پادشاه در پاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید . ولي چون سفیر انگلیس بهنر وهنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد . ولي چون نقل برداشته واز سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هردو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت . (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها - حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعي دور میزد . عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که درزمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد . طبق نظر پرسي براون « با فوت جهانگیر روح نقاشي مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتي باقي ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولي بدون تردید روح اصلي این هنر با جهانگیر مرده بود » (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد . او به این فن علاقه نداشت . البته بعضي از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown page 86

میتوان آصف خان را نام برد. دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشي های دارا شکوه درکتابخانه اندیا آفیس موجود است. معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا مني میباشند. بعد ازینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنربسوی انحطاط روی نهاد. نقاشي مانند موسیقي از دربار رخت بربست. او بعلت تعصب دیني بعضي ازنقاشیهای مقبره اکبر شاه را نیز ازبین برد ولي باوجوداین هنرمندان شخصا یا تحت سرپرستي امراء بکارخود ادامه دادند و مراکز هنر نمائي آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشد آباد ومیسور وحیدر آباد منتشر شد.

موسیقي

جهانگیر وشاهجهان به فن موسیقي علاقه شدیدی داشتند. در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقي پیشرفت بسیار نمود. خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقي دانان وآواز خوانان آنها را بر ازمیخواندند. شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز میخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین وگیرا بود که صوفیان و درویشان شریک این محفل را بوجد میآورد. (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح وبرادران او و جگن نات و جاناردان نات ورام داس ومها پاترا را نامبرد. ولي چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطي راکه در مورد شعروادب ومعماری و نقاشي مشاهده شد در اینمورد نیزمشاهده میکنیم. گویند چون اورنگزیب خوانندگان ونوازندگان را از دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقي را درست کرده از جلوی قصر باگریه وزاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیدا کرد گفت تابوت را خوب وبااحتیاط دفن کنند تا هرگز نتوانند از آنجا بگریزد. ولي مثل سایر هنرهای زیبا وفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

---

(۱) و (۲) India Since I526 page 237

بیمهری پادشاه کاملا از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء و روساي دربار و استانداران استانهای دور دست این هنر را زنده نگهداشتند.

هنرهای زیبا دراین دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبك معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتي میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولي با روی کار آمدن مغولها درکشمیر سبك معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد وخانقاهائیکه در این دوره درکشمیر بناگردید ازسنگ میباشد وسبك معماری آنها ازسبك ساختمانهای همانند دهلی وآگرا که دراین عهد بناگردید تفاوتی ندارد وتنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را باعمارات هند مشخص ومتمایز میکند اینستکه در مساجد کشمیر سنگ مرمرکه حمل آن از راههای صعب العبور ودره های تنگ وباریك کارمشکل وحتي امکان نا پذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجد های این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نورجهان در سال ۱۶۲۲ میلادی بناکرد. ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان درفنون موسیقي ونقاشي از زمان قدیم پیشرفته بردند و این پیشرفت ومختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استانداران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبك رایج در دهلي وآگرا روش جدیدی راااختیارکرد. نوازندگان وموسیقي دانان کشمیر حتي در دربار پادشاهان مغول مشغول کاربودند وباهنرنمائي خود موجب تقدیر وتشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبك مخصوصي را که باسم «کشمیری قلم» معروف است بکار میبردند. این استادان فن درکارخکاکي وحاشیه سازی نیز اختصاص داشتند. اکبرشاه درسلك نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیراز لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت. خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر

---

(۱) Indian Paintings Under the Mughals, 121

بعهد اکبرشاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد واکبرشاه اورا به لقب " زرین قلم " ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات اورا " جادورقم " خطاب میکرد (۱) . محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری رفات یافت . خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان ازکشمیرظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری وملقب به " شیرین قلم " . برادرکوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت . ملا محمد باقرکشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته ودرنستعلیق وتعلیق ونسخ وشکسته نویسي ید طولی داشت .

وضع مذهبي واخلاقي هندوکشمیر

هنگامیکه اکبرشاه روزهای واپسین عمرخود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء وعلمای دربار را بخود جلب کرده بود. اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم بر علیه او برپاکرده بود باوی چندان روی خوشی نداشت . عده‌ای از امراء شاهزاده خسرو را بپادشاهي برگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته باو پیمان بستند که اگراو حاضراست برای حمایت ازدین اسلام و خود داری ازریختن خون مدعیان تاج وتخت سوگند یادکند ازاو پشتیباني خواهند کرد . شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت وباکمك همدستان خود بعد ازمرگ پدر پادشاه شد ولقب جهانگیر یافت . علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبر درکشور بوجود آمد . اکبر در آغازکار وحتي برای مدت بیست‌سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود وتمام امورو تکالیف دیني را باکمال احتیاط وخلوص نیت انجام میداد . در سال ۱۵۴۹ میلادی در سن بیست وشش سالگي در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي(رح) صاحب اولین فرزند شد وازآن پس بفقراء ودرویشان وعرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید . علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگي

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه درشهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا وامور دیني ومذهبي را در آنجا مورد بحث ومداقه قرار میداد. ولي بعدها این محافل مذهبي روش خود نمائي وفضل فروشي بخود گرفت وعلماء وفضلای دربار سعي مینمودند تادیگران را در مباحثات علمي شکست داده بزرگي وعظمت علمي خود را بردیگران ثابت کنند. دراین امرروش معاندانه دوتن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبي صدرالصدور و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانپوری در انحراف افکار وعقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت واین عبادتخانه که برای کسب مثوبات وادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بد بیني وگمراهي اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما وفقها وزوال مخدوم الملک وبعضي دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظرآنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها بادختران وخواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهارزن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تاراه شرعي برای داشتن بیش از چهارزن بیابد وبرای این منظور قاضي حنفي را از دربار مرخص وقاضي دیگری بنام حسین عرب مکي را که از فقهای مالکي بود مقرر داشت واوفتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سني بود ومیدید که حتي علما وفقهائیکه بیک مکتب فقهي منسوبند در امور حیاتي واصول مهم واساسي مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان بایکدیگر بسي شرم آوراست چنانکه فیضي درضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب وریا	شهود کذب زدعوی گران ایماني
اگرحقیقت اسلام درجهان این است	هزارخنده کفراست بر مسلماني

نتیجةً اکبر از این روش خودسرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد وازآن پس درهای عبادتخانه را برروی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید وپیروان

---

(۱) رود کوثر - شیخ محمد اکرم - پاکستان - ۱۹۵۸ - ص ۸۵

دین مسیحی هندو زردشتی و فرق مختلف دراین مباحثات، شرکت می جستند.
اکبرشاه از شنیدن مباحثات واز دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه رازیریك بیرق گرد آورد وبدین وسیله به دو هدف مهم سیاسی ومذهبی برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلاف و جدالهای خود برحذر بوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه براین با جمع کردن اختیارات دینی ودنیوی درخود میتوانست از فعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبراز مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتی این موضوع را درنامه ایکه بنام عبیداله خان ازبك (۱) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائی شریك پادشاهی باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند." اوقبل از اعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبی واجتماعی آنان رانجام میداد وحتی به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونور دوستی راایزد پرستی میشمرد" " وستایش الهی میانگیشد" وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتی است خاص وازینرو نیایشگری بدو نمایند والهی پرستش برشمرند." (۲) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامی مردم ازاو آزرده شدند وعلما و فقها کارهای اورا تحقیر اسلام تلقی میکردند. یکی از قضات شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد بر علیه اورا واجب دانست. (۳) دراین امربعضی علمای دیگراز شیعه وسنی بااوهم عقیده بودند. اکبر به آسانی توانست آوازآنان را در حلقوم خفه کند ولی حس انزجار ونگرانی که در قلب عموم مسلمانان

---

(۱) منتخب التواریخ ــ ملا عبدالقادر بدایونی جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثرص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربي و قسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید واکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش وآئین جدید خود را اعلام نمود وآن را روش صلح کل و "آئین رهنموني" نامید. علمای هند باستثنای آنانیکه در این کار شریك ومشاوراو بودند این شیوه را به دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱) بعضي دیگر آئین جدید شاه را باد تمسخر گرفته براو طعنه ها میزدند که این بیت ملا شیری (۲) ازپنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالي خدا خواهد شدن

اینان حتي کارهای نیك اکبررا نیز بادیده شك وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبي شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد ومعترضین باریك بین این کاراورا نیز خالي از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد　　ایها المومنین مبارکباد

واندرین نیز مصلحت دارد　　تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط رااز دست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود وبعدا" دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند. ابوالفضل درکتاب آئین اکبری این روش رابنام "آئین رهنموني" یادکرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني که سرسخترین مخالف

---

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند ومیگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت" (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد وانشاء این روش مشاور ویار بودند عبارتند از شیخ مبارك (پدر ابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون وعلما بشمار میرفتند. ولي در سلك علما وامرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه وبرگزاری رسوم غیراسلامي در دربار جلوگیری میکردند واز آنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۳۵) از همه برتر ومتنفذ تر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید وباحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندی رح بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائي بود که در هنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاو گرفت. بهمین جهة در عهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید وهمانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت. او آئین وروش رهنموني پدر خود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت وعرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصرخود اعم از هندو ومسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد ودر نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که دراین زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) وگورونانك (Guru Nanak) در شمال هند وچیتنیه (Chaitanya) وشنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند. این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری ومذهبي است که در نتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار باتهدید وجبر وزور همراه نبود وبیشتر نتیجه فعالیتهای

---

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۲۸۷

درویشان و عرفای اسلام بوده است. (۱) وجود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید و افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکاني رسید عده زیادی از عرفاء وروحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال واعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه وتبعیضهای مذهبي بوده است. این کسان بین هندوان باسم (bhaktas) وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند ودر حقیقت دوگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمار میرفت وآنان بهمآهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده قایل بودند. شباهت و مانندگي هائي که در تصوف و دانتا واسلام از جهة وحدت وجود وغیره موجود هست سبب نزدیکي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید. در این زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي را کاملاً فراموش کردند. یکي از آنان فرقه ای بنام مدار یه هست که در قسمتهای مرکزی وخاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن درروش توکل وترك وسایل دنیوی راه اغراق وافراط راپیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي راازهم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه در قسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیرروشن یا پیرروخان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنوني بودند وکارآنان کشتن وبردن اموال مسافرین وکاروان هائي بود که از آن منطقه عبور میکردند وآنان این کار را جایز میشمردند چه عقیده داشتند " هرکه خدا را وخود را

The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 (۱)
and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378 (۲)

نشناسد آدمي نيست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ و مار وکژدم دارد و پیغمبر عربي ص گفته : اقتل الموذی قبل الایذا و اگر نیکو کار و نماز گزارست حکم گاو و گوسفند دارد وکشتن آنان جایزاست . بنا براین مخالفین خود شناسي را کشتن فرمود چه اینها حیوانانند . . . وگفت هرکسي که خودرا نشناسد وخبراززندگي جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است ومال مرده که وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد. از این رو حکم برقتل نادان کرد."(۱)

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبي وکشتار های مردم غیرشیعه در ایران عکس العملي در هندوستان بوجود آورد . روش اکبرشاه وجهانگیر در مورد مذهب و عقیده کاملاً آزادانه بود وآنان بکارهای حکومت ایران اعتراضي نمیکردند ولي عموم مردم و علمای غیرشیعه هند ازروش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملي ازخود نشان دادند ودرهرجائیکه علما وفضلای اهل سنت ویا خلفا ومریدان آنان فرصت میيافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند وحتي ازآزار دادن به آنان نیز دریغي نداشتند . دراین ضمن میتوان اسم قاضي نوراله شوستری عالم شیعه رابرد . وی یکي از علمای بزرگ وفقهای معروف بود که درفقه سني وشیعه ید طولي داشت و درعهد اکبر و جهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرارا بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد . معروفترین اثر وی " مجالس المومنین " و"احقاق الحق " است که درزمان قضاوت در آگرا نوشته بود . علاوه براین علمای متشرع عقاید صوفیه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل میکردند واعمالشان ظاهراً خلاف شرع محمدی میبود مردود میشمردند . آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعالیم ودانتا برنگ دیگر درآمده ودر عقاید صوفیه موثرواقع شده بود ، موجب گمراهي وسوء عقیدت صوفیه میپنداشتند ودر ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل ازآن راوسیله حقیقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي میکردند . در این مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) وپس ازاومریدش

---

(۱) رود کوثر ص ۵۳

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (١٥٦٤ - ١٦٢٥ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثر ابنای این وقت بعضي بتقلید و بعضي بمجرد علم و بعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق و بعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند و گردنهای خودرا از ربقهٔ شرعي بحیله میکشانند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند و اینان .... مقصود اصلي را ورای شریعت خیال میکنند. حاشا و کلاّ نعوذبالله سبحانه من هذا الاعتقاد السؤ» (١)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کار به پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وبا هرگونه بدعت مخالفت مینمودند و اجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي در اصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است باصول طریقه نقشبندیه باسختي و تعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی رابنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقاید ودانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد و مولي است واگر عبدی درحال خاصي خودرا به معبود نزدیك کند و یا خودرا با او یکي بیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد و معبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف و سالك باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعتهای نامرضیه رامیآموزد. پیرو این طریقه باید از هرحیث از سنن رسول اکرم ص وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان را سرمشق قرار دهد. چله کشي - سماع ورقص - چراغان کردن برقبرهای مردگان و سجده به غیرخدا و حتي پابوسي مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد درنتیجه انکار از سجده کردن به

---

(١) رود کوثر ص ٣٧٦ - ٣٧٧

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیراز شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتي انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶۴۲ میلادی) ملاکمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوتي و ملا محمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره رانامبرد.

در این زمان سراسر کشور هند ازلحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیرمسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط ومرکز صوفیه وریشي های مسلمان بود وآنان باکمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خودرا سرمشق دیگران قرارمیدادند. جهانگیردرتزوك صفات آنان را میشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان در علوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است. به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان از طمع وحرص وآز پاك است. آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ودرختان میوه دار رابرای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود در نظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری تریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه در عهد جهانگیر درکشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بناکردند وآنهارا "زیارت" گفتند (۳). عده ازریشي ها درکوهها ومغاره ها زندگي میکردند واز هرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات ودستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم براین بود

---

(1) The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

(۳) Kashir Vol I p 97

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیافتند بایستي در آستانه شاه سجده کنند وانکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتي مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي را از بین برد. این پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترویج مذهب سنت داشت واز فرقه حنفي طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان ونامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً مقید به انجام آداب دیني واعمال عبادت بود وتاآخر عمراز آن دست برنداشت. از طرف دیگراین پادشاه خالي از تعصب مذهبي نبود. درسال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هندوکه در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندوومسلمان که در بعضي نقاط کشمیر وپنجاب رایج بوده از بین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلا اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه باجسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضي مردم نواحي که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخي چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری ازاو بعنوان "پادشاه اسلام نواز وکفرگداز" یاد شده است ودرجائي نویسد: (۲) " سنت سنیه الهي برآن جاری است که هرگاه کاردین رو به اندراس نهد وشعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکي از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تا به آبیاری مساعي جمیله گرد فتور ازساحت اسلام فرونشاند وبدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشیّد گرداند وچون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود ومباني شریعت رخ به انعدام – ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید – بنیاد اسلام را چنان محکم ومرصوص ساخت که تاروز نشور گرد فتور بردامن دوام نه نشیند" ولي چون از محیط دربار وشخص شاه وعده‌ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه درمجالس علماء ومشایخ و

---

(۱) The Camb idge History of Ind Vol IV p 217

(۲) اقتباس از رود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا وشاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسي که در سلك این عرفا میتوان ازاو نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمد است واز عرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهوان در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگي در موطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت ودر آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت و عبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس ازیك عمرکه به تجرد بسر برد در سال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بربست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهورمیرفت. محمد صالح کنبوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد" (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محموده واحوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که ازمشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تر یافتم واز ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله" داراشکوه پسرارشد شاه جهان نیزبه شیخ عقیدت بسیارداشت ودر تذکره سفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده در میان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیزمانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار داراشکوه برمیآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوك ورسیدن بحق گوش فرا داده بوده. دراین صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضور داشت. درضمن صحبت اززبان میان میر بگزشت که چون سالك مرحله عالم ملکوت راکشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادر سکوت وتنهائي دوراز هیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیاد حق غافل نشود. باشنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالك نمیتواند نماز را

---

(۱) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامی را
که بعداً اختلاف بیشتری پید کرد روشن میسازد. ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و
مرشد دارا شکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملا شاه ـ شاه محمد ووطنش بدخشان
است. در آغاز جوانی بکشمیر مسافرت نمود وازآنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان
میربیعت نمود وسالك سلك طریقت شد. چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید
لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت درکشمیرگرفت و آنجا دارا شکوه و
خواهرش جهان آرا خانقاهي برای اودردامن کوه بنا کردند. ملا شاه دراین خانقاه به
ریاضتهای شاقه میپرداخت وبطوریکه دارا شکوه مینویسد ملاشاه برای مدت هفت
سال بین نماز عشا ونماز صبح به حبس نفس وذکر خفي مشغول بود. (۲) علاوه براین
ریاضتهای دیگررا نیز بدو نسبت میدهد. ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و
پیروان تمام مذاهب را بیك چشم میدید وهیچگاه تبیعضي بین آنان قایل نمیشد.
دراین زمان درکشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه وسني بوجود آمد (۳). ولي هرگاه
این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان
از بین میرفت. ملا شاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود وهمواره مردم مذاهب
دیگررا بحضور خود میپذیرفت وعقاید وافکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان
اسلام باروش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب
خود برعلیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود وبحقارت واهانت آنان تبلیغ میکرد.
او وپیروانش حتي حاضربه هیچگونه سازش باغیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد
درنامه ایکه بجواب شخصي بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از
عقیده ء او که رام ورحمن حقیقةً یکی است اظهارتنفر نمود و طوری
به او پاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هندو توهین کرده

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

است (۱) . ولي درمقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه افکار ونظریاتي که منظور آنها همآهنگي واتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و باروشن بیني و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابله و دوستي ومحبت میشدند. شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) درنتیجه تعلیمات ملاشاه وصحبتهای داراشکوه و متصوفه دیگر کشمیر ــ جاه ومنصب و ملك خود را ترك نمود وشعله عشق الهي در قلب او فروزان گردید. صاحب دبستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است ــ " در کشمیر بخدمت ملاشاه بدخشي رسید کامیاب شناخته گشت وبمقتضای الصوفي لا مذهب له ــ بقید هیچ دین و آئین بازنه بسته بابت وبتخانه آشناست واز مسجد بیگانه نیست " از این عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفا وصوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند ومردم هر مذهب وملّت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است . اومیگوید:

آنراکه بجاست برسرایمان جنگ	او مومن وز ایمان اورا صد ننگ
مومن نشود تاکه برابر نشود	با بانگ نماز ناقوس فرنگ

وجائي میگوید:

حرف دیوانگي است در دل ما	چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرضها همه رفت	چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرأت	روی ما بود در مقابل ما
دره عشق آنکه مارا گشت	غیر ماکس نبود قاتل ما
وصل داد این خبر که غیر یکي	نیست موصول ما وواصل ما
ازسراتحاد این برخاست	میل ما اوست مایل ما

---

(۱) رود کوثر ص ۲۶۷ ــ ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ماکه جزحق نه ایم از عرفان　　پس چه پرسي زحق و باطل ما

مناسب است در اینجا بیتي چند از دلي رام نیز نقل کنیم و از عقیده و نظرش آگاه شویم او میگوید :

ما نه آن خودیم آن تو ایم　　بي نشاني تو ما نشان تو ایم

این نشانها نشان ذات تو اند　　مظهر جلوه صفات تو اند

پاکي از فکر و از قیاس ما　　ای تو پیدا دزین لباس ما

مظهر ذات تو همه اشیاء　　بي تو و ما توئي وخود تو وما

ذات تو در صفات تو پیدا　　صفت عین ذات ای مولا

ما همه هیچ ـ هر چه هست توئي　　ای منزه ز فهم وهم ز دو ئـي

با همه موج بحر ذات تو ایم　　مظهر مجمل صفات تو ایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج و اشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد و در این امر پسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمي بعهده داشت . دارا شکوه در سال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود و در سن بیست سالگي بیمار شد و بمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت و در نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست و بهبود یافت (۱) . مقام دارا شکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکاني هند بالاتر است او کاتبي بارع وخطاطي خوش قلم و شاعری خوش سخن بود . اولین اثر بنام سفینة الاولیا را در سن بیست و پنجسالگي بسال ۱۰۴۹ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیا نوشت و در آن شرح احوال پیر خود یعني ملا شاه قادری و میان میر بدخشي و بعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت و از خود نیز در باره طي کردن مراحل ومسالك طریقت ذکری کرده است . آثار دیگر او مانند ـ رساله حق نما وحسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست ـ Jog)

---

(۱) رود لو شر ص ۳۹۸

Bashist) - و مکالمه دارا شکوه و بابالال وغیره نماینده عقاید و تمایلات فکری اومیباشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولي ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه در امور مذهبي و دیني اورا وادار کرد تا به پیروان و عرفای غیراسلامي مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه با پیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانید که حقیقت یکي است و باید نکات مشترکي را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد و بدینوسیله راهي برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

"چون فقیر بي اندوه - محمد دارا شکوه در سنه۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهي وفضل نامتناهي سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان - پیرپیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملا شاه سلمه الله تعالي دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هرطایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثر کتب تصوف بنظر در آورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگي توحید که بحری است بي نهایت دمبدم زیاد میشد مسئله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهي واسناد ذات نامتناهي امکان نداشت وچون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است وامروز داننده آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر در آورد تا از همان کلام الهي که خود تفسیر خود است اگر در کتابي مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود واز آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

"نظر بر توریت وانجیل وزبور ودیگر صحف انداخت - امّا بیان توحید در آنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلي که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سرّاکبر یا اوپانیشاد بسعي واهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالي نائیني چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص سه تا شش.

علوم نگردید در پي آن شد که ازچه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیاراست وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتباراست برخلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرارداده اند ودر پي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید راکه ازقرآن حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهراست رد مینمایند وراهزنان راه خدااند.

"بعد ازتحقیق این مراتب معلوم شدکه درمیان این قوم قدیم – پیش ازجمیع کتب سماوی چهارکتاب آسماني که رگ بید وججر بید وسام بید واتهربید با شر برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل شده واین معني از همین کتابها ظاهراست.

"وازقرآن مجید نیزمعلوم میشود که هیچ قومي نیست که بي کتاب و پیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وماکنّا معذبین حتي نبعث رسولا – درآیت دیگر: وان من امة الاخلافیها نذیر-ودرجای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان. پس ازاین مشخص شد که الله تعالي هیچ قومي راعذاب نکند تاآنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتي نیست که درآن پیغمبری نگذشته باشد – و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهرو نازل شده است بایشان کتاب ومیزان –

"وخلاصهٔ این چهارکتاب راکه جمیع اسرار وسلوك واشغال توحید صرف در آن مندرج است وآنرا اپنکهت مینامند وابنای آنزمان آنرا جدا ساخته برآن تفسیرها بشرح وبسط تمام نوشته اندو همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

"این حق جوی خود مبین راچون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسریاني وعبراني وسنسکرت، خواست که این اپنکهت هاراکه گنج توحید بودو دانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسي بي کم وزیاد وبي غرض نفساني بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا ازاهل اسلام اینقدر پوشیده وپنهان میدارند درآن چه سراست.

" وچون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیاسیان (اشخاص تارك الدنیا) راکه سرآمد وقت و بید و اپنکهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید راکه اپنکهت ها یعني اسرار پوشیدني باشد ومنتهای مطالب جمیع اولیاالله است در سنهٔ هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده وهر مشکلي وهر سخنني بلندی که میخواست و طالب آن بود ومیجست ونمییافت از این خلاصهٔ کتاب قدیم که بیشك وشبه اولین کتاب سماوی وسرچشمه تحقیق وبحر توحید است وموافق قرآن مجید بلکه تفسیرآن است یافت وصریح ظاهر میشود که این آیت بعینه درحق این کتاب قدیم است :" انه لقرآن کریم في کتاب مکنون لایمسه الاالمطهرون تنزیل من رب العالمین" یعني قرآن کریم در کتابي است که آن کتاب پنهان است واورا درك نمیکند مگر دلي که مطهرباشد ونازل شده است از پروردگار عالمیان ومشخص ومعلوم میشود که این آیت در حق زبور وتوریت وانجیل نیست واز لفظ" تنزیل" چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست وچون اپنکهت که سرپوشیدني است اصل این کتاب است وآیتهای قرآن مجید بعینه درآن یافته میشود پس به تحقیق که "کتاب مکنون" این کتاب قدیم باشد. وازین این فقیر را نادانسته ها دانسته ونافهمیده ها فهمیده شد ."

داراشکوه همین نظریه رادر مجمع البحرین که در سن چهل ودو سالگي برشتهٔ تحریر درآورد اظهار میدارد ودراین تألیف کوشش نمود تاقدر مشترکي بین مذهب اسلام وآئین هند و پیداکند. کتاب مجمع البحرین بااین بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامي ندارد — بهر نامي که خواني سربرآرد

وسپس مینویسد :" حمد موفور یگانه ای راکه دوزلف کفرو اسلام راکه نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بي مثل ونظیرخویش ظاهرگردانیده وهیچ یك از آنها را حجاب رخ نیکوئي خود نساخته :

کفرواسلام دررهش پویان — وحده لاشریك له گویان

در همه اوست ظاهر– همه اوست جلوه گر– اول اوست وآخراوست ......

بعد از دریافت حقیقة الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فا یز گشتن باین عطیه عظمي در صدد آن شد که درك کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضي از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت و ادراك و فهمیدگي و غایت تصوف و خدایابي و سنجیدگي رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت و گو نمود . جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتي ندید . از این جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضي از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سودمند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهء حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید."(۱)

میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جدّ خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولي کار خود را خیلي عالمانه و بنحو احسن انجام داد . دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان و درویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد . هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معاني و مطالب و اخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود . دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را باشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد و برای این منظور خانقاهي در دامنه کوهي بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائي ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند . زیبائي شب سکوت آرام و فرح بخش و منظرهٔ زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچهٔ دل که درمیان این کوهها بدون سر و صدا در جریان بود بر روح و قلب سالك اثر جانگداز و سکون بخش میگذاشت (۲) . این فعالیتهای دارا شکوه یك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هندو نیز از این روش شاهزاده متاثر شده آثار او را بسانسکریت ترجمه کردند و یکي از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr - Sagar) - . علاوه براین عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

---

(۱) نسخه خطي مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورایملي ایران - تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هردو شاعر بودند. از مطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسي سروده شده چنین برمیآید که افکار صوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب اواثر عمیقي گذاشتند. او دو مرشد داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق و دیگری هندو نارایین بیراگي (Narayan Bairagi) علاوه براین از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم را استاد معنوی خود میدانست. یکي از مختصات مثنوی بیغم این است که او بمانند دارا شکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ودانتا را با هم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترك این دو سلسله مختلف روحاني را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتي چند از مثنوی او که درآن مصاحبهٔ شبلي و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم | نیست صرف ونحوونی طب ونجوم
اصل جمله علمها ذات خداست | کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگر چیست ـ گفتا غیر از این | نیست چیزی درزمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانهٔ خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود. در حال خاصي عاشق هندو پسری شد و مال ومتاع وحتي عقل وهوش خود را ازدست داده ترك لباس کرده وبسیر و سیاحت دور هندو بسلوك و طریقت پرداخت. دارا شکوه را به سرمد عقیدت وارادت بود واورا بعنوان استاد ومرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات وغزلهای نغز باقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی وعارفانه او میباشد. او درمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه و دیررا یکي میپنداشت:

سرمد توحدیث کعبه ودیر مکن | در وادیٔ شك چو گمرهان سیر مکن

---

(۱) رود کوثر ص ٤٠٤

همان شیوه بندگی زشیطان آموز یك قبله گزین سجده به غیر مکن

وجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد از دوستی یکی دلم ایمن شد

وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم آخر من ازاو شدم اوازمن شد (۱)

درحلقه دوستان ومریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فانی شاعر معروف کشمیر و شیخ محب الله الهآبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضی اشرف فانی کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن با افکار وعقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند ومساعی آن شهزاده گورکانی بثمر رسید ولی بیماری پدرش شاه جهان رجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزو های دارا شکوه را نقش برآب ساخت واو پس ازشکست بدست اورنگ زیب اسیرو باتهام کفر وزندقه در محبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود. او تحت تأثیر مشایخ وصوفیه ومبلغین مسیحی وپاندیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود.او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

درون هر بتی جانیست پنهان بزیر کفر ایمانیست پنهان

او آرزومند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبرشاه راکه آشتی بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه در عهد پدر وجدش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند. امراء وعلمای هند و نسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولی در عوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم داشتند مبادا وقایع زمان اکبر بار دیگر بااساسی استوارتر تجدید شود ودست ایشان یکسره کوتاه شود. بنا براین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبی علس العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب ودارا شکوه از هرحیث نماینده

---

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلی - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب وخشك بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). اوازابتدا طرز فکر وکارهای داراشکوه را نمیپسندید وآنها را خلاف شرع وحتي مضردین و مذهب میشمرد وبرخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ راکه مبني برکتاب وسنت بود پیروی میکرد بنظراو نقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده وبزرگان دین آنهارا فهمیده واخذکرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هرگمراهي عقاید فاسد خود را ازروی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبي راکه هر شخص معمولي ازروی قرآن وحدیث تفسیر و تعبیرکند نمیتوان بدرستي آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علماازکتاب وسنت وآثارسلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی رادرتتبع ازصحابه کرام وعلمای عظام میدانست. بنظراو درویشاني که اجراء احکام شرعي رالازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتي قلب وفکر. ریاضتهای ومجاهده هائیکه ازسنت دور باشد بي اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگي هاازاینگونه است و نیز حالت وکیفیتي که ازراه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب باداشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگي خیلي ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه را به جماعت ودراول وقت میگزارد. درمذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود ودرین باب تعصبي سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب باداشتن یك سیاست متعصبانه مذهبي دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول درهند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبرشاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که درظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبدهای هندو

---

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۲۱ - ۲۲۳

در سراسر قلمرو میپرداخت اونقط بدین اکتفا نکرد ودستور داد تعلیم عقاید واجرای رسوم غیراسلامی هنود از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱) . علاوه براین او جزیه راکه در زمان اکبرشاه لغو شده بود مجددا بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعی از هندوان دهلی در راه او برای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگی را بین آنها رها کنند وبدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لگدمال شدند (۲) . گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست واین عید ملّی راکه اسلاف او با شکوه و جلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت . باوجوداین همه تدین واسلام دوستی در امور مذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا ومتوسط اجتماع از کارهای غیرمشروع احتراز نمیکردند . حتی محتسبان و نقیهان نیزازتهمت مبرا نبودند. عامه مردم ازدانش بری وبخرافات وموهومات پای بند بودند واعم ازهندو ومسلمان به پرستش فقراء ودراویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (٤).

وضع مذهبی واخلاقی کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافی نداشت . صوفیه وعرفا عهد شاه جهان که بکمك وحمایت داراشکوه در راه اتحاد ادیان وصلح کلّ وهماهنگی گام برداشته بودند با روی کارآمدن اورنگ زیب فعالیتهای آنان تاحدی خنثی گردید وازسرعت وپیشرفت آنها کاسته شد. ملاشاه مرشد داراشکوه که اقوال واشعارش حتی در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود وبسبب این شعر

پنجه در پنجهٔ خدا دارم　　　من چه پروای مصطفی دارم

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱٤۹

(۳) رود کوثر ص ٤۱۳

(٤) A Snort History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده واورا واجب القتل دانسته بودند ولي بوساطت وپشتیباني دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره برعلیه او نغمه ساز کردند وپادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تا محاکمه شود . ولي این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولي در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولي اجازه نداد که دیگر درکشمیر بماند وبه لاهور فرستاده شد. در آنجا ملاشاه زندگي را بعزلت وخلوت گذرانید وبه هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیك گفت وروحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگراز دوستان وهمفکران دارا شکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد وعلت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیده باعطای خلعت ومقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون ازاین دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه وعرفای اسلام بوده است وآنان بازندگي ساده وبي آلایش درتبلیغ اسلام وترنیه احوال روحاني مردم بروش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایاني مینمودند واز جمله میتوان اسم خواجه

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فاني - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فاني - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه خمس وسبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص ودو هزار روپیه نقد مراعت کرد ووظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر درحاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "... ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" وتاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد "..... فاني که در دوران جواني ادیان مختلف

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجي مصطفي رومي نقشبندی
خواجه حبیب اله کاني و اخوند ملا طیب و میان محمد دارابرد. (۱) بیشتر این صوفیه
پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی
میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار -
میگوید نامبرده کشف وکرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).
اورنگ زیب را بدو علاقتي بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سني بیشتر شده بود و بقتل و
خونریزی و آتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند وکشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبي برده
است. اکبر و دارا شکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و
تقریب پیروان ادیان سعي میکردند و مساعي آنان بوسیله متفکرین و عرفا و صوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلماني پشیماني نمود و بشاگردی میان
محمد امین دار در آمده تا حیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد.»

---

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ - «.... از اظهار کشف وکرامات اعتراض کلّي داشتند. در آخرها
با ظل سبحاني ملاقات کرده بودند و چندی آمد ورفت داشتند. پادشاه دین پناه
از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتي ظاهر میکرد در
جواب گفتند اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام.»

(۳) تاریخ حسن جلد ۲ - ص ۵۳۹ در ذکر حکمراني سیف خان گوید: «روزی شیخ عبدالرشید
چکني بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت وحسین ملك بن حیدر ملك
سرراه نشسته بود و با ایشان به بي ادبي گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین
ملك از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین
سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و
سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملك حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

حقیقت را در هرکس و هرشيي و همه جامیدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دیني متعصب بود ولي بعلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعي ایجاد نمیکرد. ولي اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبي را توام با دشمني دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای ازبین بردن آثار و نفوذ فعالیتهای دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه وکشمکش های افکار مذهبي که علما و صوفیه و عرفای عصر نیزازآن مستثني نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظرمیآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکي را بردیگری ترجیح دهند. بنا براین میتوان گفت که علت اصلي وحقیقي انحطاط و سقوط اخلاقي مردم که ذکرمختصری ازآن در بالا رفت همین جدالهای مذهبي بوده است وشاعرما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقي و اختلافات مذهبي در آن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتي مفقود بود زندگي میکرد وما باید طبعاً احوال وآثار اورا بادرنظر داشتن این محیط اجتماعي و فرهنگي واخلاقي مورد تحقیق وموجب تنقیدویا تمجید قرار دهیم.

٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

(ازحاشیه صفحه قبل)

برعایت بعضي اعیان در سیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده درآنجا بعضي امرای شیعه سعي حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملك رابعد تحقیقات بفتوای قاضي عسکر قتل کردند و اهل شیعه درمرثیه او گفتند:

شد ازظلم و بیداد قوم یزید	حسین ابن حیدر دوباره شهید

ورجوع کنید به واقعات کشمیر ص ١٦٥

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری

همچوآتش روشن از من بود شمع هر مزار
منکه مردم کس چراغي بر سر خاکم نسوخت (غني)

قبل از اينکه بترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری بپردازيم متذکر ميشويم که شخصيت اين شاعر نامور و معروف سرزمين کشمير مانند ساير رجال مشرق زمين در پردهٔ ابهام مستور و درميان داستانهای دور از حقيقت نامفهوم مانده است. بنا براين برای کسانيکه بعد از سه قرن به مطالعه وتحقيق درباره او ميپردازند مشکل است که حقيقت رااز افسانه وواقعيت رااز داستان جدا سازند. تذکره نويسان ايران وهند درباره غني مانند بيشتر شعراء ومعاريف ديگر جز عباراتي در توصيف و تعريف صاحب ترجمه وانتخاب اشعار ويکي دو داستان بي اساس چيزی ننوشته اند واين امر کار مارا مشکل تر ساخته است. بنا براين اساس کاررا برتجزيه وتحليل مطالبيکه تذکره نويسان نوشته اند وتطبيق آنها (تا حديکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مينهيم. بديهي است دراين مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني که ظرف يکسال از تاريخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع وديوانش را مرتب نموده ومقدمه ای نيز برآن افزوده است اهميت بيشتری دارد. بعد از آن تذکره نصرآبادی تأليف محمد طاهر نصرآبادی از ايران وتذکره کلمات الشعراء تأليف محمد افضل سرخوش از هند که مولفين آنها معاصر غني بوده اند برساير

تذکره ها مقدم اند. در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب

اسم شاعر ما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غني است. بعضي از تذکره نویسان اورا بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا "شیخ محمد طاهر غني کشمیری" مینامد (۳). ذکر این موضوع در اینجا ازاین نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصي استعمال میکنند که دارای فضیلت ومقام مذهبي وعرفاني است. ولي بطور کلّي کلمات ملا ومولانا وشیخ قبل ازاسم بیشتر

---

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو - نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هرجاکه به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) ومآثرالکرام موسوم به سرو آزاد تألیف میر غلامعلي آزاد بلگرامي - لاهور - ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی - بمبئي - ۱۲۵۶ ص ۵۱۲ و مراة الخیال تألیف امیر شیر علیخان لودی - بمبئي ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غني وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (در این رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است) وشمع انجمن - نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ وتاریخ حسن جلد چهارم - پیرغلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 وپارسي سرایان کشمیر دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ -

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ وواقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعرالعجم في الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ -

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هرجا که باین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است.

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارک مراغبت دنیای دنی - مظهر انوار کمالات بسنی . . . . . علم را نقاب عرفان ساخته برد . . . . . معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بمورد و صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم اورا طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیک شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹۶٤ ص ٥٤ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیله اشائیها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی وزهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود درآنجا در خدمت کثیرالسرور مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت قطب اولاولیا شیخ بهاءالدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده درحق بعضی فرزندان خویش که درکشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفا کرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود وخطی مشتمل براحکام طریقت وآداب خلوت واجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند - قبل من قبل بلا علته - خواجه بزرگوار بعداز استماع این اخبار ترک دکان بزازی نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت - باشاره حضرت خضر که حدیث شرالبقاع اسواقها یادش داد از دوکانداری برخاست وزراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقراء میداد و بریاضات وکمالات و مقامات عالیه رو نهاد. از عجائب روزگار بود واخلاق واوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹٦۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا وفرزندان آراسته گذاشت . . . . . در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

(بقیه در صفحه بعد)

مخدوم (متوفي ٩٨٤ هجری) بود.

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني را به ایل اشائي نسبت داده اسـند.

صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ١١٤٨ میلادی یعني هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد: «مولانا محمد طاهر غني از قبیله اشائیها است که لقب معروفیست در کشمیر» (١). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند. میر غلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثرالکرم مینویسد: «ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئي قبیله ایست از قبایل معتبر کشمیر» (٢) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: «ملا محمد طاهر کشمیری از قبیله اشئي است» (٣). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید: «ملا طاهر غني از قبیله اشائیها است» (٤). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف ومتضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ١٠٠١ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ١١٣ درباره او میافزاید که بقول پیر حسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چك (آخرین فرمانروای چك کشمیر) میخواست خواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت ازبین برد ولي ازترس شورش وقیام مردم ازین فعل صرفنظر کرد. خواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتي با برهمني باسم آدرسوه در ورناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست خواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفي بابا داود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تا اکبرشاه را از کشتار وتعصب مذهبي یعقوب شاه چك با اطلاع نموده از او کمك بخواهند.

(١) واقعات کشمیر ص ١٧١

(٢) مآثرالکرام ص ١٠٣

(٣) شمع انجمن ص ٣٩٩

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ١٩

اشائي ها اظهار نموده اند وقبل از اینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکر میشویم که اسم این قبیله یا قوم ویا شاید خانواده درجلد اول تاریخ حسن "عشائي" هم آمده است (۱) ودر اینکه اشائیها درکشمیر معروفیت و شهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی از افراد این خاندان در زمینه های مذهبي وعرفاني وعلمي و هنری کسب شهرت نموده اند وحتي امروز هم محله ای بنام اشائي در شهر سری نگر واقع و معروف است. تاریخ حسن ضمن ذکر اقوام کشمیر چنین اظهار نظر میکند." قوم اشائي — در زمان سلاطین کشمیر در اینجا آمده اند. گویند جدّ آنها از مقام عیشاور که دهي است در ممالك خراسان آمده در مصاحبت بُد. شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم کشمیر عیشاور را اشائي مخفف کرده اند". (۳) نویسندگان دیگر نیز در این مورد اظهار نظر کرده اند. سروالترلارنس(Sir Walter Lawrence) عقیده دارد که اشائیها از نژاد مغول اند (٤) ومتین الزمان با پیر غلامحسن هم عقیده است واسم دیهه را "ایشاور" و " از ممالك خراسان" میداند (٥). حاجي مختار حسن اشائي میگوید که اجداد اشائیها با شاه همدان از بخارا بکشمیر آمدند (٦). نظریه دیگری که دکتر صوفي نقل کرده این است که شاه سید علي همداني نماز عشا را همیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند و بنا براین اورا "عشائي" خطاب میکرد (۷). ولي دکتر صوفي با وجود تمایل زیاد بقبول کردن این دلیل از این لحاظ متردد است که اگر اسم این خاندان را بجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد نه اشائي (۸).

---

(۱) ایضاً ج ۱ ص ٥٩ حاشیه ۱۰٤ " غني مزبور از خاندان عشائي است".

(۲) بدشاه (با ضم اول) لقبی است که مردم کشمیر به سلطان زین العابدین دادند و معنی آن شاه کبیر است.

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٤.

(٤) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(٥) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(٦) رساله در فن شالبافي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) و (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که در مقاله ای تحت عنوان « غني کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکرشده بدین قرار است : « جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شام را با امیرکبیر سید علي همداني صرف مینمود . روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائي ما کجاست؟ واز آن روز ویرا عشائي گفتن گرفتند . ولي درکتب تاریخ وتذکره اسم قبیلۀ غني اشائي است نه عشائي » (۱) .

اکنون به تجزیه وتحلیل این عقاید میپردازیم . نظریه پیر غلام حسن شاه دربارۀ اشائیها بچند دلیل قابل قبول نیست . اوّل اینکه هرقدرکه نگارنده در جستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم ومسالك واطلس های جغرافیائي وکتب دیگر اعلام واماکن مراجعه کردم کمتربه نتیجه رسید ودیهي بنام عشیاور ویا ایشاور (بطوریکه منتین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد . ثانیا اگرجائي باسم عشیاور موجود بود بایستي مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتي در مدت دراز بعید بنظر میرسد . البته درقبول نظریه پیرحسن شاه وحاجي مختار حسن اشائي دایر براینکه جداشائیها در زمان سلاطین وبمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالي وجودند ارد و میتوان گفت که آنهاازپیروان ومعتقدین شاه سید علي همداني بوده وبعدا بنحوی که دکترصوفي درکشمیر ویا دکتر ظفرخان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند وچون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت باتوجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است . ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگي را بچندین وجه میگزارند که یکي از آنها « صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیك وبد » (۲) است . مولف تاریخ حسن در این مورد میگوید : « مدعا که از نامهای جانوران چرنده وپرنده ووحوش وحشرات وبهایم واز لغات عیب وهنر

---

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۴۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ۴۱۱

وافعال نیک وبد وکارهای شایسته وناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیار لاحق نکرده اند و هرحرفي که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ بر قوم وقبیله آنها مدام مستقل مانده است"(۱). بنا براین نباید در قبول نظریه ای در مورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد چه اقوام وخانواده باسم ملا - مولوی - ریشي - بابا - شاه وپیرزاده نیز درکشمیرموجود ومعروف میباشد (۲).

پیرحسن شاه مردم کشمیر را بچهار گروه سید - مغول - پتان و شیخ تقسیم کرده (۳) شرح آنان را بیان نموده است. دراین ضمن اشائي ها راازنژاد مغول ووطن آنانرا ترکستان یاخراسان دانسته است ولي وجود بیتي در دیوان غني در قبول نظر پیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است.(٤)

زیباست خوی آتش اولادبولهب را   تو ابن بوترابي باید که خاك باشي

این بیت جزوتك بیتیهائیست که دردیوان غني بسیاراند واگراین شعررا شاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورا از سادات شمرد ونه ازنژاد مغول واین حدس ماازگفته های پیر حسن شاه وحاجي مختار اشائي که جداشائیها باشاه همدان وارد کشمیرشد تقویت میشود زیرا میدانیم که شاه سید علي همداني با هفتصد تن ازسادات وارداین سرزمین شد وبنا براین میتوان گفت که اشائي ها ازخاندان سادات اند ونه ازنژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اورا کشمیر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤١١

(۲) ایضا" ص ٤١٥ - ٤١٩

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٢

(٤) دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ۲۲٤ بیت ٦

نوشته اند ولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکتر گ - ل - تیکو است که در کتاب « پارسي سرایان کشمیر» در ذکر غني میگوید: « تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده» (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکرنکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات - کتابخانه و موزه دولت استان جمو وکشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني درآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده وازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳٦٤ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق درکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰٤۰ هجری نوشته است (۳) ومحمد شاه مفتي سعادت مصحح ومحشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تائید میکند (٤). ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اند ولي در مورد وفات اوگفته اند که غني در ایام

---

(۱) پارسي سرایان کشمیر ص ۳٦ -

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author: "...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufiin his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house!"

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق - لاهور ۱۹٤۳ -

(٤) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ -

جواني نوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصر و متاخر باهم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد "باوجود حداثت سن در کمال بي تعلقي بوده. چشم برزخارف دنیاکه در نظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشود"(۱) و بعد ازان داستانی درباره وفات غني بیان کرده است. ازمطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعني فقط چهار سال بعد ازمرگ غني توسط میرزا محمد طاهرنصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غني درهنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مراة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعني ۲۳ سال بعد از مرگ غني تذکره خود را تالیف نمود مینویسد "اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتارگردید" (۲). تذکره نویسان دیگرکه این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند ازخواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر(۳) و احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب (٤) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (٥) ولي با در نظر داشتن شواهد داخلي وتاریخي قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینك بذکر شواهدی بررد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني درباره جوان مرگي او اشاره ای نکرده است واگرغني به سن طبیعي نرسیده در جواني مرده بود هم او وهم کسانیکه اشعار و قطعاتي در تاریخ وفات اوسروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غني درباره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبك سیر شاهراه معني با طائرسخن تاآشیان ملاء اعلي شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته ...... پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد وسخنان بیاضش صورت دیوان گیرد رشته‌ٔ حیات از هم گسیخت

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) مراة الخیال ص ۱۶۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ "درکمال جواني بعدواقعه شیخ محسن فاني به هشت ماه قضاکرد."

(٤) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ "واو در عالم جواني برحمت حق پیوسته."

(٥) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱ "درکمال ریحان جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود."

ونسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماخود شاعراست که با سرودن بعضي اشعار از پیری و بزرگسالي وضعف ونقاهت وذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد واین موضوع راآنقدر تکرار نموده وبشرح وتفسیرآن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت او نمیکند واینک اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم :

رباعي: افسوس که رفت نشهٔ عهد شباب سرخوش نشدم یکدم از بادهٔ ناب
از بهرتماشای جهان همچوحباب تا واکردیم چشم رفتیم بخواب

ص ۲/۲۲۸ (۲)

موی سرکردم سفید اما خیالت درسراست
اخگر پنهان ته این توده خاکستراست ۲/۹۵

ریخت دندان زدهن رفت جواني برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد ۱۰/۱۲۸

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار ۴/۱۷۱

ازضعف پیری هست مرا تکیه برعصا
گردم هنوز هرزه چون طفلان ني سوار ۴/۱۷۰

زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آخراین تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲

زپیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبد بجای زبان ۵/۲۱۳

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵.

(۲) دیوان غني با مقدمه علي جواد زیدی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ - شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است .

ودرباره درد اعضا گوید :

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست وپا
پیکر من میزند پهلو به نقش بوریا 11 / 252

تکیه از ضعف بدن هرچند دارم بر عصا
بر نمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا 13 / 252

پشت ما گردید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا 2 / 253

در علاج درد اعضا سخت حیران مانده‌ام
کاش میگردد زحیرت یك نفس گم دست وپا 4 / 253

گاهي رود بجانب سرگاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نردبان درد 8 / 256

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد 12 / 〃

واین رباعي راحسب حال گفته :

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1 / 239

وهمچنین

جان رفت ونرفت درد جانکاه هنوز
دل نیست زخواب راحت آگاه هنوز
ماگرچه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است درراه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غني در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیاز مند بعصا بوده است. مویش سفید

و دندانش ریخته بود این امر از قول مسلم نیز تائید میشود . او در دیباچه دیوان غني میگوید : " از پیکر هیلانش پوستي واستخواني مانده بود . " (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا بر این میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت . شاهد سوم ما موضوع ملاقات غني با صائب تبریزی است . صائب تبریزی (متوفي در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰۴۲) باستانداری کشمیر از طرف شاه جهان مقرر شده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) وآنجا با غني ملاقات نمود . اکنون اگر قول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غني بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي با غني ملاقات کرد که او فقط دو سال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب از اشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني با او وشعرای دیگر ایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵۶) ومحمد قلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابو طالب کلیم (متوفي ۱۰۶۱) ومیر الهي (متوفي ۱۰۶۴) مجالست داشت وبمشاعره میپرداخت (۳) . وبنا بر این تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات با صائب

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ۴۶۶ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور (هند) ریو در این باره مینویسد :

He left the court, however, to accompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H.I04I-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ "صحبت میرزا صائب و ابو طالب کلیم وحاجي محمد جان قدسي دریافته" . کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائب بریك بیت او رشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه در این عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند" وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایراني عهد خود را که درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بنحور جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني نميلي زود بشعرگوئي پرداخته بازهم نميتوان گفت که سنش درآن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال بمشق سخن پرداخته تالیاقت وشایستگي معاشرت ومجالست باآنان رابدست آورد. بنابر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني درحدود بیست و پنج سال داشته وباین ترتیب ممکن است گفته شود که اودرحدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه قبلا هم دراین مورد بحث کردیم ـ سنش درحدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که اوبسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست وبهمین امراکتفا میکنیم که او دردهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیاآمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل.)

ومآثرالکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸٦ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي از همان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم - میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهم قلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند.

---

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات اونوشته است:

از فوت غني گشت که ومه غمگین | هرکس شده در ماتم اوخانه نشین

تاریخ وفاتش ازبپرسند ـ بگو | پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ٥٥)

خاندان غني

اجداد واقوام غني که ازخاندان اشائیها است درزمان سلاطین بکشمیر مهاجرت ودر آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني خواجه سنگین نام پیش امیرکبیر سید علي همداني تقرب ومنزلتي داشت. افراد این خوانواده با درویشان وعرفا علاقه فراوان داشتند و بطوریکه درضمن اسم ونسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم اورا بنام خواجه طاهر رفیق اشائي، که باو عقیدت وارادتي داشت، طاهر گذاشت. از خاندان غني جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد دیگر در دست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: "بصحبت شیخ محسن فاني درصغرسن رسیده و بهره ور معاني ازخدمت برادر کلان خود (یعني ملا طاهر غني) گردید". (۲) تاریخ حسن نیز این قول را تائید میکند و مینویسد: "از برادرخود کسب فیوض معاني کرد." (۳) نافع چهل سال بعد ازوفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (٤) وازاین لحاظ معلوم میشود که تفاوت سني او با غني زیاد بوده است. نافع شاعر هم بود وخواجه اعظم دیده مری این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیر نقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر تتلم مرحبا مي زیبدت
جان فدا مي زیبدت سر مزد پامي زیبدت
پیکرت را تار وپودی جامه‌٤ مسطر کشید
ازشمیم گل قبای ته نما مي زیبدت
مي کشي وباز مي پرسي ! شهید کیستي
این غلط اندازی وبازی بما مي زیبدت

---

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹٦۳ ص ٤۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۷
(۳) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲٦
(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۷ (۵) ایضاً

همچو مي از پرده زنبوری جام بلور
چهره سازیهای رنگین ازحنا مي زیبدت
پیرگشتي نافع اکنون هاله سان شب تاسحر
خرمن ماهي درآغوش دوتا مي زیبدت

علاوه براین نافع کتابي متضمن حالات سلاطین تا عهد محمد شاه و بزرگان دین نیز نوشته است که یك نسخه خطي آن درکتابخانه مفتي محمد شاه سعادت درسری نگر (۱) ودیگری درکتابخانه اداره تحقیقات وموزه شهرسری نگر موجوداست (۲). بنظرنگارنده چون احتمال قوی موجوداست نافع در این کتاب چیزی درباره خود و خاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگهي بیشتر احوال غني مورد استفاده قرار داد وباین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سری نگرنگاشت تانسخه عکسي آن بدست آورد ولي از پاسخیکه دریافت کرده معلوم گردید که متاسفانه متصدی کتابخانه مزبورنتوانسته است آن نسخه راپیداکند. (۳)

تحصیلات، مراتب علمي وشغل غني

بطوریکه درفصل دوم وسوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر و سپس استاندارانیکه از طرف امپراطوران گورکاني هند بکشمیر اعزام شدند درایجاد مدارس و پیشرفت علوم وفنون سعي فراوان وکوشش بسیار نمودند ودرنتیجه چندین مدارس

---

(۱) Kashir Vol I p.XLVII

(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص۷۰

(۳) اقتباس ازپاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سرینگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمي وادبي در سراسر خاك كشمير احداث شد. غني كشميري نيز در يكي از معروفترين
وقديمي ترين مدرسه بنام مدرسه قطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را
سلطان قطب الدين (۶۶۰ - ۷۹۶ هجری) در محله قطب الدين پور درشهر سری
نگر تأسيس نمود. استادان معروف مانند ملاجوهر نات ومحسن فاني وملاعبدالستار
مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند و بعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد
شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملاطاهرغني و محمد
زمان نافع وخواجه قاسم ترمذی وملامحمد كاوس.(۱) تمام تذكره نويسان حتي مسلم
شاگرد غني در اين مورد كه شاعرما شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اندو مسلم
در ديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (۲) " در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف
معارف حقاني سالك مسلك سخنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي ساير
المسلمين فيوضاته انتساب داشت وخود را بفناى في الشيخ مي انگاشت." همچنين
محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) در اوايل مشق اشعارخود را پيش
شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد." تنها كسي كه در اين مورد باساير تذكره نويسان
اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادی است. او در تذكره خود شاعری باسم فغاني كشميری
را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد:" فغاني آنهم كشميری است ... غني كشميری تعليم ازو دارد."(۴)

---

(۱) كشميرج ۲ ص ۳۴۶

(۲) ديباچه ديوان غني سری نگر ص ۵۵

(۳) كلمات الشعرا ص ۸۳ حاشيه ب ۲:" بهره در طالب علمي بكمال داشت در اوايل
مشق اشعارخود راپيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد."

(۴) تذكره نصرآبادی - تهران - ص ۴۴۸ " فغاني آنهم كشميری است. خوش طبيعت
وسخن شناس است. غني كشميری تعليم ازو دارد واز كشمير به هندوستان رفته
گويا مراجعت كرده درآنجاست. شعرش اين است.

فتاده ايم وتوفارغ زدست گيری ما   ببين جواني خود رحم كن به پيری ما
درراه انتظار فغاني گريست خون   چندانكه يار آمد و ازخون ماگذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر نغاني کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی نغاني کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فاني رااستاد غني قبول کرده اند عبارتند از بندرابن داس مولف سفینه خوشگو (۱) میرحسین دوست سنبهلي نویسنده تذکره حسیني (۲) و میر غلام علي آزاد بلگرامي صاحب ماثرالکرام (۳) ومولانا قدرت الله گوپاموی (٤) و نواب صدیق حسن خان (۵) وپیرحسن شاه (۶). بعضي تذکره نویسان باوجودیکه غني را شاگرد فاني میدانند ولي عقیده آنها برایستکه غني از لحاظ علمي وشعری منزلت ومرتبتي بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد: "... شاگرد شیخ محسن فاني بود. بمدد طبع دراك در فنون و علوم براوستاد چیره دستي مینمود. هرگاه شیخ رامسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی." (۷) و میرغلامعلي آزاد بلگرامي درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "از بدو شعور در حلقه درس ملامحسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسي جلد سوم ذکر غني

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(۳) ماثرالکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلندداشت درکمتر روزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید".

(٤) نتایج الافکار ص ۵۱۲ "گل وجودش بهم رساني رنگ وبوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری درآمد ودر مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید".

(۵) شمع انجمن ص ۳۳۹ "شاگرد ملا محسن فاني کشمیری ـ چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید.

(۶) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ وجلد چهارم ص ۱۹ ـ

(۷) مراة الخیال ص ۱۶۱ ـ ۱۶۲

(۸) ماثرالکرام ص ۱۰۳

لیاقت ومقام والای غني را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هرچند شاگرد ملامحسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچواوخوش‌خیال نازك بندی برنخاسته» (۱) وعلي ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غني کشمیری وحاجي اسلم سالم» شاگرد به ازاستاد اند (۲)» وسید صباح الدین بن عبد الرحمن ضمن ذکر شیخ فاني گوید که بزرگترین دلیل فضلت علمي اوآنست که استاد غني کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك کنیم باید مختصری درباره فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول درکشمیر که درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود وآنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده درمدح او نگاشت. بعدازمدتي بلخ را ترك کرده به وطن مراجعت نمود وبا شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر اله آباد (٤) مقام قاضي القضات راداشت. درسال ۱۰۵٦ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ رافتح نمود ازکتابخانه والي بلخ اشعاریکه فاني درمدح او سروده بود پیدا شد وبسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمررا درآنجا بسر برد ودرسال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت از بلخ تامأموریت دراله آباد در مدرسه سلطان قطب الدین در سری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غني از محضراو استفاده کرد چه بعدازمراجعت فاني ازشهر اله آباد که یقیناً» بعداز ۱۰۵٦ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیاز ازاستاد بود ولي درمجالس علمی وعرفاني که بقول صاحب مرآة الخیال (٥) «درمیان

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فاني

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹٤۸ ص ۱۸۹

(٤) اله آباد شهریست در استان اترپرادیش هند (٥) مرآة الخیال ص ۱٦۷

باغچه حویلي نشیمني مربع باحوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست" شرکت میجست واحترام وادب استاد را همیشه نگه میداشت واین امراز قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن ومبرهن است.

در مورد مراتب علمي او شاگردش مسلم میگوید (۱) "اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست ازکمالات دیگروسخنان رنگینش گونه ایست ازجمال معني آن نیکوسیر ـ طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعرسرفرود نیاورده وتدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم رانقاب عرفان ساخته بود وشعرش پرده داری هر دو مینمود. معارف حقیقي را درلباس علوم رسمي روپوش میساخت واز سخنان گوناگون برقعه ای دوخته بربالای هردو مي انداخت چنانچه خود میفرماید" ـ شعر ـ

زشعرمن شده پوشیده فضل ودانش من — چومیوه ٔ که بماند بزیر برگ نهان"

غني شوق علم وفضل وذوق زهدوتقوی را بارش برده بود. اودر مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسي وعربي وفلسفه وحکمت وعلم طب فراگرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلّي همان برنامه متداول در ایران وسایرکشورهای اسلامي آنروز بوده است. دراینمورد قول استاد امیرفیروزکوهي رااز مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم ومعارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) "مرد میکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفي درس میخوانده اندناچار بوده اندکه لااقل ادبیت وعربیت رابدانند زیرا برنامه وپروگرامي بغیرازکتب ادبي وعلمي وفارسي وعربي که ادبیت وعربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت واهل سوادخواه وناخواه میبایست این مقداراز دانش راکه حداقل دانش عصری بودآموخته

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بردیوان غني ص ٤١

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه وشرح حال بقلم استاد امیرفیروزکوهي ـــ تهران ـ ۱۳۳۳

باشند ..... وناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل ومنطق و مقداری کلام وحکمت که هرکس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار ویالااقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند .... پس قدر مسلم این است که .... مردمانی متعین ودارای وسایل تحصیلی .... نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت وکلام وامثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

اقوال و عقاید تذکره نویسانی چون امیرشیرعلیخان لودی - غلامعلی آزاد بلگرامی - خواجه اعظم دیده مری وابراهیم خلیل وصباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تائید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم وطبابت میگذرانید وزندگی ساده و محقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانیکه علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظوری غیراز خدمت بنوع بشر نداشتند واین افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بکار نمیبردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدایای برآنان میفرستادند وبا این نحو از زحمات آنان قدر دانی میکردند. این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادی وتغییرارزشهای مادی ومعنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم وطبابت میپرداخت بسیارکم اند مثلاً جائی میگوید:

افتاده ام از درس ز درد اعضا
کوشا گردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسر بردم غنی هرچند عمر خود بمکتب ها
نیاوردم زخط سرنوشت خویش سربیرون ۹/۲۰۸

ودر باره طبابت گوید :

جویند دوای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد درمان
آری نبود شکست بازار درست
هرچند که پر ز مومیائي است دکان ۵/۳۴۰

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعر ما کمتر مطلبي نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعي همراه نیست و بهمین جهت داستانها ی در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم و در آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر باثبات میرسانیم.

از سایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو و ابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعر ما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غني واحد العین بود" (۱) و ابراهیم خلیل نیز تائید کرده مینویسد "چشمي از حلیه بصارت عاری و نفراختیا ز ی داشت (۲)"؛ واینک داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظر میآید که نویسنده مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشد ولي ذکری از ماخذ در آنجا نیست و ما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفرخان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختي سفر طویل را باین نظر بر خود هموار ساخت که به سری نگر

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) صحف ابراهیم ذکر غني

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص.ه

آمده و از غني معني يك لفظ غريبي را كه اين شاعر خلوت نشين در يكي از اشعار خود بكار
برده بود بپرسد. چون به سبزي نغر رسيد و نام و نشان غني را خواستار شد خيلي تعجب
كرد كه كسي با اين نام انجا وجود نداشت. غني كه مرد گوشه گير بود از اختلاط با مردم
وكسب شهرت پرهيز ميكرد و هميشه در كنج عزلت مينشست. ازين ناكامي صائب
خيلي ملول گشت اما رشته جستجو از دست نداد. به سمع او رسيده بود كه غني اعور
است و بنابرين در كوچه و بازار كه ميگشت با هر اعوري كه برميخورد ميگفت — گر
تو ابليس نه اى چشم چپ كور چراست؟ اكثر به او دشنام ميدادند و برخي با او در آويخته
وكشكش ميزدند اما او ازين كار دست برنداشت. زاين مصرع را تكرار ميكرد زيرا كه او را
يقين بود كه هرگاه غني اين مصرع را بشنود جواب سزاوار و برجسته اى خواهد داد.
آخر الامر روزيكه از «زينه كدل» ميگذشت اعورى را ديد — قدم پيش نهاد و مصرع
مزبور را با واز بلند خواند. آن اعور تبسمي كرد و في الفور مصرع ثاني را گفت. — گره
منصور لاف مزن اين همه تقدير خداست. صائب از آن جواب دانست كه آن اعور
غني است». دربي اساس بودن اين داستان هيچ گونه شكي نيست و همين قدر كافي
است گفته شود كه غني هر قدر هم گوشه گير و غير معروف بوده باشد چون صائب مهمان
استاندار كشمير قصد ملاقات وى را ميكرد مسلما احتياجي به جستجوى در كوچه و بازار
نبود. ثانياً خيلي بعيد بنظر ميآيد كه ظفر خان احسن بگذارد ميهمان عاليقدر و هنرمند
او براى جستجوى مرد دلخواه خود كتك بخورد و حيثيت و آبروى خود استاندار از بين
برود. با وجوديكه نه شاگرد او مسلم و نه هيچ يك از تذكره نويسان معاصر و يا متاخر
(باستثناى بندرا بن داس و ابراهيم خليل كه ذكر آنها بالا رفت) به اعور بودن غني
اشاره نكرده اند ولي شهادتيكه از اشعار غني در دست داريم اين امر را براى ما كاملا روشن
و واضح كرده است و اينك به نقل بعضي اشعار غني در اين مورد ميپردازيم.

آزرده ام ز ديدن مردم عجب مدار
گر او فتاد مردم چشم از نظر مرا ٤/٧٦

خلل پذير شد از ضبط گريه نور نگاه
ز آستين گله دارد چراغ ديده ما ٥/٨٣

سان اشك شمع از تیره بختی
گریزان چشم من از روشنائي است 7/91

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شداست
کزآب دیده مرا موی سر سفید شداست 4/104

برنگ آبلهٔ پای درسفر ما را
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست 5/104

بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
خوشم که دیده زمو پیشتر سفید شداست 5/14

ببسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد ست 7/105

چون نامه که مردم بسفیدآب نویسند
درکاغذ این چشم سفیدم رقمي هست 4/111

از گریه آب تیشهٔ فرهاد ریختم
چشمي که شد سفیدکم از جوی شیرنیست 2/120

دیده ام از دیدن وضع جهان رنجورشد
زخم چشمم را سفیدی مرهم کافور شد 3/152

چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند میهمان عشق 1/183

نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو
مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام 3/199

از این اشعار غني چنین برمیآید که یك چشم غني بعلت عارضه وصدمه ای معیوب ومعلول شده و سفیدی آن بر سیاهي مردمك چشم غالب آمده چشم او به آب مروارید مبتلا بود چنانکه دراین شعرگوید :

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیزگران بود چنانکه از این شعر پیدا ست .

رهین منت گوش گران خویشتنم
که تا بلند نگردد سخن نمي شنوم ۳/۲۰

زسودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سر کردید آخر پنبه درگوشم ۸/۱۸۷

در خواب من از شور حوادث خللي نیست
تا گشت پراز پنبه غني تکیه‌ٔ گوشم ۶/۱۹۳

مختصری درباره زندگي غني

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد . ازمطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی ازهمان عهد طفلي پا بسفر گزارده بود وزندگی مرفه و آرامي نداشت . چنانکه گفته است :

معذورم ارز خانه نباشد خبر مرا
آمد چواشك پیش بطفلي سفر مرا ۲/۷۶

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام
همچو طفل اشك در ایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا با پدر خود رابطه خوبي نداشت و پدرش به او التفاتي نمیکرد و بهمین سبب است که غني در این شعر اشاره باین امر میکند .

به التفات پدر دل منه که قطره‌ٔ آب
زچشم ابر چوافتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

ازتمام زندگي خود را در تنهائي و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم " در ترك و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولاش پوستي ، استخواني مانده بود " (۱) . هیچ

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

وقت همسری نگرفت وحتي معاشرت با زنان را مورد تقبيح قرار ميداد چنانكه گويد.

هر مرد كه بازنان نخواهستن بنشست
برعارض خويش غازه از خواری بست
بنگر به سر انگشت كه در پنجه‌ء دست
نسبت بهر انگشت فروتر بنشست 	٤/٢٣

او تمام زندگي خود را به تجرد گذرانيد:

چو من به بحر تجرد كس آشنا نبود
يكي است پيرهن وپوست چون حباب مرا 	٧/٧٦
ای خوشا حال سبكساری كه در راه طلب
خانه بردوش است وبار خانه اش بردوش نيست 	٦/١٠٠
چنان بپرورد تجريدم بدامان تن آساني
كه ميگردد كبود از كسوت خارا بررو وشم 	١١/١٨٧

او به عزيزان ووابستگان خود علاقه وافر داشت واز مرگ نا بهنگام بعضي از آنان خيلي افسرده خاطر وملول ميگشت. بارجوديكه او در اشعارش اسمي از آنان (جز اسم عزيزی بنام خورشيد) نميبرد ولي چنان بنظر ميآيد كه فقدان آنان روحيه اورا ضعيف وقلب حساس وفكر دراك اورا پر از غم والم كرده بود. مرگ آنان اورا به اين دنيا كاملا بد بين كرده واو بر فوت آنان اشك تحسر ميريخت چنانكه گويد: (١)"

زنده در گورم اگر گردش افلاك كند
به كه در مرگ عزيزان بسرم خاك كند
ميكنم گريه ز آلودگي دامن خويش
اشك تا دامن آلوده من پاك كند
باده‌ء عيش نشويد ز دلم گرد ملال
خويش را گرهم افلاك ته خاك كند

---

(١) ديوان غني ص ١٢٨

هرکه چون گور زند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلك دردهنش خاك کند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست
مگراز صحن چمن خارو خسي پاك کند

واینك رباعیاتي که به رثاء خورشید نوشته است .

چون در غم خورشید فغان برخیزد
هرکس شنود از دل وجان برخیزد
بر تربت اوز دیده میریزم آب
شاید که از این خواب گران برخیزد 5/232

از مردن خورشید جگرها خون شد
درد دل ماخسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
خم خاك نشین در غم افلاطون شد 5/234

ازباعي رثائي که درزیرنگاشته میشود اسم متوفي معلوم نمیشود ولي روشن است که غني اورا بسیار دوست داشته ودر تربیت وپرورش اوزحمتها کشیده آرزو وتمنای زیاد از او بدل میپرورانید .

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد
مي آمدم که تنگ در آغوش گیرمت
سنگ سر مزار توام سنگ راه شد 1/233

واین رباعي را برای تسلیت کسي گفته

ای درغم نوردیده چشمت نمناك
یعقوب صفت جامهٔ صبرت صدچاك

در ماتم فرزند مریز اشك بخاك
صد طفل مکن برای یك طفل هلاك ٤/٢٣٧

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکر آن بعداً خواهد آمد. زندگي غني در کشمیر خیلي فقیرانه و بي ساز و برگ بود. او در خانهٔ محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کشیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده و اداره تحقیقات و کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکر آن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتي بخانه و زندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي از آنها میپردازیم.

از رباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیك نهری (١) واقع و سیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است ز شوق کلبه ام گرم شتاب
آرام بباد داده این خانه خراب
تا بر لب کشتیم زند بوسه هنوز
میگردد آب در دهان گرداب ٣/٢٢٧

خانه غني خیلي محقر بود.

تنگ و تاریك است همچون نغمه ني خانه ام
رخنه ٔ دیوار باشد روزن کاشانه ام ٣/١٨٨
کلبه ام را طاقت بار گران بام نیست
چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را ٥/٨٩

---

(١) نهری باسم مارمن شاخه ای از نهر دل میباشد و بر فراز آن ١٤ پل واقع است که یکي از آنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ٣١٤

خانه ام را عاقبت، گردید بام و در یکی
بسکه همچو مور گشتم پایمال روزگار ٦/١٦٩

دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا
رنگش مگر ز رنگ رخ خویش ریختم ٢/٢٠١

دیوار و در خانهٔ ما گرچه ز هم ریخت
صد شکر که در خانهٔ ما نیست غباری ٢/٢٤٤

فقر بی سر و سامانی از در و دیوار پیدا بود۔

گشته تا باد خزان پرده در خانهٔ ما
کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است ٧/١٢٠

مرا بخانه سفالی ز بینوائی نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائی نیست ٨/١١٢

خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا ٨/٧٤

از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " و از اسباب این جهانش کاغذی و قلمدانی "

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی
عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم ٥/١٩٢

تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را
که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد ٩/١٣٥

پیوسته کیسهٔ ما همچو حباب خالی است
ما را درم چو ماهی جز و بدن نگردد ٥/١٦

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد
عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار ٨/١٦٩

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
جامهٔ بی آستین پوشیده ام فانوس وار ٣/١٦٩

شمع فانوس نیم لیك زبي سامانی
غیر دیوار سرا پیرهنی نیست مرا	٤/٨٦

رباالاخره

آسودگي بگوشهٔ هستي ندیده ایم
جان داده ایم وکنج مزاری نخریده ایم	٣/١٩٢

مسافرت

موضوع مسافرت غني خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر ودانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غني وهمچنین شاگرد او مسلم مطلبي در این باب ننوشته اند ولي مولفین سفینه خوشگو (١) وماثر الکرام (٢) وشمع انجمن (٣) متفقند که غني پا از وطن بیرون نگذاشت ومادام العمر در کشمیر بسر برد. ولي وقتي باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولي باستثنای مسافرتي که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعي در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود وسپس رنج غربت ودوری از وطن را بسیار چشید وآن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت	٦/١٣١

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانه ها	٨/٦٢

خواندم تمام صفحه گیتي چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام	٢/١٨٩

---

(١) سفینه خوشگو ذکر غني

(٢) مآثر الکرام ص ١٠٣

(٣) شمع انجمن ص ٣٣٩

بسان مهرهٔ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من ۳/۲۱۲
چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزارمن ۴/۲۱۲

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شرق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه در میآورد ـ

بسکه شد زنجیر پایم رشتهٔ حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا ۹/۷۴

برنگ ابلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است ۵/۱۰۴

در سفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیدا را مانم ۱۲/۱۸۷
خنده ام در کمین پرواز است
کبک شهباز دیده را مانم ۱۳/۱۸۷

تنها رباعي که تا حدی اطلاعي درباره محل مسافرت بما میدهد این است :

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده طباشیر مرا ۲/۲۲۵

وتنها خاطره مسافرت هند دراین بیت نمایان است :

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که از خون خورش دادند آب ۱۲/۹۱

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شاعر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته وآنان تصور کرده اند که کلمه غني که بحساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست. اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصر او محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. او مینویسد. "غني تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن اوست" (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیر حسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو (٤) و صحف ابراهیم (۵) اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگر از محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند و عقیده او را دایر بر اینکه "در کمال بي تعلقي بوده چشم بر زخارف دنیا که در نظر عارف قدر پر کاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم بوده" (٦) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثر الکرام آمده: غني بغنای طبیعي مجبول بود و با وصف بید ستگاهي بحضور خاطر بسر میبرد. از اینجاست که غني تخلص میکند" (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثر الکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید:

"با وجود بي برگ و نوائي بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تخلص غني بر نام نامیش زیبا گردید" (۹). با در نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری و احوال زندگي شاعر عقیده گروه دوم یعني متتابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر میآید. عقیده گروه اول چون با تناقصات زیاد همراه است بنابراین

---

(۱) کلمات الشعرا ص ۸۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹
(٤) سفینه خوشگو ذکر غني
(۵) صحف ابراهیم ذکر غني
(٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥
(۷) مآثر الکرام ص ۱۰۳
(۸) شمع انجمن ص ۳۳۹
(۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان اورا قبول کنیم چنین برمیآید که غني در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غني واستاد وی شیخ فاني گفته آمد که غني در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفي بود بنابراین ادعای سرخوش که غني درسال ۱۰۶۰ شروع بشعر گفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید —

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است

گرگل ابر نمایان است آن هم بي نم است

از بدنها در هوای گرم میجوشد عرق

گر بود خاک رطوبت خیز خاک آدم است ۶/۹۴ و ۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست(۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي و محمد قلي سلیم وابوطالب کلیم ومیرالهي ومیرزا صائب درکشمیر صحبتها داشت وبمشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غني قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسي وسلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد وازین جهة کاملا روشن است که از کلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي ور نمیآید بلکه شاعرما این تخلص را بنا به "کمال بي تعلقي بازخارف دنیا" و "غنای طبیعي" برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص " برنام نامیش زیبا گردید."

شاعرما غیراز غني اسم خود را نیز در بعضي جاها بجای تخلص آورده است واین از تمام اشعاریکه تا امروز بما رسیده فقط دو جای بچشم میخورد. جائي گوید :

بسان مهره تسبیح درسیر و سکون دایم

بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گردیده دامنگیر گرد غربتم طاهر

که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من ۳/۲۱۲ و ۴

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۴۶۰

وجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر وبرای تاریخ وفات او گفته وآن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او   که لب گور در آید به سخن

بر سر خاك وی ارباب زمان   جامه پوشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طاهر

برد الهي ز جهان گوی سخن   ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان از این قطعه نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً "آنرا تغییر داده غني اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع " برد الهي ز جهان گوی سخن" سال وفات میرالهي را ۱۰۵۲ درآورده اندونه ۱۰۶٤ و بدون شك ۱۰۵۲ غلط است وحتما در حساب اعداد اشتباهي رخ داده است. شیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (۱) ودکتر محمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه راا ظهار کرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غني تخلص میکرد واسم خود را خیلي بندرت وفقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکار میبرد اگر او طاهر هم تخلص میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غني

امراء واستانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان. از این سه تن ظفرخان احسن

(۱) شعرالعجم في الهند - شیخ اکرام الحق - ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۲

(۲) هلال - تیرماه ۱۳۴۲ مقاله٦ بعنوان غني کشمیری از دکتر محمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا و قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین وعزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف وتوصیف امیر یا حاکمي نپرداخته وبه دربار هیچ یك از پادشاهان وقت ویا استانداران معاصر پا نگذاشته بنابراین نسبةً گمنام باقي مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است. در تذکره های معاصر و متاخر مطالبي درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمي شود وباوجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج وسخن گوی بشمار میرود ونقش مهمي در پیشرفت وتوسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولي ما چیزی جز اینکه شاید غني نیز بعضي اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم وبنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است ودر سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین واز بدخشان است. او از ایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر درخدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت وتاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد وجسونت سنگ وشاه شجاع را ازمیدان کارزار مجبور به فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد از مدت دو سال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول بماند. ولي زود این سوء تفاهم رفع ودر سال چهارم جلوس عالمگیر(۱) یعني در سنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه "دررفاه وامنیت

(۱) حاشیه درصفحه بعد)

رعیت وترویج اسلام وتعظیم علماء وتکریم فضلا بخوبي پرداخت و مسجد عالي که ازتغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت ومتانت آراست ...... طبعی موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) این رباعي ازوست .

بي تو شام غم بروز ما شبیخون میزند
مردم چشمم زگریه غوطه درخون میخورد
وسعتي پیداکن ای صحراکه امشب درغمش
لشکرآه ازدل من خیمه بیرون میزند (۲)

درزمان استانداری اوبودکه اورنگ زیب بسیرکشمیرآمد ولي زود بـه دارالسلطنه‌ٔ دهلي برگشت سپس اسلام خان تغییرماموریت پیداکرد وباارتقاع مراتب به استانداری اکبرآباد مقررشد ولي پس ازیکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.(۳) غني کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کزفوت قدوهٔ امراء	به سپر داغ شد نصیب سیاه
تاکند فتح ملك باقي را	رخت بیرون کشید زین خرگاه
دورازان آفتاب اوج کمال	مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته ازبسکه برق آه ازدل	خرمن ماه مانده یك پرکاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهي	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچوني زین مصیبت جانکاه

(حاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثرالامراء جلددوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

---

(۱) تاریخ حسن جلددوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ١٦٤

(۳) مآثرالامراء ص

همچواوراق گل بدست صبا — لخت های دل است درکف آه

همتش داشت رتبهٔ عالي — بود والا بخلقت اززین راه

همه کردند فکر تاریخي — ازپي نوت آن مقرب شاه

جست این مصرع اززبان غني — مرد اسلام خان والا جباه (۱)

سیف خان

نام اصلي او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشاني بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهاني بود (۲) اودو مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکي درسال ۱۰۷۵ هجری وبار دوم درسال ۱۰۷۹ هجری - بقول پیرحسن شاه بسیار مهیب ونساق بود... جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسي خیانت وآزار نمیرسید - اعیان شهر ومنصبداران دهرازخوف او میلرزید" (۳) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون قضیه بغرنج شد او سردارازان هردو فرقه را بدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکر حسین ملک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد وشیعیان در رثای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید — حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود. محمد طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است: "از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا (غني کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است - خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگویم. او في الفور گریبان خود

---

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غني

(۲) مآثرالامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیوانه دار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)". درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. "قابلیت و مساس شعر و سخن داشت. ناصرعلي با همه آزادی و استغنا مدتها به هم صحبتي او شیفتگي داشت ..... در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله مسمي به راگ درپن با فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد." (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف و کرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگي ندید و گذارش ماموریت خود را با این بیت پیش پادشاه گزرانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفي که ظاهر است از کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید "جواني دلچسپ و در کمال قابلیت و فهمیدگي بود... غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط و کتابت میداشت..... وقایع سي ساله شاه جهان در نثر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته .... صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مراة الخیال گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ ـ ۴۴۶ (۲) مآثرالامرا جلد دوم ص ۴۷۹ ـ ۴۸۵

(۳) سفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا.

(۴) ایضاً

ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بی معنی است چون غنی شنید این دعوی ازوی نپسندید وگفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمی عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برخاست وبعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد.(۱) از جمله آخر چنین برمیآید که غنی و آشنا قبلاً هم صحبت بودند ولی آشنا طرز کلام وایهام شاعرانه غنی را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعر ما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است: "آنچه مسلم است غنی وآشنا باهم رابطه خوبی نداشتند زیرا غنی اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه بر آن آشنا روش فکری فانی استاد غنی را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند نتادست آشنا　　　حظی زشیخ محسن فانی نمیکنیم (۲)

درآخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غنی در هند وکشمیر

شعرائیکه در عهد شاعر ما در هند وکشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسی مشهدی، علی قلی سلیم، ابوطالب کلیم ومحسن فانی. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمتر هستند وعبارتند از میر الهی - طغرای مشهدی - ملا شیدا - اسلم سالم - محمد رفیع منشی - محمد علی ماهر - میر معز موسویخان ومحمد افضل سرخوش وغیره. ما در اینجا فقط بذکر شعرائی میپردازیم که با شاعر ما رابطه ای ویا مشاعره ومجالستی داشته اند وآنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علی صائب از شعرای معروف قرن یازدهم ایران وهند میباشد.

---

(۱) مرآة الخیال ص ۱۶۲　(۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جواني بنابر عللي از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید و آنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق او شده همانجا ماند. سپس در سال ۱۰۳۹ با ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان - ظفرخان احسن - ابوالحسن تربتي و امراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعر و ادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید. در اینجا صائب با غني کشمیری که شهرت او را در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باور کردن آن مشکل بنظر میآید: یکي از آن داستانها همان است که آنرا درباره اعور بودن غني قبلا ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده در اینجا آورده میشود:
"گویند میرزا صائب این مطلع او را شنیده عزم کشمیر نمود:

مری میان تو شده کرالـه پن — کرد جدا کاسه‌ء سرها ز تن

و دریافته پرسید که کرالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا سازند گفت بلي - باز غني دیوان خود را که از لک (صد هزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانتي نگاهداشته و باقي را به آب داد و او پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه او بغایت محظوظ شد خصوصا" بر این بیت حسرتها خورد و گفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند و این یک بیت بمن میدادند و آن اینست.

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر — دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم"

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۹

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب براین بیت ار:

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

وجد کرد وحظ وافي برداشت و باارادهٔ آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت - قضارا او قضا کرده بود. حسرت خورده گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرفنظر از صحت و سقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غني ملاقات وصحبتها داشت واشعار اورا میپسندید - این امر مورد قبول عده زیادی ازتذکره نویسان میباشد که از جمله میتوان مولفین مآثرالکرام (۲) - شمع انجمن (۳) - ریاض الشعراء (٤) - سفینه خوشگو (۵) - مخزن الغرایب (٦) وصحف ابراهیم (۷) را نام برد - دکتر صوفي دو مثال بدیهه گوئي غني را بیان کرده است. یکي اینکه صائب در بیاض خود این مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد اوفي البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت
که از لباس تو بوی کباب میآید

ودیگری رابقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر راگفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم
به شاخ صندلي پیچیده مار عنبرین دیدم

وغني همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

---

(۱) رك به ص ٤۵ دیوان غني - سرینگر ۱۹٦٤ (۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ٤۸
(٤) ریاض الشعراء ص ۵۲۰ (۵) سفینه خوش گو ذکر غني
(٦) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ (۷) صحف ابراهیم صحیفة المغین ذکر غني
(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت در مقاله ایکه در مجله هلال منتشر شده است درباره مسابقه شعری غني و صائب مینویسد." روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رقیب مهروماه بود کنار دریاچه دیدند که به تبعیت از رسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود ــ صائب و غني هردو ازنظارهٔ جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند ــ صائب بر سبیل ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که:

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست رچشم وررویش بوسید وگفت:" توگوی سبقت ازایرانیان برده ای" (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلي برغزل غني سرود چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

یاد ایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت (۳)

ولي باید متذکرگردید که هیچکدام از ابیات یا غزلي که ذکرآن بمیان آمد دردیوان غني ویادر دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها رااز جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است.

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد هندگردید ولي نتوانست موفقیت شایاني بدست آورد ــ درسال ۱۰۲۸ بایران

---

(۱) هلال مرداد ۱۳۳۴ ص ۵۰ ــ ۵۱ (۲) صحف ابراهیم

(۳) شعرالعجم نغر داعي جلد سوم ص ۱۶۳

مراجعت نمود بعد از مدتي بهندوستان بازگشت وبعد از طالب آملي ملك الشعرائي شاه جهان بوی تفویض گردید . او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها وصلات گرانقدر بدست آورد . در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید وچون هوای آندیاررا موافق دل دلخواه خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت . شاعر ما با کلیم روابط دوستانه وصمیمانه ای داشت . چون چشم از جهان بربست غني قطعه تاریخ رثائیه برای او سرود وازآن معلوم میشود که غني تاچه اندازه کلیم رادوست داشت وکلام اورا میستود وآن قطعه این است (۱)

حیف کز دیوار این گلشن پرید — طالبا آن بلبل باغ نعیم

رفت وآخر خامه را از دست داد — بي عصا طي کرد این ره را کلیم

اشك حسرت چون نمیریزد قلم — شد سخن از مردن طالب یتیم

هردم از شوقش دل اهل سخن — چون زبان خامه میگردد دو نیم

عمرها دریاد او زیر زمین — خاك برسر کرد قدسي وسلیم

عاقبت از اشتیاق یك دگر — گشته اند این هرسه دریکجامقیم

گفت تاریخ وفات او غني

طور معني بود روشن از کلیم — ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فاني

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غني قبلاً بیان کرده ایم - او تنها کسي است که تذکره نویسان ومسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني اورا استاد شاعر ما گفته اند - ملا محسن فاني ازمریدان ملاشاه بدخشی ودوستان داراشکوه بود . او طرز فکر داراشکوه را میپسندید ومشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف اودانسته اند ومنظور اصلي وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

(۱) ص ۲۴۹ دیوان غني

است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و فرقي بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب درسنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فاني را بحضور خواند و خلعت ومبلغ دوهزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهي

میرالهي از شعرای محدودیست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید وبه مرگ آنان قطعه ای سروده است. میرالهي از سادات اسد آباد همدان بود — در عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهي گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید: "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیررا از خود راضي بدارد — میرالهي حاضر بود، بدیهه بعرض رسانید:

مصرع ـه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق و امین باشد. منظورشد. با ظفرخان درکشمیرآمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بربست.

غني قطعه تاریخ وفات اورا نوشت که ازآن سال وفات او ۱۰۶۴ در میاید. قطعه این است (۳):

"نیست دور از اثر صحبت او — که لب گور در آید به سخن
بر سرخاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر — برد الهي زجهان گوی سخن"

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فاني صحیفة الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غني ص ۲۴۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورا به بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصراز احوال وافکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهیم خان است. گاهي طغرا وگاهي شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران بهندوستان آمد ومدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسر میبرد. در سرودن شعر ونوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی رازیاد بکارمیبرد. اوشعرای معاصر خود مثل میرزا صائب وقدسي وکلیم وسلیم را هجو گفته وخود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات رابرای قدسي وکلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود. (۱)

دو رهزن بهم کرده اند اتفاق　　یکي از خراسان یکي از عراق
کتابي که از بهر دارای هنر　　مرتب شداز گفت این دونثرند
بود لفظ ومعینش از دیگران　　چرکاتب ندارند حقي در آن

همچنین در رباعي رکیک یکي برای غني که در آن اسم کوچکش طاهر استعمال شده ودیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود ومابعلت استعمال کلمات رکیک ودور ازادب واحترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشي نداشت وبهمین علت است که غني نیز بزم این مرد شوخ طبع وظریف که باگفتار خود قلب مردمان رامیرنجانید این رباعي راگفته:

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد　　با صاف ضمیران شده دشمن زحسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن　　نامش نبرند تابه شعرش چه رسد

---

(۱) خلاصة الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشي

شاعر دیگر معاصر که غني در یکي از اشعار خود باو اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است و بقول صاحب واقعات کشمیر" در نظم ونثر طبع بلندی داشت". بملازمت حکام تن درداد." وقتیکه تسلي شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد و سردیوان سیف خان ناظم خواند، خواجه عنایت الله که درآنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشي کرد - آن صاحب قدرو استطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) واین جواب نیز به بحر طویل است. وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میگوید:

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع　　　که میشود سخن ما درین زمین کم سبز (۲)

شاعری دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باو اشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد　　　در شعر به او عرفي و سنجر نرسد
هر مصرع او بسکه بلند افتاد ست　　　ترسم که باو مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجو کردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندر که معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علي عراقي مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) در سال ۱۳۲٤ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳　(۲) دیوان غني ص ۳/۱۷٤

شاعری باسم قاسم منسوب و آنرا هجو مليح دانسته است ولي اين رباعي در بسياری از نسخه های خطي و همچنين در ديوان های چاپي غني کشميری يافته ميشود. (۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نويسان کشمير همشاگردی غني دانسته اند. ابتدا از اعيان هنود کشمير بود و بعداً اسلام آورد. از کشمير بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی فيل جنگ شاهزاده ازاو معروف است (۲).

علاوه براودو شاعر ديگر کشمير بنام ناطق و نديم را هم طرحان غني گفته اند. (۳) سه شاعر ديگر که تذکره نويسان آنان را در مورد غني يادکرده اند عبارتند از محمد علي ماهر و مير معز موسوی خان و حليم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مينويسد (٤): " ديوانش (ديوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانکه ديوان مير معز و ناصر علی را فقير تدوين نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پيش شاه ماهر خواند-بيت:

بي چراغ است اگر بزم خيالم غم نيست
مصرعي ريخته شمعي ست که در عالم نيست

شاه نظر برايهام او شوخي نموده گفت: مصرع ريخته که در عمر گفته باشد همين خواهد بود " وسپس اشعاری را که مير معز موسوی از اشعار غني برای خود انتخاب کرده يادداشت مينمايد. چون به اين شعر غني ميرسد:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسير
دام همرنگ زمين بود گرفتار شدم

ميگويد" حکيم صاحب ازروی اين شعر معني پيداکرد و فقيرنيز. هردو نوشته ميشود

حکيم: خط سبز آفت جان بود نميدانستم
دام در سبزه نهان بود نميدانستم

سرخوش: خوردم زخط فريب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

---

(۱) ديوان غني ص ۲۳۳ حاشيه ۳ (۲) واقعات کشمير ص ۲۰۸ -

(۳) صحف ابراهيم صحيفة النون (٤) کلمات الشعراء ص ٨٤ - ٨٥

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکي از منصب داران شاه جهاني بود - بسال ۱۰۵۰ در کشمیر متولد شد (۱) در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد . چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلي امروز) سکونت گزید و در سال ۱۱۲۶ سبر رود حیات گفت (۲) . او شاگرد محمد علي ماهر و میر معز موسویخان است . سرخوش شاعر خوش قریحه و نویسنده خوبي بود . دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست . شاگردان او بندرابن داس خوشگو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگي - شیخ الله گلشن دکم گو کشمیری وجکم چند ندرت معروفند . محمد افضل با غني ارادت غایبانه داشت و اشعار خود را باو میفرستاد چنانکه در کلمات الشعراء گوید: " فقیر اورا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضي اشعار غني تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت .

شاگردان غني

از شاگردان غني میتوان سه تن را نام برد . یکي برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا قبلا" کرده ایم . دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غني است . ذکر احوال مسلم در هیچ یك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ایکه او بر دیوان غني نوشته میتوان به مختصری از حال او مطلع شد. از عبارات و ترکیب کلماتي که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده واز شعر وادب بهره وافي داشته است ، چنانکه از قطعه ایکه در وفات غني سروده برمیآید که طبع موزون داشته وبزبان عربي نیز مسلط بوده . قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بعربي گفته. است که آن در قطعه این است:

از فوت غني گشته که همه غمگین | هرکس شده در ماتم او خانه نشین
تاریخ وفاتش او بپرسند بگو | پنهان شده گنج هنری زیر زمین

ایضـــــا"

دوش بمن گفت قائلي که غني مرد | قلت اسلت انت لیس ذکیا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند | کیف یموت الذی یکون تقیا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني | کان تقیا و طاهرا و نقیا
زندگي دیگراست مرگ عزیزان | مرد ولي عند من یکون عمیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد | قال لنا ان تقول حي غنیا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واورا جاویدان میپنداشته و شاگردی خود را با این کلمات بیان میکند" چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت واز صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمي گردانم"

از اینجاما باشاگرد دیگر سي آشنا میشویم واو ملك شهید است.

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیرحسن شاه در جلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملك رایادکرده اند ولي نگفته اند که وی شاگرد غني است باوجود این در این امر شکي نیست که این شاعر ازمعاصران غني واسلم سالم برده است ـ موضوع دیگری که آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷٤ ثبت و در قرن دوازدهم

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸
(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملك شهید" نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت " الحاقي" باشد ویکي از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولی بعقیده نگارنده نبودن این عبارت فقط دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگرکه درآن زمان وحتي پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملا طاهر غني همانطوریکه قبلا" گفته شد بعمر طبیعي رسید ودر پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکي از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد واو حتي ازنشست وبرخاست کاملا معذور بود . غني خوب میدانست مرض او لاعلاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زودتر ازاین جهان فاني رخت سفر ببندد ومرگ را برحیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم

بهراین خاتم نگیني نیست جزسنگ مزار　　٤/١٧١

او درباره درد اعضا یك مثنوی کوتاه نیز سروده است وعلاوه برآن دربسیاری از اشعار خود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست

تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست　　١٢/٩٩

امروز منم شهره عالم زنحیفي

عمریست که ازضعف فتادم بزبانها　　٥/٦٦

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس

سیر پای من درون کوچه کفش است وبس　　٤/١٧٤

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت دلي
دایم تا مرگ هست همراه مرا
1/227

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کي کم شود از سعي طبیب این تب و تاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب
4/227

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم
1/239

گو دست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست
8/آ1۰

وبالاخره این پیشگوئي شاعر ما درست از آب در آمد واو در سال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم از این دارفاني بربست.

درباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي از آنها را اینجا بیان میکنیم.
مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غني نوشته اند:
که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمرض خناق مبتلا وازین دار فاني چشم بربست.

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسي ذکر غني (۳) صحف ابراهیم ذکر غني

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد(۱) "در کمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز آنرا تأئید میکند (۲) ولي چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني "در کمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضا کرد" و قسمت دوم یعني "در سال هزار و هفتاد و نه" باهم متناقض اند زیرا فاني در سال ۱۰۸۲ فوت کرده واگر غني هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست و چون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست و فاني در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غني بعد از فاني مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاك (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۹۵۹ (٤) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دائي جواد ۱۰۷۷ (۵) راسال وفات غني دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است و صحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید و هردو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه براین سه تن دیگر تاریخ وفات اورا گفته اند که یکي ازآنان محمد علي ماهر است که این قطعه را گفت (۶):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فاني
غني سرحلقه اصحاب او در نکته داني شد
تهي چون کرد بزم شیخ زاگردید تاریخش
که آگاهي سوی دار بقا از دار فاني شد

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱

(۳) ارمغان پاك - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (٤) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷٤۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دائي جواد - جلد اول - ا صفهان ۱۳۰۹ ص ۲۶۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ (۶) مراة الخیال ص ۱۶۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲)

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفي اظهار شده است. محشي واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فاني آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" ودر ذکر سلیم گوید (٤) "پهلوی کلیم و قدسي و غني آسوده است" ازاین برمیآید که قدسي و کلیم و غني دریك جا مدفون اند. خلاصة الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخرکار سکنه در کشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تاآنکه درهمان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت" پس یك اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولي آقای علي اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند در کتاب "نقش پارسي براحجار هند" در ذکر مزار الشعرای کشمیر نوشته اند (٦) "در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز ازیکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور و اطراف آن سبزه وگل فراوان ودر وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط وکتیبه است. ویك قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیر مقروء است واین قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است ودر سری نگر مشهور است که بعضي شعرای

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکر غني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (۵) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی

(٦) نقش پارسي براحجار هند - علي اصغر حکمت - ۱۹۵۷ کلکته - ص ٦۷

عهد جهانگیری و شاهجهاني در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همداني

ب — محمد قلي سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسي مشهدی

هـ — یك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلاني باشد."

پس میبینیم که اختلاف فقط در مورد نفر پنجم باقي است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفي در کشیر عکس قبر غني را چاپ کرده و نوشته استکه آن قبر در زیناکدل سری نگر واقع است (۱). ولي دکتر تیکو در کتاب "پارسي سرایان کشمیر" عکس قبر غني را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگي اشائي ها قرار دارد (۲) ادارهٔ تحقیقات وکتابخانه و موزه حکومت استان جموو کشمیر عقیدهٔ دکتر تیکو را تائید و نظر دکتر صوفي را تکذیب کرده است چنانکه در نامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غني — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگي اشائي ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳). بادردست داشتن این سند رسمي و تاریخي تردیدی باقي

---

(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسي سرایان کشمیر ص ٤٠ (۳) عین عبارت نامه مذکور این است:

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسي سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیماند که غني بعد از وفات در گورستان اشائي ها در شهر سری نگر مدفون گردید.

حکایاتي درباره غني

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتي وداستانهای درباره شاعرما نوشته اند که اینك بذکر آنها میپردازیم. بعضي ازین داستانها کاملاً بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخي از آنها محتاج بحث و بررسي که درباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد.

۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستي در آن موجود نیست و آن داستان این است: (۱) "هنگام فکر شعر از جمع مردم انزوا اختیار میکرد. یکي از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معني از خاطرش رفت. از این امر خیلي مضطرب گشت. به غضب تمام برخاست و بیك ضربت تیغ سرش از تن برداشت."

اما برا شخاصیکه از احوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع و گوشه نشین و صلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی و غني کشمیری را مشروحا در ذکر صائب و نیز در بحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم. در اینجا فقط متذکر میشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که در تذکره حسیني (۲) و بستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظر میآید و ممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني يك کامه خارجي ريا محض تقدير وتعريف يك بيت شاعرازوطن بپا خاسته اينهمه زحمت ورنج سفر طولاني را برخود هموار سازد. ما ميدانيم که صائب با ظفرخان احسن در کابل آشنا شد وسپس بار نقاط مختلف هندرا ديده بکشمير آمد ويقين حاصل است که او اين فرصت را براى ملاقات با غني مناسب دانسته بمجالست ومعاشرت ميپرداخت. ذکر بديهه گوئي وحاضر جوابي غني ومشاعره او با صائب رادربيان موخرالذکر گفته ايم وفقط اضافه ميکنيم که هيچکدام ازاشعاريکه دراين ضمن به غني وصائب نسبت داده شده ونه غزليکه صائب به شعر غني تضمين کرده ودرآن ميگويد:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

یاد ایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت

در ديوان غني ونه در کليات صائب که امروز بدست ما رسيده موجود است وفقط در تزکره ها باقي مانده است.

۳) حکايت ديگرکه درباره غني در تمام کشمير شهرت بسيار دارد ونشانه اى ازمنتهاى فقروگوشه نشيني واستغناى اوست اين است که غني براى سکونت خود اطاق کوچك ومحقرى برگزيده بود وهنگاميکه ازخانه خارج ميشد در را بازميگذاشت وچون برميگشت درخانه را برروى خود ميبست. چون از او علت اين کار غيرعادى را سئوال کردند پاسخ داد که بستن در براى نگهدارى مال ومتاع خانه است وچون متاع آن کلبه اش جزخود او چيزى نيست درهنگام رفتن خانهٔ خالي را بازميگذارد و چون برميگردد در را ميبندد تا درامان باشد. اين داستان را بعضي ازنويسندگان معاصر ما چون صوفي درکشير (۱) وشيخ اکرام الحق در شعرالعجم في الهند(۲) بحواله مشاهير کشمير نگاشته اند. از همه مهمتر اينکه اين حکايت که نشاندهنده استغناى کامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمداقبال که هموطن

---

(۱) Kashir, II p 463

(۲) شعرالعجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شاعرماست از آن الهام بگیرد واین واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید : (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر | نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چواندر سرا بود در بسته داشت | چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي | عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر | فقیرو به اقلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست | در این خانه جز من متاعي کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش | متاعي گراني است درخانه اش

چوآن محفل افروز در خانه نیست
تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

٤) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غني نوشته است این است (۱) :

"از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن بهند نمود واو ابا نموده گفت عرض کنید که دیوانه است. خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگوئیم. او في الفور گریبان خودرا دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد."

تذکره نویسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) وابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفي نموده بجای کلمه "پادشاه والا جاه" اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود واز لحاظ واقعات تاریخي درست نمیآید بنا براین خود محرفان ونیز نویسندگان عصرما در قبول آن تردید دارند. دکتر امیرحسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (٤) مینویسند " اما این حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای نداشت وممکن است

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) سفینه خوشگو
(۳) صحف ابراهیم (٤) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد". ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سيف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمير نبود واو در دوران حکمراني اورنگ زيب دو بار باستانداری کشمير مقرر شد وهنگاميکه غني جان سپرد استانداری کشمير باسيف خان بود. ديگر اينکه در قبول کردن اين امرکه اورنگ زيب غني را طلبيده باشد نبايد ترديد داشت واينکه ميگويند اورنگ زيب با شعراء خوب نبود صحيح نيست. او نقط شعرائي را دوست نداشت که مديحه گوئي وقصيده سرائي را وسيله معاش خود ساخته بودند وگرنه او از شعرای ديگر تمجيد وتقدير ميکرد وخودش نيز طبع موزوني داشت. برای اثبات اين ادعا ميتوان قول ابراهيم خليل را داير براينکه عالمگير هنگام مسافرت بکشمير محسن فاني را طلبيد واز او قدر داني نموده مبلغي وخلعتي به او اعطا کرد وماهيانه برای او مقرر فرمود بدليل آورد. پس ميتوان به يقين گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقيقت مبني است واورنگ زيب غني را بحضور طلبيد ولي وقتيکه امر پادشاه رسيد غني آخرين ايام زندگي خود را که در آن بدرد اعضاء مبتلا بود وازين مرض شکنجه ميکشيد بسر ميبرد وحاضر نشد به اين مسافرت طولاني وزحمت افزا تن در دهد وعذری برای نرفتن پيش آورد وبعد از مدت کوتاه جان بجان آفرين سپرد.

سيرت غني وافکار وعقايد او

تمام تذکره نويسان چه معاصر غني وچه متاخر متفق اند که غني مردی قانع-فقير منش - ديندار گوشه نشين دوست دار استغنا وعزت نفس بود. او برخلاف عموم شعرای عهد خود شاعری ومديحه گوئي را وسيله کسب معاش نساخت بلکه قصيده گوئي وستودن امراء ورؤسا را موجب ننگ وگرفتن صله شعر را باعث بدنامي ودون شان ومرتبت يك شاعر واقعي ميپنداشت وبنا براين هيچ وقت بدربار پادشاهان وامرای وقت متوسل نشد چنانکه گويد:

بچشم آب ورنگي نيست خوان پادشاهان را

که دارد کاسهٔ درويش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

وازشعرای که زبان خود را باسرودن مدح دیگران آلوده میکردند وبه ثروت ، بخشش وعطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیك تیربی پراندازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ۵/۱۴۳

او خودش نیز برشاهان ونعمت آنان فریفته نشد .

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ۶/۱۵۴

وازآنان چشم کرم نداشت .

چشم کرم مدار زشاهان که جز نمد
آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ۴/۱۲۲

غني نه تنها بسلاطین وامرا بي اعتنا بود او صله وانعامي ازکس نگرفت

غني چرا صله شعر ازکسي گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را ۲/ ۸۰

بلکه از هیچکس چشم داشتي نداشت .

مرا زکس نبود چشم التفات غني
زپشت آئینه پیداست صورت حالم ۷/۱۹۷

واز هیچکس سؤال نکرد ودست تکدی پیش کس دراز ننمود :

لب سؤال غني پیش ممسکان مگشای
که ترسم از دهنت لقمه زبان گیرند ۵/۱۶
ممنون دست کوته خویشم که پیش کس
بیرون نکرد سرزگریبان آستین ۷/ ۲۱۵

غني در اشعار خود اشاراتي بسیار بفقرومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعر از این جهت ننالیده وفغان برنیاورده است وآنچه گفته است از طریق حکایت بوده و

نه ازراه شکایت و در بسي از مواضع دیوانش فقر وخاکساری وخاك نشیني را ستوده وبنا به حدیث نبوی "الفقر فخری" بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتي است فقر که در کنج انزوا
فرش ني است سایه و فراش آفتاب 5 / 91

سرمایه من در آستین دست تهي است
بر خاتم دولتم نگین دست تهي است
اصل زر و سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است همین دست تهي است 2/230

غني بوجود فقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسي دراز کند واز آبروی خویش بگذرد :

کاسهٔ خود پر مکن از خوان کسي
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را 10 / 76

تا فقر شده مقیم کاشانهٔ ما
ازگرد امل تهي است ویرانهٔ ما
رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانهٔ ما 3 / 225

او به مال و خواسته این دنیا هیچ وقعت نمیگذاشت وحتي آنرا باعث خرابي و دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگبین سیلاب باشد خانهٔ زنبور را 7 / 78

وبترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن ز اسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راه درکاشانه‌ات سیل بلا 11 / 74

او هیچگاه از بهر دو نان منت دونان نکشیده واستقلال فکری واستغنای ذاتی خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است وشاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را ۵/۸۰

مرا بخانه سفالی زبینوائی نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائی نیست ۸/۱۱۲

بدست خود چنان بستم حنای بی نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد ۵/۱۴۱

ار جوی حرص بیش نخوردم زقطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ۵/۱۶۳

هرگز غمی زکاسهٔ خالی نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ۲/۱۷۷

آبروی خویش را در مطبخ دونان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش ببوی آب ونان ۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد
بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ۹/۲۰۶

ولی با وجود فقر وتنگدستی با علو همت ومناعت طبع زندگی میکرد

غنی اگر چه فقیر است همتی دارد
نشانده است بکونین دست خالی را ۳/۶۸

غنی از ننگ نام زر نگیرد که نام زرگرفتن هم گدائی است ۱۲/۹۷

علو همتم کی آتش از همسایه میخواهد
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود ۱/۱۶۳

استغنا و بي نيازی جزء ذاتی غني بوده است والحق تخلص او اسمي است که با مسمای خود تطابق و صدق کلي دارد .

او درويشي بود توکل پيشه و عقيده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسيا
دائم خموش دار زبان سوال را ۱۱/۷۰

توکل پيشه را روزی بدست خويش ميباشد
مگر انگشت خود کودك چو نبود شيرپستان را ۲/۷۳

ولي سعي وکوشش وجهاد را برای زندگي و موفقيت لازم ميدانست وحديثي را که مولانای روم در اين شعر بآن اشاره ميکند

گفت پيغمبر بآواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

غني نيز پيروی ميکند و ميگويد

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نيست
نردبان اين سرا جز راه ناهموار نيست ۵/۱۰۳

هر کسي گوهر مقصود بيابد از سعي
پای من بسکه دويد آبله ای پيدا کرد . ۶/۱۶۲

او به مقدرات و قضا وقدر نيز معتقد است وگويد هرچه مقدر است پيش آيد وبيش از مقسوم کس چيزی نيابد

از دکانداری نيارد هيچکس روزی بدست
کي بشاهين ترازو ميتوان کردن شکار ۱۱/۱۶۸

از قلمرو تقدير پای نتوان بيرون نهاد وآدمي را از طاعت آن چاره نيست

مگذار از قلمرو تقدير پا برون
سرمشق خويش ساز خط سرنوشت را ۶/۸۷

ولي اين اعتقاد با کار وکوشش و جد وجهد در طلب منافات ندارد وروزی هرچند مقسوم ومقدور است ولي برحسب همت آدميان است

میرسد روزی بهرکس در خور همت زغیب
کي بدام عنکبوت افتد شکاری جزمگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود نمیرسد وار خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت نمیگذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست و پای میزنم
یا بفرق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمیدارد مرا از پای خویش
آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار وکوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت ومن از کاهلي مانده براه
بهرخواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار میماند
چویك پا خفت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید درپي کسب وکمال بود و حیات ظاهري بدون پیشرفت معنوی درحقیقت توقف ومرگ تدریجي است.

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید درکسب هنر بود و با شرافت وبزرگي بسر برد. ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل 'گاو وخر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چو نیست چه حاجت بلند پروازی
که کار شیر زشیر علم نمي آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي بر لب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفاني است

مهر خاموشي بلب نه تا بود عیشت بکام
بي زباني پسته را درخنده میدارد مدام 10/188

خواهي دلت کشاده شود رو سکوت جوی
غیراز دهن دگر چه گشاید ز گفتگوی 6/216

او با تمام کمالات و با مراتب و مقامات علمي و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترک گویائي ز دخل نکته گیران رستن است
بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است 2/115

برلب چو آستین زده ام بخیهٔ سکوت
انگشت گرزني بلبم وا نمیشود 5/197

ولي حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را 3/71

غني تمام زندگي درگوشه نشیني و عزلت گزیني بسر برد زیرا میدانست

هرکس که بکنج انزوا بنشیند
کي بردرکس چو نقش پا بنشیند
در خانهٔ خویش هرکه پیوسته نشست
نقشش چو نگین در همه جا بنشیند 3/231

وگوشه نشیني را موجب تعلق خاطر و رجوع بخدا میپنداشت

درگوشه بي تعلقي جای دل است
وارسته همیشه در تماشای دل است
کشتي چو قلندران به پهلو بندد
آنرا که هوای سیر دریای دل است 2/229

واختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت ورنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائي اختلاط افزون

در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد

مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني

برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد

بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر

برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۱۴۰/۱ از ۲ و ۳

وازرفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم از اهل عالم جمع شد چندان

که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۱۸۶/۳

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد واز نفاق دوستان منافق مینالد

هرچند که برگرد جهان بر گردیدم

از کس سخن ملایمي نشنیدم

شد پردهٔ چشم من چون عینك سنگین

ازبسکه زخلق سخت روئي دیدم ۲۳۸/۴

کردم هرچند جستجو در عالم

یاران موافق بجهان دیدم کم

افسوس که همچو مهره های شطرنج

یك رنگ نیند همنشینان باهم ۲۳۹/۴

شاید علو مقام ودرجات علمي وعرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام

هست چشم عالمي روشن زداغ سینه ام ۱۹۳/۷

بسبب همین بیزاری از مردم دنیا وگرفتگي از آنان است که بخلوت وعزلت روی کرده وعالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد
هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غني نه تنها از مال ومنال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور وزینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني در بند زینت نیستم
میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷۴

اواز شهرت نیز بي نیاز بود وکمال اوویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش بیني خودش بمانند دیگران بعد ازاو شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد
که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

واگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم
همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولي اورا از آن ثمرتي نبود

زشعر من دگران کامیاب و من محروم
زبان زگوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱۶۲

اورا بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم
هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲۴۰

ومیدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج ودرد اند و ترین محنت و فقر

بود بخت سیه را اختلاطي با سخنگویان
بود گر مسکن طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج ومحن و فکر واندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است و کاملان

هوش است که سرمایهٔ صد دردسراست

فارغبال آنکه از جهان بي خبر است

دربیضه نمیکنند مرغان فریاد

هرچند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد

طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غني به تاثیر افلاک وآباءٔ علوی درامهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کار فلک شکوه کرد واستقلال خود را ازدست داد

گر فلک کار ترا برهم زند ازجا مرو

جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ۴/۲۰۶

ولي گاه خود نیز ازجفای سپهر گردون واختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره وصورت گردون گره است

کارم از انجم وافلاک گره درگره است ۲/۱۱۲

هرچند جفای روزگار غدار بسیاراست ورنجهای عالم خاک بیشمار ولي باید در دوران حیات کشاده روی وخندان برد

چون تفل اگر گرفتگي گیری پیش

آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش

دادند چو صورت کلید ابرو را

پیوسته کشاده دار پیشاني خویش ۲/۲۳۶

باید ایام زندگاني گذران را بعیش وشادکامي گذرانید خاصه روزگار جواني راکه چون شب تاریست بطرب وشادماني طي کرد

در جواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تاراست بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل وسنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشي" چید واز لذائذ طبیعت وعیش وعشرت بهره ورگردید

غني فصل بهار آمد گل عیشي توان چیدن
برون آور چو نرگس زر ز خاك وصرف ساغرلن ۶/۲۰۸

بر خیز غني هوای نرور دین است
مي نوش که وقت باده این است ۵/۲۲۹

باید از شراب یاقوت گون مدد طلبید تا رنج گیتي فراموش شود ومصائب دهر از یاد رود

خوشا روزی که اسباب طرب را بینم آماده
نباشد جز کدوی ساز ظرفي خالي از باده ۱/۲۱۸

اگر باده نباشد باید از نغمه وآواز دل بست

گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
چون ز صهبا میشود خالي کدو بر ساز بند ۵/۱۵۲

در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که غني را اشعاریست در باره باده نوشي وساغر کشي واز آنجمله یکتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل مي کنیم

توبه از مي نکنم در پیری
میکشي در شب مهتاب خوش است ۳/۱۰۹

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهي
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است ۲/۱۱۱

چنان ز سیر چمن دل شکسته ام بي مي
که سبزه در ته پایم چو ریزه مینا است ۶/۱۲۰

همچو مینا زور بازوی که دارم از مي است
گر نباشد باده دستم آستیني میکند ۲/۱۳۵

معطر است دماغم ز خوردن صهبا
مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود ۳/۱۵۹

دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام مي
مینماید در نظر چون کاسه سر جام مي ۴/۲۲۲

از بس لباس خود را رهن شراب کردم
چون شیشه نیست ما را جز دست وآستیني ۷/۲۲۲

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
پستان بلب ماست حباب مي ناب
مارا نبود بغیر مي نوشي خواب
گهواره ماست کشتی عالم آب　　۱/۲۲۸

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در بارهٔ ان چنان می گوید:

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را　　۱۰/۷۰

ممکن است مطالعه اشعار فوق و اشعار دیگری چون

محنت کجا ز سردی وي مي کشیم ما
از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما　　۶/۸۳

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم
گر دهد دست ز مینا می گلرنگ کشیم　　۳/۱۹۰

مي نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضا است
دستم بنظر پنجهٔ طنبور نواز است　　۴/۹۹

در نظر بعضي دلالتي بباده نوشي شاعر ما بکند. ولي با در نظر گرفتن مقام علمي و اخلاقي این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارك مراغبت دنیای دني و مظهر کمالات سني" بود نمي توان اورا محض بخاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت بر استادی و چیره دستي شاعري کند مرد شرابخواره و رند و بدمست معرفي کرد.

در این امر تردیدی نیست که اشعار که در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفاني در دیوان غني موجود است) ولي نباید فراموش کرد که این اشعار جزو غزلیات است و شاعر ما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و باقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از مي و مل زده اند او نیز بسرودن این ابیات پرداخته است و اینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسي بسیار اند

غني هیچگاه شادی و شاد کامي را با تردامني و نابکاری نمي آمیزد و به مباني

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار گناه را باب توبه شست و بدرگاه حضرت باریتعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهی پاك نگردی هرگز
تا سر ننهی بسجده مانند نگین ۸ / ۲٤۰

غنی را بنماز توجهی بوده است و باداى این فریضه دینی میپرداخته است ولی غرض وی از اداى صلوة نه رجاى بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور
ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ٤ / ٦۵

و عشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان وخیزان سوی دوست ٦ / ۱۰۲

او به حضور رسول اکرم وخاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق و محبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایه تو
وی شاه و گدا توانگر از مایه تو
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهی سایه تو ۱ / ۲٤۲

تا دین تو وا کرد بر امت در خیر
بر روی زمین نیست نشانی از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیرویت گزشت و شد تابع غیر ۲ / ۲۳۵

کسی بروز جزا سرخرو تواند شد
که خاك پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳٦

شود براه یقین پیر دستگیر ترا
امام سبحه گر از خاك كربلا باشد ۳/۱۳۶

غني در مکتب عرفاني ملا محسن فاني درس خوانده بود واز مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقلات زدوده شود و جسم و جان را صفایي پیدا گردد و مرغ روح را رهي بکوی جانان انتر لازم میدانست که سالك مسالك رباني درهرو طرایق عرفاني بریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح وروان قوت گیرد (۱):

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

وخود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس وتهذیب اخلاق بمجاهداتي

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صوفیه ودرویشان کشمیر این دوره مانند ریشي ها و یوگیها بریاضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مکتب فلسفه هندواست که اصول آن مبتني برآداب ریاضت وورزش بدني میباشد وجوگي بمعني مرتاض استعمال گردیده و مقصود ازآن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت وتحمل مشقات ویا خود داری از خواهش ها ولذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني ودماغي درون خود را ازجمیع خواهشها وآرزوها خالي میکند وبه عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیراز ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید. جوگي بهرچه نصیبش میشود مسازد و مهربان ونرم دل است. او با آزادگي و بیتعلقي و ربي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند وسپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ وفلسفه های هندو رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني - تهران - ۱۹۴۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش

سنگ بستم برشکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گر نبود سبحه بدست

رشته بند برانگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان وجهانیان را پوشانیده است فیضي خاصي دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب

بیاض دیده راکي روشنائي است ۱۱/۹۷

دردل شب سالك عاشق راست که برخیزد وبعبادت باریتعالی بایستد و برازو نیاز با معشوق ومحبوب ازلي پردازد واز خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش

یك نفس، غافل مشو ازخود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

سم، با زاهدان ریاکار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکرگسترده اند و عوام کالانعام راگرد خود فرا آورده اند ودر بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده است وازاعمالشان انتقاد نموده

زاهد بي آبرو گر برلب دریا رود

میشود موج حصیر اززهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر جام نگیرد

کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گرزاهد خشك است رهبر بي تمیزان را

که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشك
زاهد برواز باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشك ٣و٢/١٨٣

بود کلید در رزق پارسا مسواك
کجا ز دست دهد همچو آسیا مسواك ٦/١٨٣

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
نیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ٢/ ٢٣٢

ای بافته از ذکر خفي دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار تفس
خواهي که دلت گشاده گردد چو حباب
در ترك هوا کوش نه در حبسِ نفس ٤/٢٣٥

بازار نمد پوشي ارباب ریا
گرم است گر امروز نباشد فردا
خواهد که ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله خس زود نشیند از پا ٤/٢٢٦

ز بزم مي بروای محتسب که دستارت
چو پنبه ء سر میناست بار خاطرها ٣/ ٦٦

پیر شد زاهد واز راز درون بیخبراست
تدخم گشته او حلقه بیرون در است		۱۳/ ۹۵

نماز پارسا بي مطلبي نيست
سلام او سلام روستائي است		۳/ ۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است		۲/ ۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریا کار ومحتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاك سرشت را برآنان ترجیح میدهد

محتسب خواهي كني بيكار گر خمار را
شیشه های دانه انگور میباید شکست		۳/ ۱۱۸

با مرده دلان چند نشینی به مساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست		۹/ ۱۰٤

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق وحقیقت را در هر جایي که باشد یکي میدانست وفرق دیر وحرم را روا نمداشت

رشته راز پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه وزنار نیست		۷/ ۱۰۳
چشم هرکس که شداز سرمه عرفان روشن
آتش طور زهر سنگ تواند دیدن		۱۰/ ۲۱۱

او عقیده دارد که سالك درسلوك محتاج پیرو رهنما است و بدون راهنمائي نمیتوان مراحل را بخوبي پیمود

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جوركمان ره نبرد تير بجاى		۹/ ۲۲۱

ولي با وجود این آنکه در راه طلب "دستگیر" طلبد از پیشرفت باز میماند و نمیتواند نبوغ خود را چنانکه باید و شاید بظهور رساند ومثال آنان که بکسان دیگر متکي اند چون آسیا سنگ است که همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجائي نرسد

دستگیر آنکه طلب کرد رهي پیش نرفت
آسیا گرد عصا گشت بجای نرسید　　　۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نیست
چون شمع پس قافله اشك روان باش　　　٤/۱۷۷

او مرد آزاده ای بود وبراه قناعت وآزادگي قدم برمیداشت

روشن بقناعت شود آئینه باطن
ماهي که دل افروز بود نان جوین است　　　۵/۹۸

کاری بفلك مردم آزاده ندارند
هرسرو که دیدیم غني خاك نشین است　　　۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق لیك آزادم
سراپا پنجه ام چون سرو داماني نمیگیرم　　　۶/۱۹۶

وبالاخره

آزاده ام ز تیر زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خویش ریشه را　　　۵/۸۰

فصل پنجم

بررسي اشعار غني و سبك آن

۱- تعداد اشعار وذكر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني

شاعرما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت وبقول او «سخني چند كه ازذات شريفش يادگار مانده بود وجز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود وحلقي چند كه طبع لطيفش بجای خود نشانده چون يتيمان بي خانمان در سفينه های مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد وسخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت» (۱) سپس مسلم كه بشاگردی غني «علم مفاخرت ميافراخت» در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد. ولي تذكره نويسان در اين مورد نيزاختلاف دارند ونظريات وداستانهای متعدد بيان داشته اند. محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) - «ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان ميرمعز وناصرعلي را نقير تدوين نموده» وسپس اشعاری راكه ميرمعزالدين موسوی (احتمالا برای بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند. ديگر مير حسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب با غني وپرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (۴)» غني ديوان خود راكه از لك (۵) بيت برگزيده وهزار بيت بيافتي نگهداشته وباقي را

---

(۱) و (۲) ديباچه ديوان غني - سرينگر - ص ۵۵ (۳) كلمات الشعراء ص ۸۴

(۴) تذكره حسيني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك يعني صد هزار

بآب داد و او پیش میرزا گذاشت". در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غني اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علي ماهر دیوان غني را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غني بکمك همشاگردی بنام ملك شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هریکي نظریه ای را تائید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غني در اواخر زندگي بترتیب اشعار خود توجهي داشته ولي مرگ باو فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته و در همان سال وفات غني آنرا تکمیل نمود. ولي بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غني است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علي ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطي کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولي آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والد یمیر

---

(۱) صاحب سفینه خوشگو مینویسد ـــ " چنانچه از کشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم شاگرد غني دیباچه دیوانش نوشته ... گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگي بود نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضایع ساخت." مولف واقعات کشمیر مینویسد ـــ " دیوانش که سرا پا انتخاب است میرزا محمد علي ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده ـــ" از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقي را شست" و علي ابراهیم خان در صحف ابراهیم نوشته است " دیوانش میر محمد علي ماهر ترتیب داده و بقولي در حالت استیلای مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقي را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثر یك بیت و دو بیت و بعضي بي مطلع و بي مقطع است" و صاحب تاریخ حسن گوید ـــــ " دیوان اشعارش که میرزا محمد علي انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"

ـ تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

ایوانف در فهرست نسخه های خطي مربوط به انجمن آسیائي بنگال دیباچه دیوان غني را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولي نگاهي به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غني است . همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطي موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است ودیباچه ای را که باین رباعي

ای ذات توسر دفتر افراد وجود هربود و نبود را از بود تو نمود

تا وصف جمیل تو نیامد بمیان حرفي بجهان نبود از گفت وشنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپي موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واو تقریبا پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "امابعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه براین تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب ومحرر آن محمد علي ماهر است .

اشعار غني بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان درآمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعني فقط یکسال بعد از وفات غني آماده شد در اکادمي فرهنگ وهنر و زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود وبدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غني میباشد . آقای علي جواد زیدی در مقدمه ایکه بر دیوان غني چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطي را که درکتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است ودر هنگام ترتیب وچاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). از آنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومي خدابخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هریکي از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائي بنگال در کلکته وکتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویک نسخه از هریکي از کتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا د

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow page 351

(۲) دیوان غني سرینگر ص ٤۹ - ۵۲

مسجد جامع بمبئ و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه براین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند وما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم. نخست نسخه موجود در کتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعر را غني لاهیجاني نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) وسال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غني کشمیری است و نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است. دیگر نسخه ایست که ذکری از آن در کتاب "الذریعه الي تصانیف الشیعه" (۲) آمده. این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگوني مقیم سامراء میباشد و در آخر آن رباعیي که مسلم بر وفات غني سروده واز مصرع

پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است. علاوه براین خانبهادر شیخ عبد القادر سرفراز (٤) در فهرست نسخ خطي کتابهای عربي وفارسي واردو دانشگاه بمبئ دیوان غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنویي را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده متذکر میگردد

---

(۱) Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans par E. Blochet, Bibliothecaire a la Bibliotheque Nationale. Tome Troisieme. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع ـ چاپ تهران ص ۷۹۳

(۳) A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e- Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند —

غني چون بوصف آن جهان برتراست بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعر را اینطور نوشته اند —

غني چون زوصف آن جهان پروراست بمقصود باز آمدن بهتراست

وبنا براین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای " بي نیاز" و بعنوان صفت "جهان پرور" استعمال شده است و بنا براین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است . همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات و رباعیات الحاقي است که بعضي از آنها از ابو طالب کلیم میباشند و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپي دیوان غني کتابي است که اکادمی هنر و فرهنگ و زبانهای جمو و کشمیر بعد از مقابله و تطبیق بانسخه های خطي وچاپي و بیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

---

(1) This is a poem by Ghani describing the war between Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins with

خدایا همه ملک عالم تراست جهان پادشاهي مسلم تراست

On ff. 143 b, there occurs the takhllus of the poet in the following couplet

غني چون بوصف آن جهان برتراست بمقصود باز آمدن بهتراست

(۲) دیوان غني ص ۱۹ – ۲۰

دیوان غني دارای غزلیات - قطعات - مثنویها - قصاید - رباعیات - و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام و کمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غني که بمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتي و سه بیتي و چهار بیتي در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه نوتا گذشت برای ما میسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي را که بشکل غزلیات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غني اغلب به اوزان مانوس است و بحور هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعي دو در نعت حضرت رسول اکرم یکي در مدح اورنگ زیب پادشاه یکي در هجو طغرای مشهدی - یکي در تعریف قلندر شاعر و سه رباعي در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار - شکوه از مردم و روزگار - شکایت از بیماری و رنجهای بدني توصیف بهار و وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقي - عرفاني و فقر و استغناء است.

در دیوان غني سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکي از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست و فقط بیت اول آن جزو تك بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غني چاپ سرینگر از نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود	گفتمش زین جستجویت چیست سود
در جوابم گفت آن زنار دار	نیست در دستم عنان اختیار
"رشته در گردنم افگنده دوست	میبرد هرجا که خاطرخواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم - میر الهي و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ . این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میباشد.

همانطوریکه که در ذکر سیرت غني گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود و قصاید یکه او سروده در مطالب اخلاقي و صفت زمستان و یا در وصف بیماری خود است و تعداد ابیات این قصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غني دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت ۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ - ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یاء ۲۵ فرد است . ردیفهای جیم وحای حطی وخاء و سین وطاء هر یك یك فرد و ردیفهای واو و راء وغین وگاف سه بیت و ردیف کاف ولام چهاربیت و ردیف باء وقاف ۵ و ردیف زاء وهای هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعر ما خیلي بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد ویاآنهارا نه پسندید و در دیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود و در بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعرگوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است—

مارا چو شمع مرگ بود خامشي غني
اظهار زندگي بزبان میکنیم ما ۸/۶۸

مابصد معني باریك نگردیم خموش
گهراست اینکه بیك رشته دهن میبندد ۵/۱۶۱

ونیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود.

کرده زجهان شغل سخن گوشه گزینم
تا خامه مسافر شده من خانه نشینم ۲/۱۹۴

گذشته از اشعار یك قطعه منثور نیز از غني بجای مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است واین قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر ومخاطب به " نغمه پردازان بزم سخن آرائي " نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است. کاتبي این بیت غني را

نی جای درون رفتن ونی پای برون شد
درمانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعراورا متهم بسرقت کردند. شاعرحساس ما ازاین اتهام بي اساس رنج بسیار برد وتاوقتیکه موضوع بعدازتحقیق آشکار، اتهام برطرف رخیانت کاتب ظاهرنشد غني به سخنگوئي و شعر سرائي دهن نگشود واین نثررا بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت و در پایان آن" از سخن پردازان انصاف پیشه و معني طرازان عدالت اندیشه" تقاضا نمود" که اگر این بیت رادر نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل برالحاق مضمون دزدی را بخاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعرنبندند". (۱). واین قطعه نثررا به این بیت بانجام میرساند ـــ

طبع نازك سخن کس نتواند برداشت
برنداریم زاشعارکسي مضمون را

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است واین اشعاررا میتوان بچند دسته تقسیم کرد. قسمتي از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعي وگل وریحان وسنبل وضیمران ونرگس و شمشاد وسرو آزاد سروده شده است چون ـ

دامن مطرب مده ازدست درفصل بهار
رشته ٔ گلدسته ٔ عیشت بود تار رباب ۴/۹۲

از خجالت بر نمیدارد چو نرگس سرز پیش
هرکرا فصل بهاران نیست درساغرشراب ۲/۹۲

نوبهاراست چمن رونق دیگر گون یافت
شاه انجم بجهان دولت روزافزون یافت ۳/۱۱۳

---

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به تفس باید برد ٤/٢٣٢

سبزه دشت اگر هو شربا نیست چرا
هرکه دیوانه شود دامن صحرا گیرد ٣/١٦٣

بیا بلبل ببین در پردهٔ گل آفتابي را
چرا از سادگی محبوب خود کردی نقابي را ٧/٨٣

آشیانش گره خاطر گلبن باشد
عندلیبي که ز گل میل بنحا شاك کند ٤/١٢٨

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
بر روی آب همچون حباب آشیانه بند ٤/١٢٧

موسم گل میرود تا چشم برهم میزني
همچو نرگس جامه ها برسر مکش در نوبهار ٦/١٧١

غني در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشم
رشتهٔ شد تن من از تو جداکي باشد
که چو گلدسته ترا در برخود تنگ کشم ٢/١٩٠

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب ٣/٢٥٤

و نیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

در این موسم از بسکه یخ بست آب
شد آئینه خانه سرای حباب ١/٢٣٦

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتراست. قسمتي در معاشقات و مغازلات و وصف مهرويان سيمين پيكر و شاهدان دلبر است و بيان زيبائي اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشي را چو عام کرد
نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد ۵/۱۳۳

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
محك را هرکجا بيني سرو کارش به زر باشد ۶/۱۳۱

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم ۲/۱۹۸

ز دراز دستي حسن شب و روز داد خواهم
زمین رسیده زلفت ز فلك گذشت آهم ۳/۱۹۵

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
تهي کرد آنچنان قالب که آوردند بر دوشش ۷/۱۷۹

هرکس شراب آن لب جانبخش خورده است
آب حیات در نظرش خون مرده است ۳/۱۰۷

مژه ام برمژه از جوش حلاوت چسپید
دیدم از بسکه بخواب آن لب شیرین امشب ۳/۹۴

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است ۲/۱۰۵

از رنج فراق و شوق وصال ورشك رقيب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائي از يار نيز فراوان ياد شده است

زبیم هجر و امید وصال آن محبوب
گداخت خامه و بالید در کفم مکتوب ۲/۹۳

خاك از تیغ فراقم بجگر زخمي داشت
کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ۱۰۱/۶

وصف مي یاقوت رنگ وشراب چون زنگ ومجالس باده گساری وباده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ۴ / ۵۸

بعد مردن هم نگردم سیر از صهبا کشي
مي به خم نوشم چو گردم خاك درمیخانه ها ۹ / ۶۲

به مجلسي که برد باده از لب دلدار
مي در آتشه باشد بجای آب خمار ۷/ ۱۷۰

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۳/ ۲۳۲

دیوان غني از فوائد تاریخي خالي نیست و برخي اشارات ودلالتها بوقایع وحوادث تاریخي در آن مي یابیم مانند مراثي که در حق شعراء و معاریف عهد خود سروده است که ضمنا ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بر دارد واز آنجمله قطعاتیست که در وفات کلیم ومرگ میر الهي شاعر ووفات امیر الامراء اسلام خان سروده است. در بعضي موارد اوضاع کشمیر را بما نمایانده است مانند بیت زیر —

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گر گل ابری نمایان است آنهم بي نم است ۶ / ۹۴

واین بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند
هرکرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ۴ / ۱۳۰

که اشارت به قحط وغلا در دیار کشمیر کند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات فردی وحیات شخصي شاعر باشد نیز در دیوان او یافت میشود ونمونه های ازان را در حین ترجمه احوال او یاد کردیم

اعلام تاریخي وجغرافیائي واسماء کتب وبلاد ورجال ومعاریف وانبیاء واولیاء و شعراء وعرفا وغیره آنچه در دیوان غني آمده است ذیلا باذکر صفحه یاد میکنیم

کوهکن ۳/۱۳۷ و ۵/۱۷۱
۵/۲۰۶
لیلی ۳/۱۱۶
مجنون ۹/۱۰۵ و ۹/۱۳۷
۹/۱۴۴ و ۲/۲۰۶
۹/۲۱۲ و ۱۰/۲۱۹
مسیحا ۳/۵۹ و ۱۲/۹۸
مصر ۱۲/۷۲ و ۳/۱۲۱
۳/۲۲۰
مصطفی ۱۲/۲۵۳
منصور حلاج ۷/۱۰۳ و ۱/۱۸۶
موسی ۷/۲۱

وادی ایمن ۸/۶۹
هندوستان ۴/۹۴ و ۲/۱۵۸
۷/۲۲۴ و ۴/۲۲۵
ید بیضا ۳/۱۴۸
یعقوب ۳/۹۳ و ۴/۱۳۷
۱/۱۵۱ و ۷/۲۴۷
یوسف ۳/۹۳ و ۵/۱۱۳
۳/۱۲۱ و ۴/۱۳۷
۷/۱۴۶ و ۴/۱۴۲
۲/۱۶۶ و ۳/۲۲۰
و ۱/۲۲۳

....

چنانکه قبلاً نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی و مناعت طبع و علو همت بستایش جبابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته و زبان بمدح نیالوده و چون برخی شاعران درن همت چنین لفظ "دُر دُری" را بمانند حکیم قبادیان "در پای خوکان" نریخته و تنها مدیح و ستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دو رباعی در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) و دو بیت در مدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) و یک رباعی احتمالاً در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) و یکی در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد.

غنی را مثنویی است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زبانی گشت هر مو
شوم در وصف حجامی سخنگو ۱/۲۴۴

و نیز در ضمن مفردات بیتی در وصف او دارد

ز نقد بی نیازی کیسهٔ او آنچنان پر شد
که از دست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده و از رکاکت الفاظ د

بذائت لسان دور بوده. هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتي در مضامین عاشقانه و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که « لطیفه الهي » اش خوانند به سخنان یاوه و بیهوده بي ارج نساخته است. تنها در ضمن رباعیات او رباعیي مي بینیم که در دم حاسدی « طغرا » نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن
نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳٤

میل به تجرد و خوی عزلت گزین گوشه نشین غني و محیط پرورش و نشائت او با روح حماسي و رزم جویانه منافات کلي داشت و لهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده و شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطفي نبود. در جزء مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم
همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد.

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای او را عارض گشته و دیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبلا نیز قسمتي از اینگونه اشعار را یادکردیم و ذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه
پشتم ز بار سایه دیوار بشکند ۹/۱٤٦
بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس
سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ٤/۱۷٤

جان بلب از ضعف نتواند رسید
ما بزور ناتوانی زنده ایم	۳/۱۹۸

نماند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی
نگینی مینماید گر نهند آیینه در پیشم	۷/۱۹۹

از ضعف دست بامن گیرائیی نماندست
آخر چسان توانم راه عدم گرفتن	۱/۲۰۸

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم	۱/۲۳۹

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته های اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دل افروز بود نان جوین است	۵/۹۸

تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
آسیا صاف چو آیینه نگردد ز غبار	۵/۱۶۸

ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش
بیهوشی مردم بته هوش بپوش
بینی زکسی اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش بپوش	۱/۲۳۶

ای دل نخوری فریب ارباب دغا
غافل نشوی ز دشمن دوست نما	۲/۲۲۶

بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست
سر رشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلی پاک نشد خاکستر
هرچند که با آتش و آیینه نشست	۲/۲۳۰

هرکس که بخویشتن گمانی دارد
چون در نگری عیب نهانی دارد

عمریست که در باغ جهان گردیدم
هرمیوه که دیدم استخوانی دارد	۲/۲۳۳

گر نیل شوی پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور

عالم شده در چشم سلیمان تاریک
تاگشته عیان سیاهی لشکر مور	۱/۲۳۵

زنهار مکن تکیه برافتادن سرکش
افتادن سرکش برد افتادن آتش	۵/۱۷۸

ازنم احسان کس دست طلب را تر مکن
آبرو خواهی بنان خشك چون آیینه ساز	۹/۱۷۴

بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی‌ست
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را	۱۰/۷۱

مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده و اوصافیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده است خود از معانی صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرد وتجرید و سالك و پیر ومنا دراشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) داند
پیرهن هیچ کم از زندان نیست	۳/۱۲۱

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن وشمشیر ازنیام بدرکشیدن وبریدن شاخهای درخت تا آزاد شود ودر اصطلاح درویشان تجرید ازخلایق وعلایق و تفرید از خود" دیوان غنی چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ۴۹ حاشیه ۱

سالك نرسد بي مدد پير بجای
بي جور كمان ره نبرد تير بجای 9/221

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد

عنان نفس كشيدن جهاد مردان است
نفس شمرده زدن كار اهل عرفان است 8/103

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاكدو خشك نگرديد مي ناب نيافت 3/123

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود بر آب ونقش پای او در راه نيست 7/111

۳- نقد اشعار و سبك آن

در عهد شاعر ما چنانكه از تذاكر و تواريخ و قرائن شعری شعراء و تصريح برخي از آنان برميآيد شعر گفتن به ابتذال كشيده بود زيرا هر نااهلي بانگيزه حسن شهرت طلبي با عدم مايه علمي وادبي به شعرگوئي ميپرداخته است وبدين سبب است كه برخي شاعران نيكو سخن ومايه ور مجبور به صمت وسكوت ميشدند وآنانكه ميدان را در دست نااهلان ميديدند بگوشه عزلت ميخزيدند و در تنهائي وخلوت سكونت ميگزيدند چنانكه غني نيز باين امر اشاره ميكند

آنراكه بود در همه فن دست تمام
نامش نبرد ز بي تميزی ايام

طفلي كه ز بوستان بخواند ورقي
چون سرو برآورد ز موزوني نام 5/238

لاف موزوني زند مانند سرو
هركه خوانده صفحه از بوستان 7/214

از بسكه شعر گفتن شد مبتذل درين عهد
لب بستن است اكنون مضمون تازه بستن 6/215

این متشاعران بی مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" برخود گذارند وبگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعر این صنعت راانتخاب کرده اند ودرآن باب بغایت چالاك وماهرند" (۱) واشعار غنی نیزازسرقت یغما گران ادبی مصئون نبوده است چنانکه دراشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده می گوید:

یاران ببرند شعر ما را
افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمی ما را
چنان بستیم مضمون راکه نتواند کسی بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخروئی از سخن دارم
برد رنگم چو دزدی معنی رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد وبنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ وقوالب یا مضامین ومعانی ، اوزان وقوافی تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولی این امر شدت وضعف وکثرت وقلت دارد و بستگی دارد بقوه ابتکار وابداع از طرفی ونیروی تقلید شاعراز طرفی دیگر. هرچند غنی از پیشینیان خود متاثر شده است ولی بمانند برخی متشاعران اندك مایه که مضامین دیگران رااخذکرده ودرقالب دیگری می نمایانند یاهمان الفاظ ومعانی را بتقدیم وتاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را
طبع نازك سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت او فتد مضمون من
گر بمضمون کسی پهلو زند ۶/۱۶۰

اصولا غنی معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد وخود طرح سخن کند

---

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری

چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن   ۲/ ۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بر بندد ولب نگشاید

گر سخن از خود نداری به که بربندی زبان

تابکی چون خامه رانی حرف مردم بر زبان   ۲/ ۲۰۵

غني خود بحداثت و تازگي اشعار خود اشارت کند وگوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام

کز لبم تا رفت بیرون برزبانها اوفتاد   ۱/ ۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك و خیال تازه و مضامین بکر میباشند واین از خصایص بارزه اشعار اوست . او همواره در پی جستن معاني و مضامین بدیع بوده است و در اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي

غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را   ۱۰/ ۹۴

جامم بغیر کاسهء زانوی فکر نیست

باشد خیال تازه شراب کهن مرا   ۱/ ۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر

تو حنا بستي و من معني رنگین بستم   ۳/ ۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني

هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب   ۱۴/ ۹۳

از این رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریك بیني در اشیاء طبیعت که اصولا باید از خصایص ذاتي یك شاعر واقعي باشد ذات اورا لازم و مقارن بوده است. معاني دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریك بیني است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تخیل شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار نیافته است و لولویي نایاب بشست نمي انداخته از پای نمي نشست . و به

حزن بسنده نمیکرد و به جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم

مانند خامه سر ز گریبان نمیکشم ٤/١٩٧

شاعر به نرگس مینگرد و "جام خالي" آن جلب نظر او را میکند و یك معني عالي عرفاني استنتاج مي نماید و میگوید

نشاني نیست درخمخانه خاك از مي عشرت

ز جام خالي نرگس همین آواز مي آید ٨/١٢٦

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگزراند چنین مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه در کار تو بگشاید در روزی

ز سنگ آسیا در گوشم این آواز میآید ١٠/١٢٦

وامثال و نظایر این فراوان است و از حد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات و الفاظ و رعایت تناسب درمیان آنها است مثلا در این بیت

بیمار عشق در خم محراب ابرو یش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است و نیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتواند باشارت نماز بگزارد (و در بیان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی بر این معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ٢/٢٢

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبك هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق و باریك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به

داشتن معاني ومضامين دقيقه است ميباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خود دارای غلاقت وعدم استيناس برای مردم اين زمان ميباشد وحال آنكه سادگي در الفاظ وعبارت يكي از خصوصيات سبك غني وشعرای همسبك اوست چنانكه خود گويد

مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست
از ته چشمه آيينه كسي آگاه نيست ۹/۱۰۶

وشايد سبب همين سادگي وعوام نهمي است كه اشعار شعرای سبك هندی در نزد عامه مردم مقبوليت دارد وبسياری از آنها را مردم درصحبتهای عادی و علمی بنحو مثل وشاهد ميخوانند واز خواندنش لذت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود را منتخب پنداشته وسرتاسر ديوانش را "بياضي" و قابل نقل دانسته است وگويد

طلب از من چه كني ديوان را
كه بياضي است همه اشعارم ۶/۱۹۹

ولي اين امريست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نميتوان يافت كه جميع اشعارش در لطف ودقت ورقت يكسان باشد حتي اساتذه متقدم وبگفته غني

شعر اگر اعجاز باشد بي بلند وپست نيست
در يد بيضا همه انگشتها يكدست نيست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه اين بلندي وپستي در اشعار شعرای سبك هندی بيشتر مشهود است زيرا آنان همواره در پي كشف "خيالي تازه" وابداع معاني بكری بوده و هرگاه بدان ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميكردند و سپس اين بيت كه ماده ساختن غزل يا قطعه ای ميگشت كه باصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گويند وچون غرض از انشاء ابيات ديگر تكميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود كه غزليات اين گروه از شعراء بالتمام دارای معاني بديع ولطافت و جزالت نيست وانتخاب از غزليات آنها وتنظيم منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهرحال پستي وبلندی در شعر "موشگافان" اين عهد فراوان ديده ميشود واينكه غني گويد

نبود بلند و پستي در شعر مرشگافان

یکدست باشد آری انگشتهای شانه ۶/۲۱۸

سخني است گزاف و اگر در حق خود نیز گفته است

بسکه پستي و بلندی شد ز شعرم برطرف

میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف ۴/۱۸۱

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او در میابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتي " تازگي خیال " که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را

ای نهال باغ حسن از خاك بردار آب را ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کي سیر گلستانم هوس باشد

که گلبن بي گل روی تو درچشمم قفس باشد ۴/۱۳۹

وعلي هذالقیاس. وچنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد و رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصولا غزل محسوب نداشت (هرچند معنا اطلاق غزل بر آنها صادقست) ودر شمار قطعه دانست باآنکه مطلع آنها مصرع ومضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده و میگوید:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کي دهد رنگ از کسي بند حنای بسته را ۳/۶۵

---

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسي - زین العابدین مؤتمن ص ۴۲ و ۵۱

ولي در ديوان او باشعاری بر ميخوريم که آنها مکرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات
و تمثيلات باالفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرارشده است ، حتي گاهي بيتي عينا
با اسقاط جزئي مکرر گرديده است چنانکه درردیف تاء اين بيت -

تکمه نبود که سرازجيب برون آورداست
جامه ات گوی زپيراهن يوسف برداست ۵/۱۱۳

آمده است و سپس بااسقاط "است" بعينه در رديف هاء بدينگونه نقل شده است

تکمه نبودکه سراز جيب برون آورده
جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تکراری ديوان غني را در اين ابيات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را
که هست زاغ کمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷ .
مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر
کي تيرپر خويش دهد زاغ کمان را ۵/ ۷۱

ايضا

خارازسنحت جاني فرهاد ساخت رو
بر سنگ خارا صورت شيرين بهانه ايست ۱۱/۱۰۴
پيدا نبود صورت شيرين و بيستون
خارا زسنحت جاني فرهاد ساخت رو ۷/ ۲۱۶

ايضا

نيست موج جوی شيرازسنگ خارا آشکار
کوهکن را شد سفيد ازگريه چشم انتظار ۵/ ۱۷۱
چشمش سفيد شد برانتظار دوست
حرفنيست اينکه کوهکن آورد جوی شير ۹/ ۱۷۱

ايضا

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي نداد کاغذ مکتوب ما ۵/ ۷۹

تا وصف قد نازك او پيش گرفته

حرفي بزبان غيرالف نيست قلم را ۷/۸۹

از تمثيلات تكراری ميتوان ابيات ذيل را برای نمونه يادكرد

روشن زمن جهان ومن از بخت تيره داغ

كي سايه چراغ شود محو از چراغ ۱/۱۸۱

هرجا بود روشن دلي باشد زبخت تيره داغ

تاريكي پای چراغ زائل نگردد از چراغ ۲/۱۸۱

مضامين ابيات زير نيز مكرر آمده است

آب چون نيست گذارد بدهن تشنه عقيق

ديده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم ۶/۲۵۱

لخت جگر بديده ام از قحط گريه است

چون آب نيست تشنه نهد در دهن عقيق ۷/۱۸۲

ايضا

نفس ما شده از سوختگي خاكستر

سزد آيينه اگر صاف شود از دم ما ۶/۷۸

نفس من شده از سوختگي خاكستر

گر شود آيينه روشن زدم من چه عجب ۱۲/۹٤

بايد توجه داشت كه اينگونه تكرارها خاص غني نيست و در دواوين شعرای سبك هندی چون صائب وحتي متقدمين خاصه مولانا بكثرت ديده ميشود .

٤ـ برخي نكات دستوری در اشعار غني

در سير ديوان غني ببرخي از نكات صرف و نحوی باز خورديم كه ذيلا آنها را ذكر ميكنيم واين را نيز ياد آوريم كه آنچه ذكر ميكنيم تماما از مشخصات خاصه اشعار اونيست بلكه آنچه از قواعد وضوابط دستوری وخلاف قياسهای نحوی دراشعار او ديده ايم متذكر ميشويم .

۱- در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسياق قدماء با ياء تمني آمده است مانند

تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/۷۹

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/۹۱

دیده در رخسار خوبان دوختن خوش دولت است
کاش هر مژگان من چشمي چو سوزن داشتي ۱۸/۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان
کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا ۶/۲۵۳

در برخي موارد نيز بدون ياء استعمال شده است

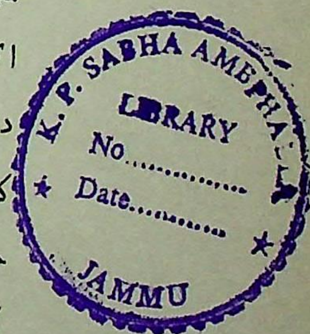
باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ
ای کاش پرد زود ز رخساره من رنگ ۸/۱۸۳

میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده‌ام
کاش میکردم ز حیرت یك نفس گم دست و پا ۴/۲۵۳

حلقه های دام ماهي همچو عینك شد ز یخ
کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/۲۵٤

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/۲۵۶



۲- در مورد شرط گاهي افعال با ياء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/۲۵٤

۳- در بعضي اشعار در ديوان غني بضمايری بر ميخوريم كه قبل از مرجع آمده است و باصطلاح اضمار قبل الذكر است مثلا در بيت زير

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درو
آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر "او" "آشیان بلبل" است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتی دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلی
حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلی" بگیریم ضمیر قبل الذکر است و شارح و محشی دیوان نیز متذکر این معنی گردیده است و در معنی بیت چنین آورده است (۱) "یعنی محمل لیلی از عکس رخ لیلی بمنزله آیینه رونما شده است. اگر لیلی روی خود را در آن دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است." ولی چنانچه بتوانیم مرجع "ش" را محبوب ذهنی شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

۴ - گاهی فاعل یا مسندالیه در جمله بقرینه جمله ثانی در جمله اول حذف گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر می بینیم

خبر میآورد گاهی زکوی دوست مجنون را
سگ لیلی ازین ره خوشتر از آهوست مجنون را ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شوقش
بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند میل بلندی چو سپند
چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست ۲/۱۱۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد
معنی تازه غزالیست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ما گره گردید چون دندان غنی
دانه ی گر شد نصیب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

---

(۱) دیوان غنی نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ٤٦

از عمر دمي بيش نصيبش نبود
هر چند حباب سر زد از آبحيات ۶/۲۲۰

۵- در هنگام عطف دو مصدر گاه يکي بصورت مصدر مرخم(۱) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جاى درون رفتن ونى پاى برون شد
درمانده اين دايره ام همچو جلاجل ۴/۱۸۵

۶- شارح ومحشي ديوان در اين بيت

شام غم کز چشم من دورآن مه پرنور بود
چون لگن يك ميل نور از ديده ما دور بود ۷/۱۴۸

قائل بتقدير حرف 'در' گرديده است واصل کلام مصنف را "در شام" دانسته است و گويد(۲) "تقدير حروف بحرف وغيره اکثر در کلام اساتذه ميشود. صائب راست

تشنه معني تازه است مرا ساغر گوش   نتوان کرد مرا خواب با فسانه خط

يعني "بخواب". ولي بايد دانست درکلماتي که خود ظرف زمان يا مکان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند "در" و"ب" (که افاده ظرفيت کنند) نيست و در واژه هاى چون "بمهرگان" و "درزمستان" و "در بهاران" تاکيد ظرفيت منظور بوده است و کلماتي چون شام و صبح و بهار و مهرگان وغيره خودبخود مفيد معني ظرفيت هستند

۷- حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (۳) در اين بيت

پروانه گو بمير ز غيرت که شمع را
روشن کنند خلق بخاك مزار ما ۶/۸۸

---

(۱) البته بمعناى مصدرى زيرا مصدر مرخم گاه بمعناى حاصل مصدر وگاه بمعناى مصدر بکار ميرود (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ۱۳۳۴- ص ۱۳۵-۱۳۶

(۲) ديوان غني نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۶۸   (۳) يا حذف علامت مفعولي صريح زيرا "را" مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين کاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ۴۵-۴۶

که دراصل "به پروانه گو" یا "پروانه رابگو" بوده است

۸ – گاهي شاعر به تثنیه وجودش پرداخته بدین معني که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است واز خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم
هرکه شد گوشه نشین دردل ما جا دارد ۸/۱۴۶

واین نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹ – "را" ی فك اضافه گاه بدون تقدیم وتاخیر مضاف و مضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خندهٔ دندان نما بروی سگ لیلي
که از شادی نگنجد استخوان درپوست مجنون را ۴/۷۸

زشوق گوشهٔ دستار او ازبسکه بیتاب است
پرد مانند شبنم هرنفس چشم هوس گل را ۸/۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني
میشمارم طفل خود را ریخت دندان مرا ۷/۹۰

درصورتیکه استعمال "را" فك اغلب واکثر درهنگام تاخیر مضاف وتقدیم مضاف‌الیه است (۲)

۱۰ – در بیت ذیل

تا بر نیامدست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱

---

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئ ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) درجمله ایکه فعل متعدی یا یکي از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند – رك اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضي نقلي (نیامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضوع باید "نیامد" گفت - بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱- مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکار رفته است چنانکه دراین بیت

کلاه از نخوت شاهان ربوده
سران را زیر دست خود نموده ۲/۲۴۴

---

۵ - قوافي اشعار

هرچند بصیرت وآگاهي ودقت نظر در وجود شاعرما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین ومعاني وابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد وقوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (غزل چهار بیتي) زیر-

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد به خویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشت زر است
دست خالي درحقیقت آستیني بیش نیست
کم زحیوانات باشد پیش ارباب تمیز
آدمي کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطا های رخ داده است. نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف میباشد و در بیت آخر از این معني غفلت شده است واصلا روی وقافیه ای وجود ندارد. ثانیا شاعر "بیدی" را با کاهي" و "آستیني" قافیه کرده است واین نادرست است. نیز در قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۵ و ۶

"کاغذ مکتوب ما" بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است .
همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
گر چون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گر محتسب نباشد
شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

" بر روی آب رفتن " یا " آب رفتن " مکرر بدون اختلاف معني آمده است واین خبط است (۲) در تك بیتي زیر

ازان در دلبریها طاق مي بینم دو ابرویش
که از پیوستگي باهم یکي گشته دو ابرویش ۱۷۸/۶

چنانچه غرض شاعر تصریع دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است . ازاینگونه مسامحات وتکرارات در قوافي اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخي ازآنها را یاد میکنیم . مثلا در غزلي در صفحه ۹۱ "آفتاب" با " ناب" و "سراب" و "حباب" و "کتاب" و "آب" هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه "آب" در غزلي که باین

---

(۱) دیوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۱ و ۲

(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم " در آفتاب رفتن" آمده است و در اینصورت اشکالي پیش نمیآید .

مطلع شروع میشود

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب

کوزه گل پخته چون گردد نمیترسد زآب 9/91

چهار بار آمده . در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است

سطریکه در این نامه بود چین جبین است 13/87

" زین است " در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است . و " گوهر " در این ابیات از غزل نه بیتي در صفحه 95

کس زفیض بحر جودش در جهان محروم نیست

پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهراست

بسته شد هرچند دریك بحر معني هاى تر

معني مردم حباب و معني من گوهراست

باتو شیرین رانسنجد کوهکن در دلبری

در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهراست

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است . و " دامان را " در ابیات اول ودوم ازاین غزل هفت بیتي که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود درآور ساده لوحان را

بیفشان سیم وزر چندانکه بردارند دامان را

زدست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را

که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را 73/4و5

و " دهان ما " و " آسیای ما " و " رقم پیدا " و " قلم پیدا " نیز در غزلیاتي بر صفحه 64 و 69 و 70 و 72 تکرار شده است وامثال این بسیار است وذکر همه آنها در اینجا میسر نیست

از عیوب ملقبه قوافي چون شایگان درغزل زیر درصفحه 210

هموار گردد از نقر هرجا درشت خوئیست

نقش حصیر باشد بهتر ز موج سر هان

دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم

من نیز شعر خود را دزیدم از حریفان

گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد

کردیم خاك بر سر در ماتم عزیزان

که "حریفان" با "عزیزان" قافیه شده است ونیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان

بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافیه کرده است وعلاوه "بلبلان" و"دهان" نیز مکرر آمده است . نیز در غزلي بدین مطلع

بچشمم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم

که بوی نافه باشد مری بیني بیدماغان را ۱۳/۷۲

قافیه کرده است .

ایطاء خفي را در غزلي در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آیینه باطن

ماهي که دلافروز بود نان جوین است

ساغر زدن سبز خطان بي مزه ای نیست

صهباکشي ریش سفیدان نمکین است ۹۸/۵ و۶

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" مي یابیم .

اغلب واکثر اشعار در دیوان غني مردف اند بردیفهای اسمي وفعلي وحرفي

وغیره. درمیان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک اشاره ای به آنها میکنیم

است وبس

قسمت ما زین گلستان خار حرمانست وبس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است وبس — ۴/۱۷۵

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک در آئی
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن — ۲/۲۱۰

بیش نیست

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست — ۱۱/۱۰۲

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانی تازه ایست — ۵/۱۰۶

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین — ۶/۲۰۳

خویش مرا

زروی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا — ۱۲/۶۰

درخواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که درخواب رفته است — ۹/۱۰۱

داما نم

درسفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیده داما نم — ۱۳/۱۸۷

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کزآب دیده مرا مری سر سفید شده است ٤/١٠٤

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمي بیدار شد چشمش
مگر با سرمه بخت سیاهم یار شد چشمش ٥/١٧٧

که دارد

آن سرو روان جای در آغوش که دارد
دستي به نوازش بسر دوش کي دارد ٥/١٣٤

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تا ز تار رگ گل دام نسازد صیاد ٤/١٣٥

٦ــ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني واقرانش بگاه استعمال کلمات در انتخاب و تلفیق آنها توجه ودقت خاصي داشتند ، همین التفات وتوجه به خصوصیات الفاظ ودر نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظي و معنوی بین کلمات توجه کند ، بسبب این امر است که در اشعار غني صنایع بدیعي را بحد وفور مي بینیم وحتي گاه در یك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتي است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعي که دراشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل وجناس وایهام و مراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي را ازآن خالي نتوان یافت . صنایع دیگر نیز ــ خواه لفظي یا معنوی ــ در اشعار آمده است که ذیلا آنها را باذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

"مثالیه" بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید "ادعائي کردن وبرای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است" (۱) وبقول او "باني این طرز کلیم — علي قلي سلیم — میرزا صائب وغني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده وتاخاتمه شاعری هم رواج داشته است." (۲) وجای دیگرگوید "مضامین مثالیه ابتدا هم معدود وانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیرخسرو سرتاسر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — وغني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند وچون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم وهمقلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) وصاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني "در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد وازمعدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است واشعار آبدارش یکسر دلپذیر" (٤). استادیي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده رواجي — که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض
هیچکس در روز فیض شبنمی بیند بخواب — ۱/۹۲

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني - تهران ص ۱۷
(۳) ایضا ص ۱۸۲ — (٤) تذکره نتایج الافکار - بمبئی ص ۵۱۲
(۵) کشمیر جلد دوم ص ٤۵۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ۶/۱۵۱

دندان مار گرچه با فسون توان کشید
از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ۳/۶۳

چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ۳/۷۴

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

نور کم میدهد از روغن ناصاف چراغ
کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ۶/۱۷۶

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ۴/۲۰۵

و گاه در مصراع ثاني

بجدوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری
چون میبیني جدا از یکدگر لبهای خندان را ۳/۷۳

نمیباشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ۳/۷۰

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۱۳/۹۱

خرمن عمرش تلف شد هر که از کس زر گرفت
داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت ۱/۱۱۲

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت
کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ۲/۱۲۵

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد

طپیدن درمیان جمله اعضا نسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن وشد رقیب زین بیدل

چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دوکار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غني بیچاره اند

کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار خود بیشتر دلایل وتمثیلهای شاعرانه بکار برده. ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد وآنچه راکه در اطراف او روی میدهد بادقت مطالعه وباچشم گشوده مینگرد وحتي حوادث کوچکي که درنظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراك وحساس موضوعي قرار میگیرد واو جهة اثبات ادعای خود دراشعار از آنها استفاده میکند ودر کلام شاعر ما نیز اینگونه تمثیلات فراوان است مانند –

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان را گفتگو برهم

سخن چون درمیان آمد دولب ازهم جدا گردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار میماند

چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد

مکد انگشت خرد کودك چو نبود شیر پستان را ۱/۷۳

باتو نزدیکم ولي دورم زفیض عام تو

موم در زیر نگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰٤

درمکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/٦٥

ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخیل وتوریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که درکلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان وسخن سنجان متاخرار استادیي اورا دراین فن قبول کرده اند چنانکه بندرابن داس خوشگو اورا " سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است (۲) . غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخرواقع گردیدکه شاعری باسم گور بخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینک نمونه های ازآنرا درابیات ذیل مي بینیم ـ

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چوزاهد ازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحرباده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود
شرمنده ام زعمرکه آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام زدیدن مردم عجب مدار
گراوفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

زبان ني باآواز بلنداین حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب‌نفس گویا ۱۰/۶۳

اشعارآبدارم تاشد محیط عالم
انداختند درآب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

---

(۱) رك به المعجم ص ۲۳۶ ـ ۲۶۴ و حقائق الحدائق ۵۶ ـ ۵۹ و دقائق الشعرص ۴۰-۴۲ و دره نجفي ص ۱۸۹ ـ ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاءالرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

هرکه چون من زد قدم درراه استغنا غني
اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ۴/۱۰۳

مدام ازحباب است ساغر بدست
شده مي بدور لبت مي پرست ۴/۱۱۲

ني زپای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست وپا گم کرده چون من دراین میخانه نیست ۵/۱۱۸

کسي که زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

بکام دل رسانیدست مي از دوستي ما را
الهي تادم آخر بکام دوستان باشد ۵/۱۲۹

نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
زبیم آنکه بگویند ناتوان بین است ۷/۱۱۵

غني زترك محبت بسي پشیمانم
ززلف یارگرفتم دل و شدم دلگیر ۱/۱۶۸

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیرکه نامهای دیگرآن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و ایتلاف است (۱) مستعمل ترین صنعت دراشعار غني است که ذیلا نمونه های ازآن ذکر میشود.

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ۶/۷۳

---

(۱) المعجم ص ۲۸۳ – ۲۸۴ و حدائق الحقایق ص ۴۶ – ۵۰ دقائق الشعر ص ۵۲-۵۳ و ترجمان البلاغه ۷۵ - ۷۶

مگر زد پرتو خورشید حسنت درجهان آتش
که برج آبي چاه است منزل ماه کنعان را ۸/۷۳

سعي بهر راحت همسایگان کردن خوشست
بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها ۴/۶۲

ترهمچو آسیا نشد از آب نان ما
ازتشنگي است خشك زبان در دهان ما ۱/۶٤

ازبسکه وصف چشم سیاه توکرده ایم
گردید میل سرمه زبان در دهان ما ٤/٦٤

تا کرده ایم دره شوقت قدم ز سر
آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما ۷/۷۲

چاره کار بدست من ومن بیچاره
بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا ٤/٧٤

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

کرد سربا نامه‌ء آن ماه قاصد راه را
ای کبوتر پر مکن از اشك حسرت چاه را ۸/۷٦

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه وزنار نیست ۷/۱۰۳

سالکان راه عشق آسان زخود بگذشته اند
تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است ٤/١١٥

بیمار عشق درخم محراب ابرویش
خواهد چوچشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳٤

برزبان قانع اگر حرف لب نان گیرد
زود ازشرم زبان در ته دندان گیرد ۱۰/۱۳۹

جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
که بهم خسرو و شیرین شکر آبي دارند ۱/٦١

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف وبدیع در دیوان غني بسیار است ودراینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های ازآنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیر قلم" (ص ۴/۷۰)

بدست از زلف اوتاسر خط دیوانگي دارم
چر کلکم شکل زنجیراست از نقش قدم پیدا

وتشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ۱۱/۹۶)

یك موی فرق نیست میان دوابرویت
خوش مصرعي به مصرع دیگر رسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ۵/۱۳۲)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" به "بال" (ص ۱۱/۱۲۶)

زتحریك زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یك بال در پروازمیآید

"زخم" به "گرداب" و "بخیه" به "موج" (ص ۶/۱۵۰)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بخیه بر زخم توگوئي موج درگرداب بود

"درم" به "چنار" (ص ۱۱/۱۷۰)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي
کسیکه تکیه کند بردرم بسان چنار (۱)

"دندان" به "ژاله" (ص ۱۰/۱۲۸)

---

(۱) زیرا در چوب چنار نقوش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان زدهن رفت جواني برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و «مژگان» به «سیاه لشکر» (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم تو نرگس سپر ز برگ انداخت
چو دید جمع سیاهي لشکر از مژگان

و «مژگان» به «نبض بیمار» (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت
عالمي را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخي از تشبیهات که غني در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه از آن نیز که به چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند «میل سرمه» به «مار غبار آلود» (ص ۶/۱۹۵)

زند بي دوست زنبور نگه صد نیش بر چشمم
بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشمم

و «گره زلف» به «مهره مار» (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست
گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز «زلف یار» به «مهره مار» (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتي از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور در قسمت اضافات تشبیهي و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفی آتش صهبا
هلال عید دانم گر رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هوشربا باشد چرا
پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دلافروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بی زلف بتان دست زدم بر زانو
صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (ص ۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بی رخت آیینهٔ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بی تو ابر دیدهٔ ما ریخت بارانی
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضهٔ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

باده عتاب (ص ۹۰/۳)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد مي دو آتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۶۷/۷)

نتوان چوزاهد از ره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ۱۹۷/۵)

برلب چوآستین زده ایم بخیه سکوت
انگشت گر زني بلبم وا نمیشود

برق آه (ص ۲۵۰/۲)

جسته ازبسکه برق آه از دل
خرمن ماه ماند یک پرکاه

بیابان توکل (ص ۱۷۴/۶)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۷۰/۱۳)

چشم فلك که میپرد از شوق ابرویت
بر دیده مینهد پرکاه هلال را

پنبه صبح (ص ۱۸۰/۹)

درشب وصلت چوخواهد بزم ما روشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ۱۹۶/٤)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پوشیدم و خوابي بفراغت کردم

تنور فلك (ص ٣/٦٤)

گوئي كه در تنور فلك قحط هيزم است
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تير مژگان (ص ٥/٩٦)

ناوك نازتو در ديدن من جا دارد
تير مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تير فراق (٢٥٠/١٠)

بسفر رفتي واز تيغ فراقت پيهم
زخم چندان بمن آمد كه نيايد بقلم

تيغ گريبان (ص ١/٨٣)

ز درد عشق ضعيف است بسكه پيكر ما
شود به تيغ گريبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ٨/١٢٦)

نشاني نيست در خمخانهٔ خاك از مي عشرت
ز جام خالي نرگس همين آواز مي‌آيد

جامه ديوانگي (ص ٦/٢٠٠)

جامه ديوانگي چون برتد خود دوختم
بخيه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آيينه (ص ٤/٢٣٢)

نتوان نفس گم شده را پيدا كرد
افروختن چراغ آيينه چه سود

چراغ لاله (ص ١١/١٢٩)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۱۰/۲۵۵)

آسمان چون چرخ حلاج است کزگردش بخاك
پنبه ودانه زبرت وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۵/۷۰)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنيا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پيدا

حصارخط (ص ۱۲/۶۳)

زهد کي درحصارخط زدزدان معني روشن
کجا مهراز کلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ايجاد (ص ۵/۱۳۸)

چون نباشم در ندامت کز پي تصوير من
رنگ خجلت بر جبين خامه ايجاد بود

خانه زنجير (ص ۱/۷۷)

چنان بياد سرزلف او گرفتاريم
که غيرخانه زنجير نيست منزل ما

خم افلاك (ص ۳/۱۲۸)

باده عيش نشويد زدلم گرد ملال
خويش راگرخم افلاك ته خاك کند

خواب مرگ (ص ۱۲/۱۰٤)

غافل مشوزعاقبت کار خود غني
دل نه بخواب مرگ که دنيا فسانه ايست

دراشك (ص ۵/۱۰۹)

چشم سفيد زد در اشك مرا بخاك
حرفيست اينکه پنبه نگهبان گهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ۱٤۹/۵)

کسي آواره تاکي در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۷٤/۹)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۱۱۰/۵)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیداست
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۳۸/۱۰)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۹۲/۱٤)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني
هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۱۷٤/۳)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۸۳/٦)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۱٦۵/۷)

توان ز شاخ تنزل گل ترقي چید
نفس به نی چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم مي روشن
سرت گردم مکن خاموش ساقي شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰۱)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/۶٤)

از صیدگاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معني (۸/۱٤۳)

آید از تار نفس طائر معني در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهی
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یا لب شیرین تو یا جان شیرین برلب است

غنچه خاطر (ص ۱/۱۴۲)

در لحد غنچه خاطر ز کفن بگشاید
دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۱۳/۹۱)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۱/۵۸)

جنوني کوکه از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسه نرگس (ص ۳/۱۶۵)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگی
با چراغ برق یك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ۷/۱۱۷)

تا دید سربرهنگي طفل اشك ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۸/۹۶)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تنم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۷/۱۱۶)

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب
که گل شمع ز بویش گل شبو شده است

گلیم بخت (ص ۷/۱۹۴)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱۶٤/۱)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
باآب زررقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ۸۰/۵)

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فروبه آب وگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۷۸/۸)

چون برآرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریوزه سازد چیني نغفور را

انگشت حیرت (ص ۷۳/۱۰)

غني تانقش خط گشت ازنگین لعل اوپیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم ودست سبو (ص ۱۱۸/۵)

ني ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست وپا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۲۵۵/۳)

پنجه خورشید رااز دست برد دی نماند
آنقدر قوت که اندازد زروی خود نقاب

چشم چاه (ص ۱۶۲/٤)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه میآید

دست رد (ص ۱۰۲/٤)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه برگیسوی خوبان دگر دست رداست

دهن سوزن (ص ۵/۱۲۶)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هرچند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ۸/۱۸۰)

چشم دلسوزی نمیباید ز دشمن داشتن
آستین کي پاك سازد اشك از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ۱/۹۰)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم نی (ص ۹/۹۹)

هرزخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که ازانگبین پراست

گوش جام (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلوی شیشه (ص ۵/۹۰)

بسکه برلب جانش از رنج خمارمي رسید
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۶/۲۰۹)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
خون لعل ازرگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۳/۷٤)

چون مه نوکه نگردد زشفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد زحنا

(هـ) تلميحات

صورت معشوق هرجا جلوه گرگردد خوش است
کوهکن داند به از آيينه سنگ خاره را ٤/٨٩

از گريه آب تيشه فرهاد ريختم
چشمي که شد سفيد کم از جوی شير نيست ٢/٢٠

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم يوسف بچشم چاه مي آيد ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده بر آدم دارد
يارب اين در بجهان بررخ کس باز مباد ٣/١٣٤

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنيا را
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پيدا ٥/٧٠

حمائل کرد شيرين دست خود در گردن خسرو
مگر ميل حنا بندی زخون کوهکن دارد ٣/١٣٧

مريد خضر توان شد که با حيات ابد
تن از حجاب باظهار زندگي ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضر ره اهل جهان باش
سرگشته خود و راهنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاك پيراهن يوسف نبود بي معني
خنده برپاکي دامان زليخا دارد ٧/١٤٦

چشم کرم مدار زشاهان که جز نمد
آيينه خلعتي زسکندر نيافت است ٤/١٢٢

ای که خواهي رخنه در ملك سليمان افگني
در زمين خاکساری خانه چون مور گير ١/١٧٢

تن ضحاك کشيد از رگ گردن آزار
قصه ما که مشهور شد افسانه شمار ٣/١٦٨

میزند پهلو به نخل طور از آتش چنار
زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان ۱/۲۵۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ۶/۱۵٤

دولت ظاهر و باطن شود از مي حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

قارون ته خاك رفت از طول امل
تا بردارد درم ز پشت ماهي ۱۰/۲٤۲

مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت
که باشد بر جبین داغ غلامي ماه کنعان را ۱۲/۷۲

نمي بینم نهالي سایه افگن بر سر مجنون
مگر گاهي که بنشیند بزیر شاخ آهوی ۱۰/۲۱۹

نه دار آخرت ني دار دنیا در نظر دارم
ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم ۱/۱۸٦

براه جستجوی او قدم نهمیده نه سالك
که موسي بي عصا این راه نتوانست طي کردن ۷/۲۱۰

چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را ۸/٦۹

کس ز همرنگي ما مدعي ما نشود
که کف بحر حریف ید بیضا نشود ۳/۱٤۸

غني روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را ۷/۵۸

خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف
که برده است سیاهی ز دیده یعقوب ۳/۹۳

زبزی جامه میناززد بخود یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق دریك پیرهن دارد ٤/١٣٧

(و) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد ــ تطبیق ــ مطابقه ــ طباق وتکافو نیز نامند (١) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غني است ونمونه های از آنرا درابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
به که آبي بزنند تیغ تو بر آتش ما ١٣/٧٣

تو نونهالي وما همچو ریشه ایم ترا
بود ترقي حسنت گل تنزل ما ٢/٩٠

آدم خاکي زخامي دارداز مي اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسد زآب ٩/٩١

بحث کج در طبع شاعر میخلد ني دخل راست
طاقت خاراست ماهي را وتاب شست نیست ٢/١٠١

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٥/١٥٨

هست رویش گل روی سبد باغ وجود
گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ١٤/٢٥٠

---

(١) المعجم ص ٢٥٦ ــ ٢٥٧ حدایق الحقایق ص ٢٧ ــ ٢٨ ودقائق الشعر ص ٢٩ ودرة نجفي ص ٢٩ وترجمان البلاغه ص ٣١ ــ ٣٦

(ز) تـــكـــرار

صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیات غنی ملاحظه میشود.

شکل گردون گره و صورت اختر گره است
کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/۱۱۲

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/۱۱٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ۶/۱۸٤

پیکر ساقی سراپا گوئی از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/۱۸٤

(ح) جـــنـــاس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامی بسیار است و در کتب علوم بدیعی شرح مفصل و مبسوطی درباره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غنی یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد دست ۷/۱۰۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

---

(۱) المعجم ص ۲۵٤ – ۲۵۵ ردقائق الشعر ص ۱۷ – ۱۹ و دره نجفی ص ۱۳۲

تجنيس ناقص يا مختلف

گرد خود گرد غني چند كني طوف حرم
رهبرى نيست در اين راه به از قبله نما ٦/٧٤
شديم خاك زبس درخيال عارض او
سزد اگر گل خورشيد رويد از گل ما ٢/٧٧
ترك خواب آن ترك خونريز از پي نخچير كرد
پر برون آورد از بالين وصرف تير كرد ٥/١٤٢

تجنيس زائد

ز نقش پاى تو گلها شگفت قالي را
نهال ساخته سرو قدت نهالي را ١٣/٦٧
ز روى ماه سياهي بنور ماه نرفت
نيامدست بكارى كمال خويش مرا ١٢/٦٠
آتش مي تيز سازد شعله آواز را
بر كدوى باده بايد بست تار ساز را ٣/٨٤
يكتن در اين زمانه بي داغ ماتمي نيست
كرديم سير عالم از ماه تا به ماهي ٢/٢٢١

تجنيس مركب

شد شكرآب زشرم سخن شيرينم
گرميان من وطوطي شكرآب است بجاست ١/١٠٠

تجنيس مطرف

خاره زسخت جاني فرهاد ساخت رو
پر سنگ خاره صورت شيرين بهانه ايست ١١/١٠٤

نگاه تیز می بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا از چشم بد آن تیر مژگان را 10/72

تجنیس خط

جز شکار دل شیران نبرد پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ نی بیشه عشق 3/182
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم 9/251

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم
که به ز بالش پر هست بال خویش مرا 1/61

از صنایع دیگری که در ابیات غني ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما 10/60
شد رشته گلدسته ز یادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد 7/134

لف ونشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون مجنون بصحرا بند شد 9/137

مبالغه واغراق

در موج خیز گریه من سیکند شنا
دریا به پفت خویش کدوی حباب بست 5/116

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل فرو هر جا که پا انشرده ام   ۸/۱۹۹

اشتقاق

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم
آب خواهد که به آیینه رساند خود را   ۸/۷۹

بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد   ۵/۱۵۷

کي زند پهلو بمن مجنون که در خاك جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن   ۲/۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتي چون وزن و قافیه شاعر را وا میدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفي کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها در عبارات از ینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش میاورد تصرفاتي چون تخفیف و تسکین و تصحیف وغیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند "یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره" و در کلام غني نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسي به یای در بیت زیر —

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکنند
عیسي وقت خود است هر که شبي زنده است   ۱۰/۱۰۷

وهمچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه "خورد" در رباعي زیر — (۱)

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکي از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسي را تهي ازان نتوان یافت. اما کلمات مخففه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که "کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفي مشهور و متداول باشد" (۱) و از محذوفات مستکرهه و حذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود و اگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته و آنرا تخفیف مشدد دانسته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را درخلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفي مستکره بدانیم. ولي باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتي که پارسي زبانان به تخفیف استعمال کنند و فصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا مخففا استعمال کرده است و میفرماید ـ

بر دکان بودی نگهبان دکان	نکته گفتي با همه سوداگران
جست از سوی دکان سویي گریخت	شیشه های روغن گل را بریخت (۴)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "باید کرد" "باید برد" نوشته و در دو نسخه خطي دیگر نیز "باید برد" آمده است و در اینصورت تصرفي و تغییری در حرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

(۱) لسان القلم في شرح الفاظ العجم تالیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب هروی تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸. (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشدید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(۴) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید ـــ « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند» (۱) بنابراین در کلمه « دکان» حذفي مستکره نیافتادست و عرف مستعمل و مصطلح فارسي زبانان است . ما در زیر مخففات دیوان غني را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجي مي نویسیم (۲)

آگهي	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آیینه	ص ۱۴		و ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۳۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ۴۷ و
استادگي	ص ۱۰ و ۸۴		۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹۴		و ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۲۸ و ۴۷ و
اگه	ص ۳۴ و ۴۰ و ۱۲		۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵۴ و ۸۹ و ۱۳۱		و ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و
بیهده	ص ۵۵		۸۳ و ۸۵ و ۸۶ و
پیرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و		۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و
	۷۴ و ۸۰ و ۹۲		۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و
چار	ص ۸۱ و ۹۲		۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چو	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		و ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۳۶
خامشي	ص ۱۳ و ۵۷		و ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ۴۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱۴
خموش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خموشي	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱۴ و ۳۰ و ۶۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰۴ و ۱۳۰ و ۱۳۵		و ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۳۵

---

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقي تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

(۸) مصطلحات علمي وفلسفي وغيره

بمراتب علمي و مقامات دانشي غني پيش ازاين اشارت كرديم . در اشعار وی بندرت باصطلاحات علمي وحكمي بر ميخوريم وشايد سبب آن باشد كه اشعار موجود غني اكثر غزل است و مضامين آن مطالب عاشقانه وتوصيفات شاعرانه است واصولا اگر در قالب غزل كه بايد حقا محتوی مضامين لطيف ودقيق باشد مصطلحات علمي وفني را ايراد كنند آن لطافت ورقت كه لازمه آن است از دست ميرود ولي خواه نا خواه دراشعار شاعری كه مدتها عمر خود رادر مكاتب و مدارس بسر برده وبتفحص كتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند واين معني در اشعار غني مشهود است چنانكه دربيت

در عالم مثال مثالت نبوده است

هرچند كز دريچه آيينه ديده ايم   ۷/۱۸۶

اشاره به" عالم مثال" كرده است (۱)

ودرين بيت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زيب عارضي

سرمه غبار خاطراست چشم سياه يار را   ۲/۸۶

بدو اصطلاح " ذاتي " و" عارضي" بر ميخوريم (۲)

باآنكه محقق نيست كه غني خود سالك طريقت ورهرو مسالك عرفاني بوده است

---

(۱) " عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است وفروتراز عالم ارواح وعالم شهادت سايه عالم مثال وعالم مثال سايه عالم ارواح است وآنچه دراين عالم است سايه عالم ارواح است وآنرا عالم نفوس نيز گويند ودر خواب چيزی كه ديده شود آنراصورت عالم مثالي گويند" ديوان غني نولكشور لكنو ص ۹٤ حاشيه ۱۰

(۲) " ذاتي - ذاتي وذاتيات اشياء اموری هستند كه شئي را از غيرش جدا وممتاز

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد" و "سالك" و "پير" "فنا" وغيره در اشعار زير

چشم هركس كه شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هر سنگ تواند ديدن 9/211

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي قافله اشك روانم 7/191

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
كه ميگردد كبود از كسوت خارا برودوشم 11/187

گرانجان كي بقطع راه تجريد آشنا گردد
كه خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسيا گردد 6/138

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود بر آب و نقش پاى او در راه نيست 7/111

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جور كمان ره نبرد تير بجاى 9/221

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گر چه غذا شد 7/132

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند وذات هر چيزى عبارت از نفس آن چيزاست واعم از شخص است . و در هر حال اركان وجودى ومقومات هر شيء را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات كه امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد." و عارضي منسوب است به عارض و " عارض عبارت ازامرى است كه خارج از اشياء و موجودات باشد."

(فرهنگ علوم عقلي دكتر سيد جعفر سجادى تهران ١٣٤١)

زسودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم ۸/۱۸۷

صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برخاست
مرا زرشك به تن همچو شانه مو برخاست ۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است ازگریه برخود مردم چشم
فتاده درمیان آب گویا تخم ریحاني ۲/۲۱۹

گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

و نیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
این انجم و فلك را دانند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸

واصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

---

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهي ونام خلطي از اخلاط اربعه ودر فارسي بمعني دیوانگي و این مجازاست زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤٤ حاشیه ٦ و نیز بمعني عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند وباز پیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ٤١ حاشیه ٦. مولف برهان قاطع در ذیل "تشت وخایه" آورده است ـ "نوعي بازی باشد وآن چنان است که بیضه ای راخالي کنند واز شبنم پر سازند وراه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند واگر هوا گرم نباشد اندك آتشي زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
شد خانه نشین چو اسپ شطرنج ۱/۱۲۵

جای خود چون مهره شطرنج خالي میکنیم
دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵

سیلي نخوری تا زکف اهل زمانه
چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه ۳/۲۱۷

---

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غني از زبان و معارف عربي که نسبة زیاد هم نیست به چند گونه است -

ا- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غني از واژه های مانوس وآشنا است نه از لغات غریبه ومهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعني خواننده بهنگام مطالعه اشعار غني با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل وتفکریا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد برنمي خورد. آنچه از لغات عربي بکار رفته است آنهایي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است ولباس فارسي پوشیده است و صرفنظر از ریشه آنها جزء لغات فارسي بشمار میآید مانند احول (ص ۲/۱۷۰) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲/۲۸) برتع (ص ۵/۱۵۹) بنط (ص ۱/۱۰۹) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۷/۱۵۲) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) تضا (ص ۶/۶۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخي از لغات عربي را نیز بصورت متصرف فارسي چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۴۰/۶۰ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) وتماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) و مدارا (ص ۱/۲۰۷).

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد . یکي "لایموت" در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پر از کثرت نعمت غنی

خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم با تصرت استعمال شده است زیرا "لایموت" در عربي جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند "لایعلم" بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني از زبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است . مثلا لفظ "کونین" که مثنای "کون" است در این بیت

غني اگرچه نقیر است همتي دارد

نشانده است بکونین دست خالي را (ص ۳/۸۶)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - عدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب - اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاك - الوان - ایام - اوراق - جواهر - حوادث - عشاق - کتب - مساجد و غیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است و چنانکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد . و جمع بستن کلمات عربي با علایم فارسي مانند قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ۴/۱۰۶) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷۴) و شهیدان (ص ۲/۱۳۶) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت درمیان باشد تکلف گو مباش

شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون « بین الاحباب تسقط الآداب » و « من الادب ترك الادب (ای بین الاخوان) » (۱) و « شرط الالفت ترك کلفت ».

ودر این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل « الغافل یکفیه الاشارة » (۲)

و مضمون این مثل « کل شي یرجع الي اصله » (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني
سر بپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

و این بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریز دانه سبحه بخاك

اشاره است بدین حدیث معروف و مشهور « الدنیا مزرعة الاخرة » (٤)

---

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است وبسي از لغات نادره وترکیبات بدیعه و مصطلحات واوصاف مستحدثه را درآن میابیم ودر باره هریك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ٤۹۱
(۲) امثال و حکم دهخدا ص ۲۵۸
(۳) ادیب صابر گوید ـ باصل باز شود فرع و هست نزد خرد ؛ مراین حدیث مسلم این مثل مضروب (امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)
(٤) ایضاً جلد اول ص ۳٤۷

۱- لغات : لغات وواژه هایي که در معاني خاص بکاررفته یا آنهائیکه در زبان پارسي جدید الاستعمال هستند بسیارند وذکر تمام آنها موجب اطناب و تطویل میشرد بنابرین ذیلا برخي از آنها را یاد مي کنیم

افتادن = تواضع وفروتني (ص ۵/۱۷۸)

زنهار مکن تکیه برافتادن سرکش
افتادن سرکش بود افتادن آتش

ریزش = سخاوت وبخشش (۴/۷۳)

بریزش زیربارخود درآور ساده لوحان را
بیفشان سیم وزر چندان که بردارند دامان را

رنگ ریختن = طرح عمارت افگندن (۱) (ص ۵/۵۸)

شکست از هر در و دیوار مي بارد مگر گردون
زرنگ چهره ماریخت رنگ خانه مارا

شاید = بصورت ادات تردید وشك استعمال شده است ونه بصورت فعل ازمصدر شایستن چنانکه نزد قدماء معمول بوده است (ص ۶/۵۹)

غني ساغر بکف جمشید پیش مي فروش آمد
که شاید در بهای باده گیرد ملك دنیا را

بپای یار افتادم که شاید
بدست زلف پیغامي فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ایست که زنان برروی مالند (ص ۸/۱٤۱)

ریاض حسنش ازخون دل من تازه میگردد
زرویم میپرد رنگ و برویش غازه میگردد

هرمرد که بازنان بخواهش بنشست
برعارض خویش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۷ حاشیه ۵ ایضا رجوع شود به شعرالعجم ج ٤ ترجمه فخرداعی ص ۱۶۶

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در " گل ابر " و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و موجب نابینائي شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱ / ۹۱

افتاد گل زدیده یعقوب همچو اشك
دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است ۱۳/۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰/۱۰٤)

دایم براه شوق جلو ریز میرود
گلگون اشك را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شك و تردید بمعني " شاید " (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنابندی زخون کوهکن دارد (ص ۳/۱۳۷)

مي پرتگال = پرتگال " نزد بعضي بالفتح و تای فوقاني موقوف عربي نام ملکي و قومي از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعي از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهریست که شراب آنجا شهرت دارد " (۱)

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰ / ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از " نازك " فارسي بقیاس عربي ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئي فرو بندیم جا دارد
که نبود از نزاکت تاب بستن معني مارا ٤ / ٥۹

راشدن = بمعني های مختلف آمده مانند

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۱٦ حاشیه ۱۳

گره بند قبایت نشد از دستم وا
بند انگشت شد آخر گره بند قبا   ۱۲/۷۳

آید مرا ز خنده گل این سخن بگوش
وا شد دل کسي که سر کیسه باز کرد   ۱/۱۳۵

گراثر دارد نسیم آه گلچینان فصل
غنچهٔ گوی گریبان تو وا خواهد شدن   ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱٤ مورد در دیوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بیتي چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من ز من بیچاره
بند انگشت بناخن نتوان کردن وا   ٤/۷٤

در دلدار واکردم رقیبم شد دچار آنجا
زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا   ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعي نگشاید
بدندان وا نمیگردد گره چون بر زبان افتد   ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد
لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد   ۲/۱٤۸

زشرم پیش لب یار وا نمیگردد
دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر   ۸/۱٦۷

۲- از صفات جدید وبدیع که در دیوان غني آمده است میتوان صفات زیررا شمرد.

باده سر بمهر

زان لب میگون غني را باده ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها   ۱۱/۷۱

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰۸/۱۰ و ۸/۱۲۰ و ۲/۱۸٦ و ۸/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و ۷/۲۰٦ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ٤/۲۲۸ و ٤/۲۳۵ و ٦/۱٤٤

پای بخواب رفته

تابوت مرده‌ای دوش هشیار کرد ما را
پای بخواب رفته بیدار کرد ما را ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیامدست زکامم زبان غنی
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱
تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناوک انداز

زچشم ناوک انداز تو دارد وعده زخمی
باین امید آهو خون خود را مشک میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشینی بمساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست (۲) ۸/۱۰۴

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سخن زیرلبی

امشب نفسی زمزمه داشت مغنی
نی کرد بلند این سخن زیرلبی را ۷/۸۸

---

(۱) "بیان جفای فلکی است و مشابهت سیاه کاسه برعایت معنوی با دوات و مثال زبان بقلم که از کام بیرون میباشد" دیوان غنی چاپ لکهنو ص ۱۵ حاشیه ۱۶

(۲) "یعنی در زندگی خود را مرده وار ساز واز زمره مردان موتوا قبل ان تموتوا باش واز اینکه خم را بخاک فرو میبرند نسبت زنده درگور بودن باو نمود" دیوان غنی نولکشور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

سینه صد چاك

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/ ۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل. گر داری مکن کسب کمال از ناقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس ۱۰/ ۱۷٤

مرغ رشته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس درتن
رسائي نیست در پروازمرغ رشته برپا را ٦/ ٥۸

مصرع ریخته (۲)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعي است که درمحفل نیست ٥/ ۱۱۸

مي دو آتشه

بمجلسي که بود باده از لب دلدار
مي دوآتشه باشد بجای آب خمار ۲/ ۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد درحجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱/ ۹۱

---

(۱) " شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد ورسیدن دماغ سرخوش بردن و صاحب نشئه شدن" دیوان غني ـ لکهنو ص ۸٥ حاشیه ٥

(۲) " مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت و فکر طبع موزون شود. طغراگوید
داریم خیال تا آنکه روی دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته
بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیراکه شمع ریختن بمعني ساختن وتیارکردن شمع است" دیوان غني لکهنو ص ٤۱ حاشیه ٤ (بقیه حاشیه درصفحه بعد)

۳ـ مصطلحات وکنایات : برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بينيم که خاص او واقران و امثالش میباشد واز آنجمله است:

آب سیاه (۱)

نوت: معني مصطلحات وکنایات که در پاورقي نوشته میشود از حواشي دیوان غني. چاپ نولکشور لکهنو ـ ۱۹۳۱ نقل شده است وشماره صفحه وحاشیه در پاورقي از آن دیوان است

ازبسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲۴۲

آب گردش (۲)

دارد ببزم مستان جام شراب گردش
زاهد نباید آنجا ازبیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) "نگاه گرم نگاه تیزونگاه محبت ـ گل ابر یعني قطعه ابر. صائب راست:

تازه میگردد زچشم اشکباری جان ما گلشن مارا گل ابری گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید وگل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید وموجب نابینائي گردد ـ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب درابر پوشیده گردد که باده نوشی در ابرو باران میسر آید" دیوان غني ـ لکهنو ـ ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضي که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید
کي توان کردن بلای تیره روزان را علاج

وحقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت بچشم ندارد و نیز در کلام اساتذه دیده میشود وآن مشهور است این مرض باسپان میشود که در هند "رس" گویند بفتح رای وسین مهمله" ص ۱۲۸ ج ۱ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آهوی آهوگیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهو گیر باشد چشم جادو یش ۱۱/۱۷۵

تنحته بندی دکان (۲)

مرا جز تخته بند یهاد کانداری نمیباشد
شکست افتاد تا از سستي طالع ببازارم ٤/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بخیه آستین خط جام است ۱/۱۰٤

(بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل)

(۲) "آب گردش یعني زبونئي آب و هوا و .... تغیر اب و هوا که بیمار را از جای بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا - تاثیرگوید -" غم برنت از دل مي بيغش بفریادم رسید ؛ چارهٔ آخر بگردش بود بیمار مرا" ص ۸٦ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غني را سند آورده است ولي مصرع اول آنرا اینطور مینویسد - " در محفلي که دارد جام شراب گردش ". مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته ــــ نولکشور کانپور ۱۳۱۶ هجری ص ٤

---

(۱) " آهوی آهو گیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سر دهد که آنرا بهمراهي خود نزدیك دام صیاد آرد و باین حیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنهارا برگردانیده باز طرف دام می آرد" ص ۷٦ ج ٦

(۲) " چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنحته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معني ظاهر ص ۹۳/ج ٦

(۳) خط جام نشي که از پرشدن جام بر دور نمودار باشد چون برای پاك ساختن

(بقیه در صفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

شانه بیني (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست
هردم آن زلف پریشان شانه بیني میکند ۴/۱۳۵

فتیله داغ (۳)

چون غنچه خشك گشت غني مغز درسرم
زیبد اگر فتیله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است
موبر تنم فتیله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

قند مکرر (۵)

دیده چون آن دو لب شیرین دید
معنی قند مکرر نفهمید ۳/۱۴۳

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
اشك آستین برروی وچشم میگذارند. میگوید که اشك چشم شراب رنگین من است. وآستین که بصورت او بجام مینماید بخیه اش خط جام است — حاصل که شراب من اشك و جام من آستین و بخیه آستین بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ۴

---

(۱) رشته سالگره رشته ایست که برای تعین سال باشد برای توضیح رجوع شود به قسمت این رساله " تاثرات غني از محیط هند وکشمیر"
(۲) شانه بیني فال دیدن وآن معروفست که فالگیران برشانه گوسپند ازاحوال گزشته وآینده خبر میدهند ص ۵۹ ج ۱

(بقیه حاشیه درصفحه بعد

کدوی باده

آتش مي تيز سازد شعله آواز را
بر کدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸٤

و

تا تو رفتي مي ندارد کار با مينای ما
از کدوی سبز فرقي نيست تا مينای ما ۵/۸٤

گره برباد = يعني گره زود گسل

تکيه تا چند کني بر نفسي همچو حباب
چشم بگشای که هستي گرهي برباد است ۸/۱۰۵

گنج روان

چرا دوزد غني چشم طمع بر نعمت
که از نقد سخن گنج روان درهر زمين دارد ۷/۱٤

مقری تسبيح (۱)

بگوشم اين صدا از مقری تسبيح مي آيد
که صد دل مضطرب گردد چو يك دل يابد آرامي ۵/۲۲۱

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

(۳) فتيله داغ عبارت از پنبه مرهم که بر سر داغ گذارند – ص ٦۱ حاشيه ٦

(٤) داغ پلنگ همان نقوش سياه که بصورت داغ بر پوست او باشند يعني از گرم و شتاب وی از مو برتن من فتيله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتيله داغ اوست ص ۹۲ حاشيه ٦

(۵) مراد از قند بسيار صاف زيرا که چون اورا مکرر القوام آرند لطيف ميباشد. ص ٦٤ حاشيه ۵

---

(۱) مقری بضم ميم و سکون تاف امام سبحه و دانه کلاني که واسطة العقد تسبيح باشد از آنجا که امام تسبيح درشمار نمي آيد و چون مهره های تسبيح گردش نيارد و مشابه يك دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشيه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتي دیگر بصورت نعل در دیوان غني دیده میشود که آنها را با ذکر معاني نقل میکنیم

اصطلاحات	معاني	شماره صفحه وسطر دیوان غني چاپ لکهنو که اصطلاح درآن درج است.
آتش زیرپا داشتن	کنایه از اضطراب ناراحتي و بیقراری	۱۲/۲۰ و ۱۱/۵۳ و ۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعني انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷ / ۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۵ / ۳۳
از جا بردن	بي صبر و بي حوصله کردن	۱ / ۵۶
از جا رفتن	بیقرار و بي صبر شدن	۱۸/ ۱۰۵
افتادن آتش	در گرفتن آتش	۱۷ / ۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵ / ۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/ ۶۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچك انگاشتن	۳/ ۲۹
بخواب ندیدن	کنایه از کمال نایابي	۱۶/۳۳
برآب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸ / ۶۸
بر روی آب رفتن	ایضاً	آخر/۱۰۹ و ۲/۱۳۹

بردر پستي زدن	کنایه از تواضع وخاکساری	٣/٩٧
بزبان افتادن	مشهور شدن	١/١٧
برسرکشیدن جام	تمام نوشیدن	٦/٨٣
بر طاق نهادن	ترک کردن	٤/٧
بوکردن	سراغ چیزی یافتن وکنایه ببوسه زدن	٦/٧٣
پاقایم کردن	توقف کردن و دریك جا ایستادن	٩/٢٧
پای بزمین نرسیدن	کنایه از غایت شادی	٣/١٨
پر بودن دل	کنایه از ملال خاطر و گله مند بودن	٥/٣٦
پشم درکلاه نداشتن	عزت واعتبار نداشتن	٤/١١٥
پهلو بچیزی زدن	برابری به آن کردن	٣/٦٨ و ١٦/١٠٥
پهلو تهي کردن	کناره گرفتن	٤/٨
پهلودزدیدن	خودرا بیك جانب کشیدن	٦/٣٣ و ١١/١٢١
جاخالي کردن	از جای خود تعظیما ایستادن و تواضع کردن	٢/٧ و ١٥/١١٦
چار چشم شدن	کنایه از غایت اشتیاق	٦/٢٧ و ٩/٨١
خار از پهلو روئیدن	کنایه از بیقراری بسیار	١٠/١١
خواب بستن	کنایه از بیداری	٨/١٥
دامن برآتش زدن	افزوني وترقي دادن آتش	١/٧٧
دامن بمیان برزدن	مستعد شدن بکاری	١٧/١٩
دانه گره گردیدن	آسوده نبودن	٤/٨٢
دریك پیرهن بودن	کنایه از کمال اختلاط	٥/٦٠
در آستین داشتن	موجود وحاضر داشتن	٥/٦٣

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در هر جا	۳/۷
دست بر چیزی افشاندن	ترک کردن	۴/۱۳
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسی	۱۵/۹٤
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن	۷/۱٤
دل دادن	استمالت کردن	٤/۲۳
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون از کسي وعده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده یاد بیاورد	۱۲/۱٦
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسي رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود و چیزی نبیند	۸/۲۹
رو ساختن	شرمنده شدن	۱/۳۹
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسي یافتن	۲/۲۸
زبان در دهان کسي کردن	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن وبحرف آوردن	۱۵/۵۵
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	۷/۲۲
سر کردن	ظهور نمودن	۱۳/۵۳
سفید کردن چشم	کنایه از بسیار گریستن	۷/۱۰۲
شانه در آب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بودن	٦/٤٤
شهید کردن معني	عبارت از معني رسا و مضمون عالي است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد	۱۹/۱۳٦

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت ازبام افتادن	رسوا شدن	۵/۴۲
کدو برساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه وآهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلوزدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل بچشم افتادن	نابینا شدن	۲/۴۴
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطر ازشانه کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطر برابر باشند	۱۶/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/۴۰
نقش نشستن	خاطرخواه برآمدن	۱۵/۹۳
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع واطوار نمودن	۱۷/۱۹

---

۴ ــ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند وپیشوند یا ترکیبات اسم وفاعل واسم ومفعول مرخم وغیره در اشعار غني بسیار آمده است وقسمتي از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۴/۴۱

---

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

آتش خانه

میکند هرکس که گردد ساکن این سرد سیر
نور پوش از شوق آتشخانه را همچو کمان 19/139

آشیان بندی

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزم خویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان 12/105

آیینه خانه و پرینخانه

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود
آیینه خانه از تو پرینخانه میشود 9/70

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکنند
عیسي وقت خوداست هرکه شبي زنده است 2/41

بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است 13/42

برگشته بخت

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا 2/14

بیدماغ

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغان را 5/10

تر دامن

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب 5/30

تنك ظرف

غني راز تنكظرفان نهان آخر نميماند
اگر چون شيشه ساعت نفس در سينه ميزدند ٢/٧٢

جبه سائي

جز ابروييي نمانده در جبينش
زبس مه بردرش در جبه سائي است ١٨/٣٢

چشم آشنائي

مگر باسرمه ات چشم آشنائي است
كه كار چشم خوبان سرمه سائيست ١٠/٣٢

خاك نشين

عمريست كه از شوق خدنگ تو بهر سو
در دشت هوس خاك نشينند نشانها ٥/١٧

خودنما

كند گر خودنما چون مه سواد صفحه را روشن
بگردون ميرساند دعوى صاحب كمالي را ٨/٢٥

دريا بار

طفل اشكم گر ببازى رو بصحرا آورد
كاغذ بادى شمارد ابر دريا بار را ١/٩

دو زباني

هر كه كرد از دو زباني دل مردم افگار
عاقبت دهر كند در دهنش خاك چو مار ١/٨١

روزنامه و سياهه

حساب روز و شب هجر را چه ميپرسي
كه روزنامه ما چون سياهه شب بود ٤/٧٥

زنبورخانه

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پر است ۷/۳۴

زهرچشم

زهرچشم توچنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبزچو بادام تراست ۴/۳۳

زهرخند

تلخ است عیش پسته زرشك دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبزخط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه‌ای نیست
صهباکشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپندآسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سرنامه وسررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۳۱

سیرچشمی

درجهان نتوان نشان از سیرچشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بیدماغ کرد ۵/۷۴

سیه مست

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتد ۳/۶۲

شکرآب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گر میان من و طوطي شکرآبست بجاست ۱۱/۳٤

صاحب نفس

زبان نی بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۳/۱٤

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا ریختند رنگ ٦/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کي شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است ۳/۳۹

کاغذ گیر

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر ٥/۸٤

گرانجان

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسیا گردد ۲/٦۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگي صرف بگرداب شود ۳/٥۲

میگون

زان لب میگون غني را بادهٔ ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها   ۱۵/۱۶

نمك چشي

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند مهمان عشق   ۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلي هرکه بعالم افراشت   ۱۲/۳۷

ني سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ باك
بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار   ۱۲/۸۱

هرزه گرد

معني آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم با آنکه پایم درگل است   ۸/۴۲

---

(۱۱) تاثرات از محیط هند و کشمیر (۱)

حیات و نشائت غني در سرزمین کشمیر و مسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجر بهند) تحت تاثیر

---

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامي جناب آقای شمس الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان "غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش از رادیو سرینگر به زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسي از لغات و مصطلحات، آن دیار در کلامش راه یابد مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند
در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعي مشباك که شبکه هایش چون شبکهای دام است و زنان هندی بر روی افگنند . و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/۷۱

و

برانگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو
دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعي .رشته ای را بدور انگشت سبابه مي پیچیدند تا هر گاه نگاهي بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون از کسي وعده گیرند رشته بر انگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمیني است کوهستاني وزمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم وگشاد میپوشند .یکي از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمي ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری " پهرن " گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلي بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند واحساس سردی نکند . این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد و شاعر ما از این لباس و چین های آن نیز الهام میگرد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید ـ

چون آستین همیشه جبینم زچین پر است
یعني دلم زدست توای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پیرهن پنهان کرده بخانه بیارند. غني باین امر اشاره کرده میگوید—

اگر از ناته ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بخانه ها یا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریك و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد. مردم ازاینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویانی را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت مي کنند تا او با گفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود. در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر و نقل و شیریني پذیرائي میکند. غني نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائي را بدینگونه در شعر خود جا داده است:

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زود آب شود. غني این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید—

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد. پیرمردها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند—

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین از آن بستند در پا شیخ و شاب ۵/۲۵۵

ولي بچه های مدرسه از آنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان تدم سوی مکتب زنند

بر اوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکي از عادات و رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالي از زندگي فرد خانواده میگذرد گره ای بآن رشته میزنند وبدین طریق حساب دقیق وصحیح سن وسال هر فرد خانواده در اختیار آنان هست وچون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه ترگردد وغني بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و"رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند ودرسي بما میدهد چنانکه گوید ــ

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

غیر ازین واژه ها واصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد وزن پیر وجوان اعیان و نقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند. در محافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرائي مهمانان تعارف میشود وخوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است ــ

شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل ودهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته وندارد واز همینجاست که غني پان را فقط به دلربان وگلرخان هند تخصیص میدهد ــ

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گوئي که از خون خورش دادند آب

همچنین در هند رسم بر آنست که در مراقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی وخرمي بدوستان وآشنایان وبزرگان هدیه میفرستند . غني درین رباعي از دوستان خود که « پان » برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم

گل گل بشگفت خاطر ناشادم

ممنونم از آن نخل برومند که کرد

بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

ودر این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم

حنای پای توام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

« وصندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود وسرخ آن بوی ندارد . واین ظاهرا معرب چندل است و چندن به نون مشترك است در هندی وفارسي » (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند .

ودرین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لمحظه ای نرگس مستش بخواب

عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني « نوعي از عطریات موضوع هندوستان وآن شهرت دارد »

---

(۱) پان » برگي است معروف در هند که با فوفل وکات ونوره خورند وتمام سال سبز ماند وچون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خیره) خوانند و هردو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضي متاخرین آمده صائب :- بری گلزار شهادت هرکرا بیتاب کرد : چون لب پان خورده میبوسد دهان شمشیررا » (فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیرسیاقي - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است » اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبون - تنبل .

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

و در مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بیني دانه؛ برخاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای رسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند واین کار را وسیله گشایش رزق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي — افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین و متاخرین خود چه نفوذ و تاثیری داشته وآنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غني ونویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکي و بزرگي یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند. اینك بنقل مختصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱ـ محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود از غني چنین یاد میکند (۱)

"حقا که درست سلیقه وغریب نهال بود — اشعارش همگي لطیف است"

۲ ـ محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسیني (دمشقي) وآن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا در هندوستان با آهك و فوفل نمایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجوني از برگ تانبول وآهك و فوفل که هندوان همیشه دردهان دارند وآب ان بیرون کنند" (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آنند راج

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) کلمات الشعرا ؛ ص ۸۳ - ۸۵

" صاحب طبع عالي بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده . از خطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازک بند معني یاب برنخاسته ...... گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند —

غني = حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حیم صاحب ازروی این شعر معني پیدا کرد وفقیرنیز— هر دو نوشته میشود—

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان برد نمیدانستم

سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عزار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳— امیر شیر سیخان لودی مولف مراة الخیال اورا بدینگونه مي ستاید (۱)

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلارت واردات اورا معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس ..... آنچه از طبع و تادش سرزده بود امروز در ایران و توران وسواد هندوستان برافواه والسنه جاری است "

٤ — مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (۲)

" صاحب سخن پرکار استاد فن جادونگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نفهمیده میگذارند .... براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند — شعر

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۱

(۲) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرغني کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بستن بخون کوهکن دارد

و در پیش نقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است. عجب معمي وعجب اندازی دارد گویا ما فوق طاقت بشری است. نزدیك بدین شفائي گفته هرچند باین رتبه نیست چنانچه گوید —

"حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال

آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربخش حضوری گوید

"طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد مولانا غني که سرخیل ایهام بندان است، در این ایام ده هزار بیت مشق کرده" (۱)

۵ — خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد (۲)

"صاحب طبع عالي بود. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هرچند شاگرد ملا محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوشخیال و نازك بندی برنخاسته"

۶ — میرحسین دوست سنبهلي در تذکره حسیني ازاو چنین یاد میکند (۳)

"شاعر ماهریك فني محمد طاهر غني آب ورنگ گلستان سخنداني است"

۷ — در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

"درستي زبان وروانی الفاظ ولطافت معني او مقبول همه برده والحق ازخطه کشمیر مثل او کسي برنخاسته"

---

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(٤) ریاض الشعراء نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤ ص ۳۲۲

۸ ـ میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثرالکرام از او بدین کلمات قدردانی میکند (۱)

" بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد "

۹ ـ میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره " مقالات الشعراء " ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسد (۲)

" ..... و هم هنگامي این مصرع غني، معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر خواند ـ مصرع ـ سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ایم

و مصرع ثاني خواست ـ گفتم

سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام

مادر مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غني دیدم براین نسق بود

" سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام

آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام "

وجای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند وآن اینست

" چشمش میان طاق دو ابر نماز کرد

بیمار بود زان باشارت نماز کرد

پیداست فرق عام و خواص حضور دوست

زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد

قانع نوای تازه بیاموخت از غني

باید ز رشته سخنم تار ساز کرد "

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت در سخن چو به بادام باز کرد

با او زبان طعنه ز مژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

---

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سنده ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ص ۶ ۲۹

(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ – علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنين اظهار نظر ميكند (۱)

" از مشاهير شعراى افاضل خطه كشمير جنت نظير و معاصر ميرزا صائب و شاگرد شيخ محسن فاني است ..... توصيف كلامش در خور زبان قلم نيست اينقدر بس كه نواب وحيدالزماني اشعارش بسيار ميپسنديد و ميرزا (صائبا) به هركه از هندوستان وارد ايران ميشد ميفرمود كه براى ما تحفهء از هند آوردهء و آن عبارت از اشعار غني بود ..... ديوانش تريب چهار هزار بيت متضمن مضامين لطيفه و الفاظ ايهاميه متداول ".

۱۱ – احمد عليخان هاشمي مولف مخزن الغرايب چنين ياد ميكند (۲)

" صيت سخنش بگوش عالميان رسيد. اشعار نهايت نازك و هموار و دلچسپ واقع شده. وى باتفه شعراى ايران مثل ميرزا صائب و كليم و محمد جان قدسي صحبتها داشته "

۱۲ – مولانا قدرت الله گوپا موي در تذكره نتايج الافكار از غني بدين نحو تجليل ميكند (۳)

" رنگ بخش گلشن دلپذيرى ملا محمد طاهر غني كشميرى كه گل وجودش بعد بهمرساني رنگ و بوى رشد و تميز در بهارستان درس ملا محسن فاني كشميرى در آمد و در مدت قليل بطبع سليم چمن چمن استعداد بهمرسانيد و دامن دامن گلهاى لياقت بايسته فراچنگ گردانيد و در مراتب نظم بفكر رنگين شاني عظيم پيدا كرد و از معدن طبع متين جواهر نازك خيالي بكف آورد. كلامش در تمثيل گوئي بينظير است و اشعار آبدارش يكسر دلپذير .... ديوان فصاحت ترجمانش در اكناف عالم متداول است ".

۱۳ – نواب محمد صديق حسن خان در تذكره شمع انجمن نظر صاحب ماثر الكرام را تائيد ميكند و ميگويد – (٤)

" چون طبع بلند داشت در كمتر روزگار حيثيت شايسته بهمرسانيد و

---

(۱) صحف ابراهيم ذكر غني (۲) مخزن الغرايب ص ۲۸٦ (۳) تذكره نتايج الافكار ص ۵۱۲ (٤) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصي بحرسخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد.»

۱۴ــ حسین تلیخان عظیم آبادی درتذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید(۱)

«غني اگرچه ازتنعم دنیوی بي نصیب بردا ما از خزاین معنوی از بس غني ــ مثل اوشاعری بمعني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و بااین خوبي و فصاحت تکلم نساخته ــ کلام او في الحقیقت بهار کشمیر است.... از رنگیني فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي واز سواد مشکبارش طره مرغوله مویان در مشکبوئي.»

۱۵ــ وصاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

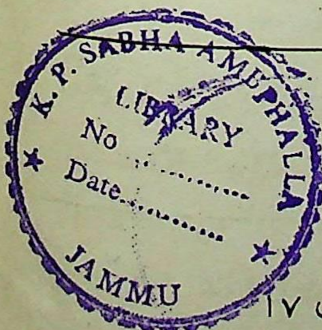
«وی (غني) وشیخ ناصرعلي (سرهندی) ازمردم هندوستان ازجمله آنها اند که بشعروشاعری ایشان توان فخرکرد و مضمون ومعنی بستن را ازاینان باید آموخت.»

۱۶ــ مولانا عبدالغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکرمیکند (۳)

«درستي زبان وروانی الفاظ ولطافت معاني او مقبول همه ــ از خطه کشمیر مثل اوکسي برنخاست.»

۱۷ــ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد ومیگوید (٤)

«مثالیه ــ یعني ادعائي کردن وبرای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن. باني این طرز کلیم ــ علي قلي سلیم ــ میرزا صائب و غني هستند» وسپس ضمن ذکر ابوطالب کلیم چون مینویسد (۵)



(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹.

(۲) تذکره فانوس خیال ص ۶۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغني علي گر ۱۹۱۶ ص ۹۶.

(٤) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخرداعي جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

" مضامین مثالیه ابتدا هم معدود انگشت شمار یافت میشد ..... لیکن کلیم و میرزا صائب و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولا نگاه مشترك گردانیده است."

۱۸ ـ اما درین ضمن نباید از کسانیکه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علي بیگ آذر مولف آتشکده برمیخوریم او بمانند دیگر کسانیکه پیرو مکتب بازگشت بودند نه تنها از غني تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین برمیآمده که اشعار غني مورد پسند وی واقع نشده است و با بي اعتنائي از او ذکر کرده وگوید ـ (۱)

" غني ـ صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته ـ شعر

قاصد چه احتیاج که طومار روزگار

چون بازشد رسد بدرازای کوی او"

۱۹ ـ و همچنین مولانا شبلی نعماني در کتاب شعرالعجم از استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرای سبك هندی تنقید کرده چنین خاطرنشان میسازد (۲)

" در آن زمان استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرا را از زبان یعني الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصرعلي و غني و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند."

۲۰ ـ مولوی اکرام الحق در کتاب شعرالعجم في الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلي نعماني را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

---

(۱) آتشکده آذر لطف علي بیگ بمبئ (۲) شعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۳) شعرالعجم في الهند شیخ اکرام الحق ص ۹۴

" در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره بندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند."

۲۱ – از مهمترین نقادان سبك و روش غني خورشید الاسلام است. او در کتاب موسوم به " غالب" که بزبان اردو نوشته شده ودر آن از نفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱و۱۲ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند افکار واسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

" دیوانش از آهنگ احساسات جذبه وشور خالي است وتنها آهنگ الفاظ وکلمات درآن بچشم میخورد. علت آنست که او سعي میکند موضوعات وتجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد..... سبك اشعارش از اول تا آخر یکنواخت است وافکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد ویاس وافسردگي بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتي که او ذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط بر کلماتي چون " سبزه خط" و" سرمه چشم" مبتني است. تصور عشق حقیقي در اشعارش فقط بر روایت وحکایت پایه گزاری شده واثری از حقیقت وتجربه شخصي در آن وجود ندارد وکلماتي چون " شوق" فقط دارای معني لغوی است. منظور این است که غزلیات غني از رموز شاعرانه وعارفانه خالي است ..... (غني) بعلت فنا دوستي وزوال پسندی از انسان وزندگي گریزان وبیزار است وبه تصوف رسمي پناه میبرد. او دارای فلسفه وافکار منظم ومرتب نیست واساس شاعری او فقط بر صنایع لفظي قرار دارد ولذا به اصول وقواعد عروض پای بند است. نظریه غني درباره زندگي از اصطلاحات وترکیباتي چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) بر خواننده روشن ونمایان میشود."

---

(۱) غالب خورشید الاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ – ۸۵

۲۲ ــ در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

" غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ...... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معاني وافکار بدیع وبکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج وصاحب نظر بي اختیار قدرت شعری ودقت نظر غني را میستاید.... اشعار غني باوجود وفور استدلال او وضع زمان وناآرامیهای اجتماعي دوران خود ..... وهمچنین از ظلم وبیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند(۲) ...... غني به ارزشهای اخلاقي ومعنوی ..... وآزادگي وعزت نفس ومناعت طبع وکردار نیك اهمیت بسیار قائل است ..... او غزل را وسیله بیان واظهار این مطالب ساخته وبدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که فاقد ذکر حسن وعشق وشراب وشاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع وبدایع لفظي پناه ببرد .... تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع زود فهم چون ایهام وتمثیل برشنونده وخواننده گوارا سازد" (۳)

۲۳ ــ سید محمد رضا داعي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی وشعرای معروف آن سبك نوشته است (٤)

"رونق سبك هندی در این عصر واین طرز شعر وبیان نماینده هنر باریك بیني ودقیقه یابي ولطیفه کاریست که جز فکر ورزیده واندیشه های پخته بدان نرسد واز لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱) وابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰۶۱) وسید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹)

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ٤٠

(٤) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضي دکني (متوفي ۱۰۴۰) و محمد طاهر غني کشمیری (متوفي ۱۰۷۷)

..... در این سبک هنر نمائیها کرده اند —"

وجای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)

" وغزلهائیکه با علي درجه دقت ورقت معاني خود رسیده ودر ادبیات

مابسبك هندی (اصفهاني) معروف شده اند وبه مکتب سمبولیسم نزدیك

میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غني کشمیری و ....."

وهمچنین در ذکر خصوصیات سبك هندی اشعاری از غني را بعنوان شاهد

آورده است. مثلا در مورد " ابتکار مضامین" مینویسد (۲)

" ایندسته از شاعران بنازکي خیال ورقت فکر و وسعت نظر وساختن

مضامین بکر وبدیع وآوردن معاني عجیب ممتازند — غني کشمیری گوید —

در هر نماز دست بزانو چرا زند

زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است

.... ودوم ابتکار در تشبیهات واستعارات وکنایات — غني گوید (۳)

چاك پیراهن یوسف نبود بي معني

خنده بر پاکي دامان زلیخا دارد

سوم شیوع فن ارسال المثل و فراواني تمثیل — غني گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد

هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال"

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

" غني از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن

فاني است. ناقدان معاصر وی اورا بنازکي خیال ستوده اند"

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد — اصفهان — ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن

دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ — ۱۱۰

سپس قسمتي از ابيات و رباعيات خوب و شيرين غني را در اثر گرانبهاى خود نقل کرده اند .

۲۵ـ دانشمند گرانمايه جناب آقاى استاد سعيد نفيسي مرحوم در مقدمه ديوان محسن فاني چنين اظهار کرده اند (۱)

" درميان شاعران متعددى که درکشمير بزبان فارسي شعر گفته اند دوتن که در يك عصر ميزيسته اند ولي استاد و شاگرد بوده اند بيشتر جلب توجه ميکنند و در عداد شاعران نامي هندوستان بايد بشمار آيند. نخست ملا محسن فاني کشميرى ..... و سپس ملا محمد طاهر غني ...... از نظر فني و شعر شناسي اندك تفاوتي هم درميان شعر فاني و غني هست و آن اين است که شعر فاني ..... بيشتر داراى جنبهٔ رياليسم است و شعر غني ..... بروش امپرسيونيسم گفته شده است "

۲۶ ـ گذشته ازاين شمارهٔ کسانيکه اشعار غني را در بياضها و جنگها و سفاين خود ضبط نموده اند اندك نيست و نگاهي بفهرست کتب خطي کتابخانه هاى معروف دنيا اين موضوع را براى ما روشن ميسازد. بطور مثال ايوانف در فهرست کتب خطي فارسي انجمن آسيائي بنگال عده يي بياضها را بعنوان " مجموعه اشعار" که داراى ابيات غني نيز ميباشند تحت شماره هاى ۹۲۴ و ۹۳۴ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۵۲ ذکر کرده است (۲) . همچنين آقاى علي جواد زيدى از چهار بياض ديگر در مقدمه ديوان غني نام برده اند (۳). علاوه براين ميتوان از گلستان مسرت نيز نامبرد (۴). ما

---

(۱) ديوان محسن فاني دکتر تيکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow p. 351

(۳) ديوان غني سرينگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تاليف عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان وادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم. نامبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب ودر " سفینه فرخ" که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند.

یکي از ابیات مندرج درسفینه مذکور این است

با سایه ترا نمي پسندم

عشق است وهزار بدگماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام " غني هندی " نوشته اندکه منظور همان غني کشمیری شاعر ماست.

۲۷ — چون ازنویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب ونقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیزاز اشعارغني استفاده کرده اند و آنها رابعنوان شواهدلغات و مصطلاحات شعری بکاربرده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری ازاشعار غني را بعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸ — بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر وتمجید سخندانان قرارگرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزوکتب درسي آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی درکتاب " تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان" درذکرتذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

---

(۱) سفینه فرخ — محمود فرخ — چاپخانه نبردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که درفوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست.

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۲۶ — رك به صفحه ٤ و ٦ وحاشیه ص ۱۹ و ٤٥ وحاشیه ص ٦۹ وص ۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲٤۵ و ۳۲۲ وص ۳٤۸.

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

"نواب اعظم در پنج سالگي بمکتب رفت و نزد حافظ محمد مکي و حافظ عبد الوالي قرائت قرآن را تمام کرد و از مختصرات فارسي تا اخلاق محسني پیش غلام محي الدين خوشنویس و انشای خلیفه و زلیخا و گلشن سعادت و رساله عبد الواسع هانسوی و سکندر نامه و اخلاق جلالي و دیوان غني (کشمیری) و دیوان ناصر علي سرهندی و دیوان جلال اسیر را خواند ......"

۲۹ – شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبك و افکار غني قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسي یا اردو شعر سروده اند بسیار است. شعرای دیگر معاصر غني و آنانیکه مدتي بعد از او میزیسته اند چون شوکت بخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علي سرهندی و استاد سخن مرزا عبد القادر بیدل بر شعرای زبان اردو که در آن زمان مراحل ابتدائي را میپیمود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسي زبان نیز تحت تاثیر این سبك قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخي شعراء را که بجواب و تقلید غني شعر سروده اند بیان کردیم. اینك از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد مي کنیم که یکي از آنان مرزا اسد الله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است. بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غني و ناصر علي و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگي او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبك و طرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غني را از گوشه دیگری مینگریست. غني برای او مظهر پاکي و صفا و آزادگي و عزت نفس است. وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص ۵۴٦

(۱) کلیات اقبال – جاوید نامه با مقدمه احمد سروش – تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

شاعر رنگین نوا طاهر غني
نقر او باطن غني ظاهر غني

علامه محمد اقبال بعضي اشعار غني را در منظومه های فارسي (۱) و اردو (۲) تضمين کرده و معني و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه براين او از زبان غني شاعر همر وطن «مرد نقیر بظاهر و باطن غني» درسهای باارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خودرا بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بمساعي کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه از زبان غني اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمر ز روی شان خجل
تیز بین و پخته کار و سخت کوش
از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان از خاك دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك ما را بي شرر داني اگر
بر درون خود یکي بگشا نظر
این همه سوزی که داری از کجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال – جاوید نامه با مقدمه احمد سروش – تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸
(۲) بانگ درا – لاهور – ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ – ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان «خطاب به جوانان اسلام»
(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تاثیر او
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگي و استغنا ومناعت طبع غني را نمونه و سزمشق میدانست واز اشعار او و افکار او الهام میگرفت. اینك قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم[1]

غني آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي
عجب دارد از کار تو هرکسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و با قلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش
متاعي گران است درخانه اش
چو آن محفل افروز درخانه نیست
تهي ترازین هیچ کاشانه نیست

دبر روح و روان پاك آن "مرد فقیر بظاهر و باطن غني" و "با قلیم معني امیر" که اکنون "محفل افروز" کاشانه سخنداني نیست ودرخاك کشمیر مینو نظیر بخواب ابدی فرورفته است درود فراوان میفرستیم ودرهمینجا این رساله را بپایان می رسانیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه ص ۲۴۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

کتاب	مؤلف / مأخذ
۱- تذکرة الشعراء	دولت شاه سمرقندی
۲- تذکرة الشعراء	مولانا عبدالغني
۳- تذکره خوشنویسان	مولانا غلام محمد هفت قلم
٤- تذکره نصرآبادی	محمد طاهر نصرآبادی
۵- تذکره حسیني	میر حسین دوست سنبهلي
٦- تذکره نتایج الافکار	مولانا قدرت الله گوپاموی
۷- تذکره فانوس خیال	نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر
۸- تذکره نویسي در هند و پاکستان	دکتر سید علیرضا نقوی
۹- تذکره شمع انجمن	نواب صدیق حسن خان
۱۰- تذکره نشتر عشق	حسین قلي خان عظیم آبادی ـ نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا
۱۱- تذکره ریاض الشعراء	واله داغستاني
۱۲- تذکره سفینه خوشگو	بندرابن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاتهران
۱۳- ایضا	مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا
١٤- تذکره صحف ابراهیم	علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵ ـ کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش
۱۶ ـ ماثر الکرام	غلام علي آزاد بلگرامي
۱۷ ـ مخزن الغرایب	احمد علیخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۸ ـ مراة الخیال	امیر شیر علیخان لودی
۱۹ ـ تذکره خزانه عامره	غلام علي آزاد بلگرامي
۲۰ ـ تذکره مقالات الشعراء	میر شیر علي قانع تتوی
۲۱ ـ واقعات کشمیر	خواجه محمد اعظم دیده مری
۲۲ ـ تذکره خلاصة الکلام	علي ابراهیم خان خلیل ـ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۲۳ ـ پارسي سرایان کشمیر	دکتر گ ل تیکو
۲۴ ـ تذکره آتشکده	لطفعلي بیگ آزاد
۲۵ ـ تذکره اسرار الابرار	بابا داود مشکواتي
۲۶ ـ تذکره بستان بي خزان	

دواوین و کلیات شعراء و سفاین

۲۷ ـ دیوان اثیرالدین اخسیکتي	مصحح رکن الدین همایونفرخ
۲۸ ـ « حافظ	« محمد قزویني و دکتر قاسم غني
۲۹ ـ « خواجو کرماني	« سهیلي خوانساری
۳۰ ـ « عطار	« سعید نفیسي
۳۱ ـ « غني کشمیری	چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی
۳۲ ـ .. ایضا	چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد زیدی ۱۹۶۴ میلادی
۳۳ ـ « فاني (شیخ محسن)	گردآورنده دکتر گ ل تیکو

۳۴- دیوان فرخي سیستاني	مصحح دبیر سیاقي
۳۵- « قاآني	« محمد جعفر محجوب
۳۶- « معزی	« عباس اقبال
۳۷- « منوچهری	« دبیر سیاقي
۳۸- کلیات اقبال	با مقدمه احمد سروش
۳۹- بانگ درا	علامه محمد اقبال
۴۰- کلیات صائب تبریزی	با مقدمه امیر فیروز کوهي
۴۱- گلستان مسرت	عبد الرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان
۴۲- سفینه فرخ	محمود فرخ
۴۳- رباعیات سرمد شهید	با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

سایر کتب

۴۴- اپانیشاد با سر اکبر	باهتمام دکتر تارا چند و سید محمد رضا جلالي نائیني
۴۵- آثار الصنادید	سر سید احمد خان
۴۶- احوال و اشعار رودکي	سعید نفیسي
۴۷- ارمغان پاك	اکرام
۴۸- الذریعه الي تصانیف الشیعه	العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني
۴۹- المعجم في معاییر اشعار العجم	شمس الدین محمد قیس رازی بتصحیح مدرس رضوی
۵۰- امثال و حکم	علي اکبر دهخدا
۵۱- بزم تیموریه	سید صباح الدین عبدالرحمن
۵۲- تاریخ اقوام کشمیر	منفي محمد دین فوق
۵۳- تاریخ ادبیات ایران	سید رضا دائي جواد

٥٤ـ تاریخ حسن چهار جلد	پیر غلام حسن شاه کویهامي
٥٥ـ تاریخ عالم آرای عباسي	اسکندر بیگ
٥٦ـ تحول شعر پارسي	زین العابدین موتمن
٥٧ـ تزك جهانگیری	جهانگیر شاه
٥٨ـ چهار مقاله	مصحح دکتر محمد معین
٥٩ـ حدائق الحقائق	رامي تبریزی
٦٠ـ دبستان مذاهب	چاپ نولکشور کانپور
٦١ـ دره نجفي	نجفعلي میرزاآقا سردار
٦٢ـ دقائق الشعر	
٦٣ـ رساله در فن شالبافي	حاجي مختار حسن اشائي
٦٤ـ رود کوثر	شیخ محمد اکرام
٦٥ـ شعرای فارسي زبان کشمیر	پایان نامه دکتری آقای گ ل تیکو
٦٦ـ شعرالعجم چهار جلد	مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني
٦٧ـ شعرالعجم في الهند	شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
٦٨ـ شعر و ادب فارسي	زین العابدین موتمن
٦٩ـ غالب	خورشید الاسلام
٧٠ـ فرهنگ آنند راج	محمد پادشاه باهتمام دبیر سیاقي
٧١ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری	رضا قلي خان هدایت
٧٢ـ « برهان قاطع	مصحح دکتر محمد معین
٧٣ـ « علوم عقلي	دکتر سید جعفر سجادی
٧٤ـ فهرست کتابهای چاپي فارسي ج ١	خان بابا مشار
٨٥ـ گنج سخن جلد سوم	دکتر ذبیح الله صفا

٧٦ـ لسان القلم في شرح الفاظ العجم	عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروی
٧٧ـ لغتنامه دهخدا	
٧٨ـ معجم البلدان	ياقوت حموی
٧٩ـ مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع	صفي الدين عبدالمومن بغدادی
٨٠ـ مجله ماه نو	بزبان اردو چاپ کراچي
٨١ـ منتخب التواريخ	ملا عبدالقادر بدايوني
٨٢ـ مجمع البحرين	شاهزاده دارا شکوه نسخه خطي کتابخانه مجلس شورای ملي ايران تهران
٨٣ـ مجله هلال مرداد ١٣٣٤ و ژوئن ١٩٦٣	چاپ کراچي
٨٤ـ ماثر الامراء	نواب صمصام الدوله شاهنوازخان
٨٥ـ مجله آهنگ سپتامبر ١٩٥٩	چاپ دهلي (بزبان اردو)
٨٦ـ مثنوی معنوی	مصحح رينولد ـ ـ نيکلسون
٨٧ـ مصطلحات الشعراء	امام قلي رازی وارسته
٨٨ـ نزهة القلوب	حمد الله مستوفي طبع دبيرسياقي
٨٩ـ نقش پارسي براحجار هند	علي اصغر حکمت

کتب انگليسي

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett	
91. A History of India	J.C.Powell Price
92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos.1161-2017,Paris	E. Blochet
93. The Cambridge History of India	Col.Sir Wolesly Haig & Sir Rich ard Burn.

94 The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols — Ghulam Mohiuddin Sufi.

107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

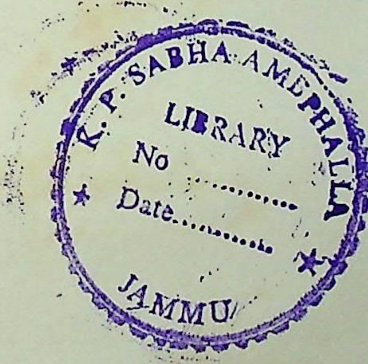
109 The Muslim World — Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge

111. A Short History of Aurangzeb — J.N.Sarkar

112. Travels in the Mughal Empire — Dr. Francis Bernier

113. The Valley of Kashmir — Walter.R.Lawrence.


K. P. SABHA AMEPHALLA
LIBRARY
No
Date
JAMMU